

دکتر محمد مصدق

آسیب شناسی یک شکست

دکتر علی میرفطروس



اشاره:

«**دکتر محمد مصدق: آسیب شناسی یک شکست**»، بخشی از کتابی است که به همین نام بزودی منتشر خواهد شد. این مقاله - در واقع- بخشی از تأملات نویسنده در آسیب شناسی سیاسی - فرهنگی ما از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی ۵۷ می باشد.

به نظر نویسنده، دکتر محمد مصدق، پل انتقال یا ارتباط تجربیات تاریخی ملت ما از انقلاب مشروطیت به انقلاب اسلامی است، هم از این روست که پرداختن به عقاید و عملکردهای سیاسی دکتر مصدق می تواند به ما - برای درک علل و عوامل تاریخی شکست ما در استقرار آزادی و جامعه ی مدنی - کمک و یاری نماید.

مفهوم «**آسیب شناسی**» - اساساً - ناظر بر ضعف ها و نارسائی ها و اشتباهات است، از این رو، نویسنده ضمن احترام عمیق به شخصیت های ممتاز تاریخ معاصر ایران، در تحلیل خود، از مدح و ثنای رایج سیاسی پرهیز کرده است.

علی میرفطروس

بادداشت سردبیر روزنامه:

پژوهش درباره ی کوشش ها و کنش های دکتر مصدق، به دو بخش تقسیم خواهد شد: پژوهش های **پیش** از «آسیب شناسی یک شکست» و پژوهش های **پس** از آن.

پژوهش های روشنگرانه ی دکتر علی میرفطروس در برافروختن چراغی برای شناخت بهتر تاریخ معاصر ایران از فراسوی تنگ نظری های ایدئولوژیکی و سیاسی، جانی و جهانی نو پدید آورده است. داستایوسکی می گوید: "قدمی تازه برداشتن، کلامی تازه گفتن، این است آنچه مردم از آن می هراسند."

میرفطروس با مخاطب قرار دادن الیت ها و نخبه گان جامعه ی ایران، نقش یک پیشرو و آوانگارد را در فضای روشنفکری ایران بازی می کند، چرا که آنچه او چند ده سال پیش با به جان خریدن بدترین دشنام ها درباره ی تاریخ معاصر ایران گفت و "هراس" در دل ها انداخت، اکنون ورد زبانِ روشنفکران چپ و راست ایران شده است.

پس از درج این سلسله نوشته ها در تارنگار روزنامک، اینک همه ی این بخش ها در این Pdf به خوانندگان گرامی پیشکش می شود.

تا چه پسند افتد ...

مسعود لقمان

بخش نخست:



* نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق

* دکتر جلال متینی

* ناشر: شرکت کتاب، آمریکا، ۱۳۸۴

* ما میراث خوار یک تاریخ عصبی و عصبانی هستیم و چه بسا حال و آینده را فدای این عصبیت ویرانساز کرده ایم.

* در فضائی از عصبیت و احساسات و افسانه سازی و افسون - که تاریخ، عمیقاً به تعصبات سیاسی آغشته است - پرداختن منصفانه به زندگی و کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، جرأت یا جسارت فراوانی طلب می کند.

* در تاریخ معاصر ما، سرنوشت ایران را دو مسئله اساسی رقم زده است، یکی، نفت، و دیگری، همسایگی با دولت روسیه (شوروی). بی معنا نیست اگر بگوئیم: تاریخ معاصر ایران با «نفت» نوشته شده است.

نوشتن درباره زندگی و کارنامه مردان سیاسی ایران، کار آسانی نیست و اگر این مردان سیاسی، از همروزگاران ما باشند، دشواری کار، دوچندان می شود چرا که بخاطر فقدان فاصله از رویدادها، ذهن و زبان نویسنده - چه بسا - می تواند آغشته به غرض ورزی ها و تعصبات سیاسی - ایدئولوژیک باشد. در این میان، زندگی و کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، بیش از هر دولتمرد یا سیاستمدار دیگری، موجب بحث ها و مجادلات پایان ناپذیر است آنچنان که می توان گفت که وقایع ۲۸ مرداد ۳۲، سقوط دولت دکتر مصدق و تفرقه ها و کینه ورزی های سیاسی بعد از آن، زمینه ساز انقلاب اسلامی بوده است!

در ایران، با وجود یک سنت دیرپای تاریخ نویسی (مانند تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، تاریخ بیهقی، مروج الذهب، اخبار الطوال ...) به علت حملات قبایل مختلف و گسست های متعدد، تاریخ و تاریخ نویسی نیز رو به زوال گذاشت. استیلای دیرپای حکومت های قبیله ای، نوعی اخلاق و عصبیت ایلی - قبیله ای را در جامعه ما نهادینه کرد (۱). در رفت و آمدها و کشاکش های حکومت های ایلی، جامعه ایران از یک عصبیت به یک عصبیت دیگر پرتاب شده است. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - عموماً - بازتاب این عصبیت ها و عصبانیت هاست. این گذشته ایلی - قبیله ای، روان اجتماعی ما را شکل داده و در عرصه سیاست، عامل مهمی در چگونگی کردارهای ما بشمار می رود.

با پیروزی انقلاب کمونیستی در شوروی سابق (اکتبر ۱۹۱۷) نوعی «تاریخ حزبی» و یا «تاریخ ایدئولوژیک» به عنصر عصبیت در فرهنگ سیاسی ما جان تازه ای بخشید. با چنین خصلتی است که ما به تاریخ و شخصیت های تاریخی مان نگاه می کنیم:

اینکه در کتب تاریخی ما از بعضی دولتمردان و سیاستمداران خدمتگزار به نیکی یاد نشده و یا نسل های بعدی کمتر آنان را شناخته اند، ناشی از همان «عَصَبِيَّت» و «سياه و سپيد ديدن شخصيت ها» و حاصل همان فضای جادویی «يزدان» و «اهريمن» است. از این گذشته، بخشی از نسل هایی که در تاریخ معاصر ایران زیسته اند، قربانی نوعی «تاریخ ایدئولوژیک» شده اند. در واقع بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران در سیطره و سیادت «ایدئولوژی های فریبا» (خصوصاً حزب توده) مانند آئینه شکسته ای است که تصاویر کج و معوجی از سیاستمداران ما بدست می دهد. بقول سعدی:

... که ای نیک بخت این نه شکل من است

ولیکن قلم، در کف دشمن است

«شخصیت های دلپذیر» مان آنچنان پاک و بی بدیل و بی عیب اند که تن به «امامان معصوم» و «قهرمانان صحرای کربلا» می زنند (مانند میرزا تقی خان امیرکبیر، دکتر محمد مصدق و دکتر حسین فاطمی) و بر عکس، «شخصیت های نادلپسند» مان آنچنان سیاه و ناپاک و نابکارند که فاقد هرگونه خصلت انسانی یا عملکرد مثبت اجتماعی می باشند (مانند رضاشاه، محمدرضا شاه، قوام السلطنه، سید حسن تقی زاده، ساعد، رزم آرا، و ...) **ما میراث خوار یک تاریخ عصبی و عصبانی هستیم و چه بسا حال و آینده را فدای این عصبیت ویرانساز کرده ایم**، وگرنه رهائی منابع نفتی خوزستان از چنگ شیخ خزعل (تحت حمایت انگلیس) توسط رضا شاه و سر لشگر زاهدی، و یا اهمیت سیاسی - تاریخی اقدام قوام السلطنه در مذاکرات نفت با شوروی ها، خروج سربازان روسی از ایران و در نتیجه: نجات آذربایجان، کمتر از اهمیت ملی کردن صنعت نفت نیست. جالب است که در قضیه نفت شمال و نجات آذربایجان، دکتر مصدق، شخص قوام السلطنه را بهترین و شایسته ترین فرد برای پیشبرد مسئله نفت شمال و ختم غائله آذربایجان می دانست، هر چند که بعد - در حوادث منجر به ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - این دو سیاستمدار کهنه کار در برابر یکدیگر قرار گرفتند.

در چنین فضائی از عصبیت و احساسات و افسانه سازی و افسون که «تاریخ» عمیقاً به تعصبات سیاسی آغشته است، پرداختن منصفانه به زندگی و کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، جرأت یا جسارت فراوانی طلب می کند.

در سال های اخیر کتاب های منصفانه و ارزشمندی درباره دکتر مصدق و ۲۸ مرداد ۳۲ منتشر شده اند که از آنجمله اند: زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، دکتر فؤاد روحانی، (۱۳۶۶) خواب آشفته نفت، دکتر محمد علی موحد (۱۳۷۸) و خاطرات اردشیر زاهدی (۱۳۸۵). علاوه بر داوری های منصفانه، اهمیت دو کتاب نخست در اینست که نویسندگان آن از علاقمندان صدیق دکتر مصدق هستند، و ارزش کتاب اردشیر زاهدی نیز در اینست که وی در جریانات منجر به ۲۸ مرداد ۳۲، یکی از بازیگران اصلی بوده و خاطرات او پرتو تازه ای بر این جریانات می تواند باشد.

نگارندهٔ این مقاله، نه دوران مصدق را دیده و نه شاهد وقایع منجر به «۲۸ مرداد ۳۲» بوده است، و با این **فاصله** از رویدادها، سال‌ها پیش دربارهٔ دکتر مصدق و دوران حکومت وی به نکاتی اشاره کرده است (۲) و اینک با نیم‌نگاهی به آن نکات و اشارات، «نگاهی به کارنامهٔ سیاسی دکتر محمد مصدق»، نوشتهٔ دکتر جلال متینی را مرور می‌کنیم:

دکتر جلال متینی - استاد زبان و ادبیات فارسی، رئیس پیشین دانشکدهٔ ادبیات مشهد و سردبیر فصلنامهٔ معتبر **ایران‌شناسی** در آمریکا - با تکیه بر اسناد و مدارک مختلف، کوشیده است تا تصویری واقعی، منصفانه و معتدل از زندگی و کارنامهٔ سیاسی دکتر مصدق بدست دهد.

روش تحقیق نویسنده:

روش دکتر جلال متینی در بررسی کارنامهٔ سیاسی دکتر محمد مصدق، در واقع به چالش کشیدن روایات دست اول (نوشتهٔ دکتر مصدق) و یاران و هم‌روزگاران وی است. او کوشش دارد تا «**نکات پنهان**» را از درون این روایات مختلف و متناقض استخراج کند. بنابراین، شیوهٔ مؤلف محترم با سنت مدح و مرثیهٔ رایج دربارهٔ دکتر مصدق، تفاوت آشکار دارد و چه بسا «خوشایند» بسیاری از دوستداران دکتر مصدق نباشد.

دکتر متینی که خود، در سنین جوانی، ناظر بسیاری از رویدادها و مباحثات سیاسی آن دوران بود، کوشش کرده که «با بیطرفی، بر اساس اسناد و مدارک، کارنامهٔ سیاسی دکتر مصدق را در پانزده بخش، همراه ۵ پیوست، از نظر خوانندگان بگذراند. البته با توجه به اهمیت دوران نخست وزیری دکتر مصدق، صفحات بیشتری به این دوره - در بخش نهم و دهم کتاب - اختصاص داده شده است. به علاوه، در هر مورد کوشیده آراء افراد مختلف را - اعم از موافق و مخالف - دربارهٔ موضوع واحد نقل کند، چنان که دربارهٔ سی ام تیر ۱۳۳۱، انتخابات دورهٔ هفدهم مجلس شورای ملی، موضوع کسب اختیارات قانونی دکتر مصدق، مسافرت شاه در نهم اسفند به خارجه، ردّ اولین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس، مسئلهٔ فراندوم و جز اینها، آراء افراد مختلف را، به شرح یا به اجمال، نقل کرده تا خوانندگان، خود دربارهٔ آنها به داوری بپردازند» (مقدمه، صفحات ق- ر)

بنابراین، مؤلف محترم، با فروتنی و تکیه بر آگاهی و انصاف خوانندگان، آنان را به ارزیابی و داوری کارنامهٔ سیاسی دکتر مصدق، فرا می‌خواند.

غوغای نفت

در تاریخ معاصر ما، سرنوشت ایران را دو مسئلهٔ اساسی رقم زده است، یکی: نفت، و دیگری همسایگی با دولت روسیه (و بعد اتحاد شوروی). بی‌معنا نیست اگر بگوئیم تاریخ معاصر ایران با «نفت» نوشته شده است! مسئلهٔ نفت و خصوصاً استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس از دیرباز آرزوی

بسیاری از سیاستمداران ایران بوده (از رضاشاه و محمد رضاشاه تا ساعد و قوام السلطنه و رزم آراء و دکتر مصدق)، مثلاً رضاشاه در جلسه هیأت وزیرانش با عصیانیت، متن قرارداد ۱۹۰۱ داری را پاره کرد و در میان شعله های آتش انداخت و بدنبال آن - از طریق مصطفی فاتح - به سرجان کدمن (رئیس شرکت نفت انگلیس) پیغام داد که: «ایران دیگر نمی تواند تحمل کند و ببیند درآمدهای عظیم نفت به جیب خارجیان سرازیر شود در حالی که خود، محروم از آنهاست»... در واقع اولین گلوله برای ملی کردن صنعت نفت از همین لحظه شلیک شد.

با تهدیدات رضاشاه، سرجان کدمن سرانجام پذیرفت که شرکت نفت ۳۰ درصد از سهام را بطور رایگان به ایران واگذار کند و بابت هر تن نفت تولید شده، دو شلینگ به ایران پرداخت نماید. از این گذشته متعهد شد که منطقه امتیاز استخراج نفت را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و در عوض، خواست که مدت امتیاز، سی سال افزایش یابد.

پیشنهاد سرجان کدمن با مخالفت شدید هیأت نمایندگی دولت ایران (به سرپرستی سید حسن تقی زاده، وزیر دارائی) روبرو گردید بطوریکه اعلام شد که دولت ایران قرارداد ۱۹۰۱ داری را - یکطرفه - لغو خواهد کرد زیرا که منافع ایران را تأمین نمی کند. با این تهدید، دولت انگلیس طی یادداشت تندي ضمن اعتراض به دولت ایران، رضاشاه را به «اقدامات نظامی» تهدید کرد و حتی به آرایش ناوگان جنگی خود در خلیج فارس پرداخت و کوشید تا اعراب جنوب ایران را به شورش و طغیان وادارد. این تهدیدات و تحریکات نظامی، رضاشاه را هراسان ساخت و با توجه به نیازهای مالی دولت ایران، در مذاکرات بعدی، خود سرپرستی هیأت را بر عهده گرفت و در نهایت پیشنهاد انگلیسی ها را پذیرفت. در این قرارداد (که به قرارداد ۱۳۱۲/= ۱۹۳۳ معروف است) با اینکه ایران توانست به سهم بیشتری دست یابد و منطقه عملیات شرکت نفت را نیز از ۵۰۰ هزار مایل مربع به ۱۰۰ هزار مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری شرکت نفت انگلیس را در ساختن لوله های نفت تا سواحل خلیج فارس لغو کند، اما تمدید مدت قرارداد تا ۳۰ سال دیگر، اقدامات رضاشاه را با يك اشتباه بزرگ همراه ساخت، خطائی که سید حسن تقی زاده (وزیر دارائی رضاشاه) از نقش خود در آن بعنوان «آلت فعل» یاد کرده است.

نکته ای را که باید به آن توجه داشت اینست که در این هنگام، ایران در بین دو سنگ آسیاب قدرت های استعماری (روس و انگلیس) قرار داشت و هرگونه قراردادی با توجه به موقعیت و ملاحظات سیاسی این دو قدرت بزرگ استعماری انجام می گرفت. بنابراین مواضع سیاسی سیاستمداران وقت می بایستی در کادر فشارهای این «دو سنگ آسیاب» درك گردد و اگر بپذیریم که سیاست را «هنر تحقق ممکنات» تعریف کرده اند، با توجه به سلطه سیاسی - نظامی روسیه و انگلیس در منطقه، بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان ایران در این دوران بدنبال تحقق «ممکنات» بوده اند و نه «مطلوبات» و آنان که خواسته اند در هاله ای از آرمان گرایی و مطلوب خواهی عمل کنند، نه تنها خود، بلکه جامعه ایران را به پرتگاه های

بي بازگشت سوق داده اند، وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ و سرنوشت دکتر مصدق و نتایج بعدی آن، نمونه ای از این «آرمان گرایی» و «مطلوب خواهی» می تواند باشد.

بعد از رضاشاه، مسئله استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس در دولت های ساعد، قوام، رزم آرا و دکتر محمد مصدق نیز دنبال گردید.

گفتنی است که قرارداد معروف «گس - گلشائیان» زمانی از طرف دولت ساعد به مجلس ارائه شد که فقط چهار روز به پایان دوره پانزدهم مجلس باقی مانده بود. آیا این مسئله، آگاهانه یا عامدانه و ناشی از هوشیاری سیاسی ساعد مراغه ای بود؟ آیا او می خواست که در کشمکش ها و بحث ها و جدال های مرسوم مجلس در باره اینگونه قراردادها، عمر چهار روزه مجلس پایان رسد تا او از فشار دولت انگلیس در تحمیل قرارداد «گس - گلشائیان» رهائی یابد؟ در هر حال، در این جریان، مصدق در نامه خود به مجلس شورای ملی، نه از رد قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» سخن به میان آورد و نه از ملی شدن نفت، ولی با سخنرانی ۲ روزه حسین مکی در مجلس و در نتیجه، با پایان رسیدن عمر مجلس پانزدهم، این قرارداد فرصت تصویب یا رد نیافت و به رأی گذاشته نشد.

از این گذشته، باید اشاره کنم که اولین «تحریم مذاکرات نفت» و سیاست «موازنه منفی» (که بعدها به سیاست اساسی دکتر مصدق در باره نفت بدل گردید) از نخست وزیری ساعد آغاز شد. او ضمن مخالفت شدید با تقاضای شوروی ها در باره امتیاز نفت شمال (در سال ۱۳۲۳)، بررسی پیشنهادات شرکت های نفتی کشورهای دیگر را نیز به بعد از خروج نیروهای متفقین از ایران موکول کرد (در آن زمان سی هزار سرباز روسی در ایران مستقر بودند).

رد تقاضای دولت شوروی از طرف ساعد مراغه ای (که زمانی نیز سفیر ایران در مسکو بود) به یک جنجال بزرگ سیاسی تبدیل شد بطوریکه «کافتارادزه» (فرستاده مخصوص دولت شوروی به ایران) برخلاف اصول دیپلماتیک و بدون رعایت آداب یک میهمان در ایران، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران، ساعد (نخست وزیر) را بشدت مورد توهین و حمله قرار داد و بدنال توهین و تهاجم «کافتارادزه»، حزب توده نیز با براه انداختن تظاهرات گسترده (زیر چتر حمایت سربازان مسلح شوروی) با شعار «مرگ بر ساعد فاشیست!» خواستار «نفت شمال برای شوروی» گردید. جالب است که در این تظاهرات گسترده، بسیاری از شرکت کنندگان ناآگاه، شعار «مرگ بر ساعد فاشیست!» را «مرگ بر ساعت فاشیست!» تلفظ می کردند... در این میانه، دکتر مصدق نیز از حملات و توهین های نشریات حزب توده در امان نماند بلکه او را نیز (بخاطر مخالفت شجاعانه اش با تقاضای شوروی ها) «سمبل اشرافیت پوسیده»، «سیاستمدار مرتجع و کهنه پرست» و «عامل امپریالیسم» نامیدند!!

دولت رزم آرا (شوهر خواهر صادق هدایت) نیز که در کشاکش بین دولت های روسیه و انگلیس، بدنال نیروی سومی (آمریکا) بود، با اجرای اصلاحات گسترده اداری و اجتماعی (از جمله مبارزه با فساد و سوء

استفاده های مالی مقامات دولتی، افزایش مالیات ثروتمندان و خصوصاً تقسیم اراضی دولتی بین روستائیان و تشکیل انجمن های ایالاتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی مشروطیت) در مسئله نفت نیز ضمن درخواست نصفانصف (۵۰-۵۰) سود حاصله از درآمد نفت، بر آموزش ده ساله ایرانیان در امور فنی صنعت نفت و کاهش تعداد کارکنان انگلیسی و هندی شرکت نفت تأکید ورزید. این طرح با حمایت و همدلی آمریکایی ها (که در آن زمان واقعاً از دوستان و حامیان ایران بودند) همراه بود و براساس آن برای اولین بار، ایران اجازه می یافت تا دفاتر شرکت نفت را بازرسی کند و صادرات شرکت نفت انگلیس را در بنادر ایران زیر نظر داشته باشد. رزم آرا معتقد بود که «با توجه به فقدان امکانات فنی و تدارکاتی و مالی، **ملی کردن شتابزده صنعت نفت، بزرگترین خیانت است**» و... این طرح معقول و ممکن (و نه مطلوب) رزم آرا و توصیه های دلسوزانه وی، متأسفانه در هیاهوها و جدال ها و جنجال های نمایندگان مجلس و روزنامه های وابسته به آنان تحقق نیافت بطوریکه شخصیت حقوقدان و برجسته ای چون دکتر مصدق از تریبون مجلس خطاب به رزم آرا فریاد کرد: **«به وحدانیت حق، خون می کنیم! خون می کنیم! می زنیم و کشته می شویم! اگر شما نظامی هستید، من از شما نظامی ترم. می کشم! در همین مجلس شما را می کشم!»**.

چهار روز بعد، سپهبد حاجعلی رزم آرا، نه بدست دکتر مصدق، بلکه بدست فدائیان اسلام کشته شد و شگفتا که قتل رزم آرا با تائید و جشن و پایکوبی عموم رهبران جبهه ملی (و از جمله مصدق) همراه بود و بدین ترتیب جامعه سیاسی ایران از آشوبی به آشوبی دیگر و از عصبیتی به عصبیتی دیگر پرتاب گردید.

بررسی روزنامه ها، نطق ها و مباحثات سیاسی این دوران، گوشه دیگری از عصبیت های تاریخی مان را آشکار می کند: ائتلاف های متغیر، مواضع سیال و تغییر آسان سیاست ها و مواضع احزاب و نمایندگان مجلس و نیز جنجال های روزمره احزاب و روزنامه ها، تأیید کننده سخن ناظران و دیپلمات های غربی در این دوران است که **«مباحثات سیاسی در ایران، چیزی جز خشم و هیاهوی ذهن های توسعه نیافته نیست!»** (آبراهامیان، ص ۱۸۰)

دکتر رضا زاده شفق - از رهبران حزب ایران طرفدار مصدق - نیز تأکید می کند:

«نمایندگان ما - بخصوص در مجلس چهاردهم و پانزدهم که من در آنها حضور داشتم - چنان رفتار می کردند که گوئی **دشمنان شمشیر کشیده وزرا**یند ... من با ناظران غربی موافقم که ایران را ملتی از **افراد آنارشویست** توصیف می کنند. در کشور ما هر کس خود را رهبر می شمارد، اهداف خود را طی می کند، راه خود را می رود و بدون پشیمانی، دیگران را پایمال می سازد، به دلیل این **روانشناسی فردی** است که صدها حزب قطعه قطعه شده و تفرقه افکن، صحنه سیاسی ما را آشفته کرده است». (خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟، صص ۳-۴، به نقل از: آبراهامیان، ص ۱۵۲).

در چنین فضائی از دشمنه ها و دشنام ها، «**قهرمان**» به راحتی به «**ضد قهرمان**» بدل می شد و «**سرباز فداکار وطن**» - به راحتی - به «**سرباز خطاکار وطن**» سقوط می کرد، نمونه اش سرنوشت حسین مکی است که تا روزی که با مصدق و در کنار مصدق بود «**سرباز فداکار وطن**» لقب یافت آنچنانکه شهر تهران در استقبال از او به نحو بی سابقه ای تعطیل شد، اما همین مکی از روزی که از مصدق جدا گردید و به صف مخالفان پیوست، به خیانت و سازش متهم شد و... (۳) تاریخ سیاسی ایران در دوران معاصر - عموماً - بازتاب خشم و هیاهوی «**ذهن های توسعه نیافته**» است... و دریغ که هنوز نیز دریچه ذهن و زبان بسیاری از روشنفکران و رهبران سیاسی ما بر پاشنه همان توسعه نیافتگی ذهنی و طفولیت فکری می چرخد ...

فکر ملی کردن نفت از کیست؟

بی تردید، ملی کردن صنعت نفت و استیفای حقوق تاریخی ملت ایران، یکی از بزرگترین رویدادها و دستاوردهای ملی در تاریخ معاصر ایران است. درباره مبتکر این فکر، روایات مختلفی در میان است و عمدتاً فکر ملی کردن نفت را ساخته و پرداخته دکتر حسین فاطمی یا دکتر محمد مصدق می دانند در حالیکه پیگیری بحث های مربوط به نفت در مجلس، نشان می دهد که سال ها پیشتر، ساعد مراغه ای سیاست «**تحریم مذاکرات نفت**» را آغاز کرده بود و سپس در همین زمان، غلامحسین رحیمیان (نماینده قوچان) طرح «**الغای قرارداد نفت جنوب**» را به مجلس پیشنهاد کرد و از مصدق نیز تقاضا نمود تا آنرا امضاء کند، ولی مصدق از امضاء و تأیید این طرح قانونی، خودداری کرده بود. (متینی، صص ۱۵۸-۱۵۹، به نقل از: کی استوان، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۳). حسین مکی ضمن اینکه خود، نریمان و حسین فاطمی را مبتکر این طرح می داند، تأکید می کند که «**دکتر مصدق آخرین کسی بود که امضای خود را پای پیشنهاد نهاد**». (متینی، صص ۲۲۸، به نقل از: موحد، ج ۱، صص ۱۱۸)

از طرف دیگر: دکتر مصدق در ملاقات با شاه و در پاسخ تلگراف تشویق و تأیید او تأکید کرد که: «**شاه، سهم بزرگی در موفقیت های دولت (در امر ملی کردن صنعت نفت) داشته است و نام او در تاریخ خواهد ماند ... هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده، مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت، دولت را تقویت و رهبری فرموده اند**». (متینی، صص ۲۶۵ و ۲۹۳، به نقل از: مصدق، صص ۲۶۶؛ موحد، ج ۱، صص ۴۵۶)

با این مقدمات، باید پذیرفت که در مجلس پانزدهم و شانزدهم، کسانی مانند حسین مکی، دکتر بقائی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، دکتر شایگان، نریمان، دکتر فاطمی، آیت الله کاشانی به رهبری دکتر مصدق در تحقق این هدف بزرگ ملی تلاش کرده اند و حتی نطق مفصل سید حسن تقی زاده (وزیر دارائی رضاشاه) مبنی بر وجود عتف و عدم اختیار در امضای قرارداد ۱۹۳۳/۱۳۱۲ و در نتیجه: بی اعتبار دانستن «**قرارداد دارسی**»، بارها، مورد استناد دکتر مصدق و یارانش در محاکم بین المللی قرار گرفته بود. (۴)

پانویس ها:

- ۱- مفهوم «عَصَبِيَّت» را از بحث جالب ابن خلدون دربارهٔ پیدایش و زوال دولت ها گرفته ام. نگاه کنید به: مقدمهٔ ابن خلدون، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، ج ۱، تهران، ۱۳۶۲، صص ۲۴۸، ۲۵۳ و ۲۹۴-۲۹۵.
- ۲- نگاه کنید به: نشریهٔ راه آزادی، شمارهٔ ۳۹، آلمان، بهمن و اسفند ۱۳۷۳؛ فصلنامهٔ کاوه، شمارهٔ ۸۲، آلمان، بهار ۱۳۷۵؛ فصلنامهٔ کاوه، شمارهٔ ۹۲، زمستان ۷۹؛ نشریهٔ تلاش، شمارهٔ ۱۱، آذر- دی ۱۳۸۱؛ نشریهٔ تلاش، شمارهٔ ۱۴، خرداد - مرداد ۱۳۸۲. مجموعهٔ این «اشارات» در کتاب های زیر منتشر شده اند: گفتگوها، علی میرفطروس، آلمان، ۱۹۹۸؛ هفت گفتار، آلمان، ۲۰۰۱؛ برخی منظره ها و مناظره های فکری در ایران، آلمان، ۲۰۰۴.
- ۳- برای آگاهی از ارج و اعتبار حسین مکی در دیده و دیدگاه دکتر مصدق، نگاه کنید به نامه های دکتر مصدق به حسین مکی: متینی، صص ۱۸۵-۱۸۶.
- ۴- برای نطق مفصل سید حسن تقی زاده در مجلس، نگاه کنید به: متینی، صص ۱۸۷-۱۹۵.

بخش دوم:

* مصدق - که سالها پیش، رضاشاه، تقی زاده و رزم آرا را بخاطر انعقاد قرارداد با کمپانی های نفتی به «سازش» و «خیانت» متهم کرده بود - در بیم از اتهام سازش و خیانت و آلوده شدن «وجاهت ملی» خود - با بن بست مذاکرات، می کوشید مانند یک «قهرمان مظلوم» ظاهر شود.

* کارل پوپر، وظیفهٔ یک سیاستمدار صدیق را خوشبخت کردن جامعه یا تقلیل بدبختی هایش می داند و می گوید: در آنجا که سیاستمدار از تحقق این وظایف باز می ماند، با صداقت و شهامت اخلاقی باید از کار، کناره گیرد تا از سوق دادن جامعه به آشوب و انقلاب جلوگیری گردد.

* بقول دکتر محمد علی موحد: «انتخابات دوره هفدهم، انتخاباتی بود که هم، درماندگی مصدق را در برابر نیروهای مخالف، فاش ساخت، و هم بسیاری از سران جبهه ملی را رو در روی هم قرار داد ... این انتخابات، ابر بلایی بود که مایه خفت و سرشکستگی دکتر مصدق گردید».

* حائری زاده (از بنیانگذاران جبهه ملی) طی نامه ای به دبیر کل سازمان ملل، دکتر مصدق را به پایمال کردن حقوق بشر متهم نمود که «هیچگونه آزادی عمل و عقیده ای برای هیچکس باقی نگذاشته و در سایه قدرت پلیسی و نظامی، مخالفین خود را زندانی و مطبوعات آزاد را توقیف کرده است».

.... که عشق، آسان نمود اول،

ولی افتاد مشکل ها!

طرح ملی شدن صنعت نفت هر چند که خواست تاریخی و طبیعی ملت ایران بود، اما اسناد و مباحثات موجود نشان می دهند که عموم رهبران سیاسی ایران در این باره، فاقد دوراندیشی، آگاهی اقتصادی و عقلانیت سیاسی بودند.

دکتر مصدق روزی در پاسخ به این سؤال که: «اگر توافقی با شرکت نفت انگلیس و ایران، حاصل نشد، چگونه می خواهید نفت را بفروشید؟» جواب داده بود: «احتیاج دنیا به نفت ایران به حدی زیاد است که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد، دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندکی نگرانی از این بابت در بین نیست». (متینی، صص ۲۲۳ و ۲۵۲، به نقل از: مصطفی فاتح، ص ۵۲۹)

دوستان و یاران و همکاران نزدیک دکتر مصدق (از دکتر فاطمی و بقائی و مکی تا الهیار صالح، دکتر شایگان و مهندس بازرگان) نیز خیال می کردند که: مشتری ها در اسکله های بنادر ما «مثل دگان نانوانی» ازدحام خواهند کرد و ... در حالیکه این تصور (همانگونه که رزم آرا پیش بینی کرده بود) کاملاً نادرست بود زیرا بقول حاج محمد نمازی (دوست و مشاور صدیق مصدق):

«نفت را ملی کرده ایم ولی نه توانائی اداره کردن آن را داریم، نه متخصصین فنی، نه نفتکش، و در فروش آن عاجزیم و باید از شوروی یا آمریکا یا انگلیس به ناچار کمک بخواهیم ... (همان، ص ۲۵۴، به نقل از: صفائی، ص ۱۷۵).

دکتر پرویز مینا (کارشناس برجسته نفت) می گوید:

«در اوایل سال ۱۹۵۱ کُلّ تولید نفت ایران بطور متوسط، روزانه ۶۶۰ هزار بشکه و کُلّ تولید نفت دنیا ۱۰ میلیون و ۹۰۰ هزار بشکه در روز بود (اما پس از قطع نفت ایران) شرکت های عمده نفتی با بالا بردن سطح تولید در عراق، عربستان سعودی، کویت و آمریکا، کُلّ تولید دنیا را تا سال ۱۹۵۲ به ۱۲ میلیون بشکه در روز افزایش دادند یعنی تقریباً سه برابر آنچه که در ایران تولید می شد ... از این راه توانستند بدون ایجاد کمبود عرضه نفت، جلوی صادرات نفت ایران را بگیرند». (همان، ص ۲۲۵، به نقل از: مینا، صص ۸-۹)

هریمن (Harriman)، فرستاده دولت آمریکا، پس از بازگشت از ایران تأکید کرد:

«احساسات شدیدی که اکنون در ایران حکمفرماست، مذاکره و بحث را بسیار دشوار ساخته است».

این «احساسات شدید»، تعلّق خاطر مصدّق به «وجاهت ملّی» و تکیه بر «شور و احساسات قاطبه مردم» باعث شد تا در عرصه مذاکرات، مصدّق نتواند با دستِ باز بازی کند.

از این گذشته: او که در سال های پیش، رضاشاه، تقی زاده و رزم آرا را بخاطر انعقاد قرارداد با کمپانی های نفتی به «سازش» و «خیانت» متهم کرده بود، اینک در بیم از اتهام سازش و خیانت و آلوده شدن «وجاهت ملّی» خود، با بن بست مذاکرات، می کوشید مانند یک «قهرمان مظلوم» ظاهر شود. «والترز» (Walters) - مترجمی که همراه هریمن و مک گی (Mc Ghee) در مذاکرات با مصدّق شرکت داشت - از قول دکتر مصدّق آورده است که گفت:

- «شما متوجّه نیستید! من با بازگشت دست خالی از آمریکا به ایران، موضع قوی تری خواهم داشت تا با مراجعت با یک سازش که به بهای از دست دادن طرفدارانم تمام شود» (همان، صص ۲۷۲-۲۷۳، به نقل از: موحد، ج ۱، ص ۳۳۴).

بقول اچسن (Acheason) وزیر امور خارجه آمریکا در سفر دکتر مصدّق به واشنگتن:

«مصدّق ناآگاهانه متمایل به شکست خویش بود و این خصوصیت روانی هنگامی بچشم می خورد که هیجانی را برای جلب حمایت از خویش بر می انگیخت و این هیجانات، خود، موجب می شدند که راه حل های عادی مشکلات، مسدود شوند و فقط راه حل های افراطی در برابر او قرار گیرند. بدین طریق، آزادی او در انتخاب راه حل ها، محدود می شد». (نشریه مهرگان، شماره ۲-۳، ص ۲۲۰)

پس از ماه ها جدال و شعار و عصیّت سیاسی، مصدّق با بازگشت از سفر آمریکا به این واقعیت تلخ رسید که پندار او و همکارانش، همه، نادرست بوده، چنانکه چند روز بعد در مجلس اعلام کرد: «... ما نمی بایست تصوّر کنیم عایدات نفت داریم ... ، باید بگوئیم این مملکت، نفت ندارد».

بدین ترتیب: اشتباه مصدق و یاران او در محاسبه درآمدهای نفتی ایران و بن بست مذاکرات، باعث بروز عصبیت ها و کشمکش های جدیدی گردید، در چنان شرایطی، طرح ناگهانی انجام انتخابات دوره هفدهم توسط مصدق، جامعه را با بحث ها و بحران های سیاسی تازه ای روبرو ساخت در حالیکه مصدق، قبلاً گفته بود: «تا آنگاه که مسئله نفت حل نشود، با همین مجلس کار خواهد کرد و انتخابات را به تأخیر خواهد انداخت». بقول دکتر محمد علی موحد: «اوج گرفتن مخالفت ها، مصدق را به این فکر انداخت تا مخالفان دولت در مجلس، گستاخ تر نشده اند، انتخابات را عملی کند ... و مجلسی یکدست تر و قوی تر از هوادارانش تشکیل دهد» (همان، ص ۲۸۵، به نقل از: موحد، ج ۱، صص ۲۸۷ - ۲۸۹)

انتخابات شوم

مصدق که خیال می کرد «۷۰-۸۰ نماینده کت بسته را تحویل جبهه ملی داده» (همان، ص ۲۹۲، به نقل از حسین مکی) پس از انجام انتخابات دوره هفدهم تأکید کرد که: «اطمینان کامل دارم ۸۰٪ نمایندگان که به مجلس می روند، **نمایندگان حقیقی ملت هستند**»، اما بزودی این نمایندگان را «آلت دست مأمورین استعماری» نامید و لذا، با مخالفت روزافزون نمایندگان، تصمیم گرفت تا با انجام یک همه پرسی یا رفراندوم، ضمن انحلال مجلس شورای ملی، بر مشکلات سیاسی - اجتماعی فائق آید، چرا که به نظر مصدق در این زمان: «**هر جا ملت است آن جا مجلس است!**».

درباره انتخابات دوره هفدهم و نتایج آن، دکتر محمد علی موحد از سر بصیرت می نویسد:

«انتخابات دوره هفدهم، انتخاباتی بود که هم درماندگی مصدق را در برابر نیروهای مخالف، فاش ساخت، و هم بسیاری از سران جبهه ملی را رو در روی هم قرار داد ... شکست دکتر مصدق در انتخابات دوره هفدهم، ابر بلایی بود که از آن روز که سایه سهمگین خود را بر سر او افکند، مدام باران فاجعه بر سر او ریخت. این انتخابات، مایه خفت و سرشکستگی مصدق گردید». (همان، ص ۲۹۰، به نقل از: موحد ج ۱، ص ۳۹۹، ج ۲، ص ۸۸۶)

کارل پوپر، وظیفه یک سیاستمدار صدیق را خوشبخت کردن جامعه یا تقلیل بدبختی هایش می داند و می گوید: در آنجا که سیاستمدار از تحقق این وظایف باز می ماند، با صداقت و شهامت اخلاقی باید از کار، کناره گیرد تا از سوق دادن جامعه به آشوب و انقلاب جلوگیری گردد.

در شرایطی که مصدق، سیاست «**همه چیز یا هیچ چیز**» را در پیش گرفته بود، شاه - توسط مکی و حسین علاء (وزیر دربار) - به مصدق پیغام داد که: «**با توجه به حساسیت انگلیسی ها و بن بست مذاکرات، بهتر است که از کار، کناره گیرد و هر کس که او (مصدق) صلاح بداند (مانند حسین مکی یا دکتر الهیار صالح) را به نخست وزیری انتخاب کند تا مذاکرات نفت از حالت بن بست و**

جامعه، ایران از حالت التهاب و آشفتگی خارج شود و...»، اما مصدق ضمن رد این پیشنهاد، جواب داد:

- «حالا می خواهید برای من، نخست وزیر هم تعیین کنید؟!»

بدین ترتیب: راه مذاکرات معقول و مناسب بسته شد چرا که بقول دکتر کریم سنجابی: «او (مصدق) به احادی گویش نمی داد...» و این شاید یکی دیگر از مشخصات رهبران سیاسی در «جامعه توده وار» (Société de masse) باشد که هنگامی صدای فاجعه یا تراژدی را می شنوند که دیگر، کار از کار گذشته است و اگر بپذیریم که «مظلومیت» از عناصر اساسی تراژدی بشمار می رود و اگر این «مظلومیت» را با پیشواسازی و شیعه گرایی تاریخی مان بهم آمیزیم، آنگاه به راز تداوم «کربلای ۲۸ مرداد» در ذهن و زبان رهبران سیاسی و روشنفکران ما آگاه تر می شویم.

با اختلافات موجود بین مصدق و شاه (خصوصاً برای تصدی وزارت جنگ)، مصدق استعفا می دهد و قوام السلطنه به نخست وزیری می رسد و سپس در یک بحران سیاسی جدید، با قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، بار دیگر مصدق به حکومت باز می گردد. قیام ۳۰ تیر و بازگشت مجدد مصدق به حکومت، در واقع تیری بود بر پیکر جنبش ملی ایران، چرا که با قیام ۳۰ تیر و بازگشت مجدد مصدق به حکومت، او در هیأت یک فرمانروای مطلق العنان، ماهیت اقتدارگرا و غیر دموکراتیک خویش را آشکار ساخت، چرا که به اعتقاد او: «هیچ گونه اصلاحی ممکن نیست، مگر این که متصدی (دکتر مصدق) مطلقاً در کار خود، آزاد باشد» (همان، ص ۲۹۹، به نقل از: موحد، ج ۲، صص ۵۵۸-۵۵۹)

حکومت اقتدار یا اقتدار حکومت؟

برخلاف جامعه مدنی (Société civile) در جوامعی که هنوز توسعه اجتماعی و انکشاف طبقاتی در آن ها صورت نگرفته و جامعه هنوز در دوران پیشامدرن و به شکل «جامعه توده وار» (Société de masse) بسر می برد، رهبران جنبش های عظیم اجتماعی، غالباً در هیأت پیشوای فرهنگد (charismatique) و «پدر ملت» ظاهر می شوند. در اینجا، دیگر «پیشوا»، تنها رئیس دولت یا شخص مقتدر حکومت نیست بلکه کسی است که در برابرش نهاد مستقلی وجود ندارد و بهمین جهت پارلمان، دادگستری و دیگر نهادهای قانونی، بنام «مصلحت ملی» می توانند تعطیل شوند. در چنین جوامعی، پوپولیسم رهبر سیاسی، مردم (خلق) را تا حد تقدس بالا می برد و پیشبرد هدف های سیاسی را نه توسط مجلس، احزاب و نهادهای مدنی، بلکه به خواست و اراده مردم، میسر می داند چرا که در نظر پوپولیسم، اراده و خواست مردم، عین اخلاق، آزادی و عدالت است. پوپولیسم با تظاهر به ساده زیستی و استضعاف، خود را نماینده محرومان جامعه و تجلی خواست و اراده توده ها وانمود می کند و همواره «توطئه» یا «دست پیگانگان» را علت ناکامی های سیاسی - اجتماعی خود می داند. در اینجا، کانونی شدن اراده عمومی و مصلحت ملی، قانونی می شود و تحقق خواست ها و آرمان های رهبر (پیشوا)

به هدف اصلی جنبش بَدک می گردد. بدین ترتیب، تهدید به بسیج مردم و تحقیر نمایندگان مجلس، ابزاری ست برای پیشبرد آرمان های رهبر. از نظر **رهبر پوپولیست**، جوهر جنبش او در نصّ قوانین موضوعه (خصوصاً قانون اساسی) نیست بلکه در درک و دریافتی است که «پیشوا» می تواند از قوانین داشته باشد، بهمین جهت، او در موارد اساسی به «**روح قانون**» و «**مصلحت اجتماعی**» (که در واقع روح و مصلحت خود اوست) استناد می کند و حضور هیجانی «**قاپبهء ملت**» را ملاک درستی عمل خود و «**قوهء تمییز و تشخیص مردم**» می داند.

بررسی وقایع این دوران و خصوصاً نگاهی به اندیشه ها و عملکردهای سیاسی دکتر محمد مصدّق، مصداق عینی یا بازتاب واقعی چنین جامعه ای می تواند باشد.

با بن بست مذاکرات نفت، قیام ۳۰ تیر و بازگشت مجدد مصدّق به قدرت و در فضائی از **بیم و هراس و تهدید نمایندگان** مجلس، دکتر مصدّق با کسب اختیارات فوق العاده ۶ ماهه و سپس تمدید آن برای یک سال دیگر، کوشید تا با استقرار حکومت نظامی، پاکسازی ارتش، شهربانی، دادگستری، مطبوعات و تصویب «**قانون امنیت اجتماعی**» (ساواک آینده) به تحکیم قدرت و اقتدار خویش بپردازد.

تقاضای اختیارات فوق العاده، در حالی صورت می گرفت که مصدّق - قبلاً - رزم آرا (نخست وزیر) و داور (وزیر دادگستری) را بخاطر چنین اختیارات و اقدامات به قول او «**خلاف قانون اساسی**»، مورد انتقادات شدید قرار داده بود. مصدّق - در آن زمان - دادن این اینگونه اختیارات «**حتّی به دولت مورد اعتماد جامعه**» را، «مغایر قانون و مایهء تزلزل حکومت ملّی می دانست». (همان، ص ۲۱۴ به نقل از: موحّد، ج ۲، ص ۵۶۳).

تقاضای اختیارات فوق العاده از طرف دکتر مصدّق، آن نقطهء طغیانی بود که کاسهء صبر نمایندگان مجلس (از جمله نمایندگان جبههء ملّی) را لبریز کرد:

حسین مکی (نماینده اول تهران و یار غار مصدّق) گفت: «با این وضع، از این مجلس استعفا می دهم...». و استعفای خود را روی میز تریبون گذاشت و طی مصاحبه ای مطبوعاتی، مصدّق را به هیتلر تشبیه کرد و گفت: «**مصدّق، مرتکب اشتباهی می شود که زبان های فاحش و جبران ناپذیری برای ایران دارد**».

حسین مکی معتقد بود:

«منظور مصدّق، ایجاد یک حکومت دموکراتیک نبود، اختیاراتی که گرفته بود، چرچیل هم در دوران جنگ جهانی دوم نداشت» (همان، ص ۳۱۰ به نقل از: مکی، ج ۱، ص ۱۹۷)

آیت الله کاشانی، دکتر بقائی و حائری زاده و بعضی دیگر از یاران نزدیک مصدق نیز مخالفت خویش را با اقدامات خودسرانه مصدق ابراز کردند آنچنانکه حائری زاده (از بنیانگذاران جبهه ملی) در نامه ای به دبیر کل سازمان ملل، دکتر مصدق را به پایمال کردن اعلامیه حقوق بشر متهم نمود که «هیچگونه آزادی عمل و عقیده ای برای هیچ کس باقی نگذاشته و در سایه قدرت پلیسی و نظامی، مخالفین خود را زندانی و مطبوعات آزاد را توقیف کرده است». (۵)

حزب توده نیز ضمن اینکه مصدق را «شعبده باز پیر» نامید و او را متهم کرد که «بساط رسواترین آشکال دیکتاتوری فاشیستی را گسترده است»، پرسید:

«... آیا منطقی است که سرنوشت پانزده میلیون مردم این مملکت را به دست مرد علیل و مستبدی بسپاریم که خود را عقل کل و مالک جمیع فضایل و محامد می داند و برای توده های ملت، کوچک ترین ارزشی قائل نیست؟». (پوریا، ص ۴۲۷).

در چنان شرایطی، یک هیأت ۷ نفری از مجلس (با عضویت کسانی از جبهه ملی مانند دکتر شایگان، دکتر سنجابی و حسین مکی) نزد دکتر مصدق رفتند تا او را از اصرار برای تمدید اختیارات، منصرف سازند، اما مصدق، همچنان بر نظر خویش پافشاری و تأکید نمود.

در ۲۸ دی ماه ۱۳۳۱، تظاهرات شدیدی در تهران و تمام شهرها بر ضد یا به نفع دکتر مصدق و آیت الله کاشانی بروز کرد و تعطیلی مغازه ها آغاز شد. این تظاهرات در بعضی شهرها (خصوصاً در تهران) به زدوخوردهای شدید هواداران دو گروه منجر گردید. در این تظاهرات لقب حسین مکی را از «سرباز فداکار» به «سرباز خطاکار» تغییر دادند. در این هیاهوها و غوغاهای سیاسی، با برجسته شدن «جنگ داخلی» بر «جنگ خارجی»، مسئله نفت، تقریباً در بونه فراموشی قرار گرفت.

بدین ترتیب: بخش مهمی از یاران معروف دکتر مصدق (مانند مکی، آیت الله کاشانی، نریمان، حائری زاده، مُشار، دکتر بقائی، اخگر و ...) به سبب مخالفت با لایحه اختیارات مطلقه و تمدید آن، در صف مخالفان جدی دکتر مصدق قرار گرفتند.

زیرنویس:

۵- برای آگاهی از متن نامه حائری زاده، نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، ۱۸ مرداد ۱۳۳۳. حسین مکی ضمن اینکه حائری زاده را «نادره روزگار» و «بزرگ مرد تاریخ ایران بلکه تاریخ بشریت» می نامد، تأکید می کند که «در شجاعت، ثبات قدم، حقیقت گوئی، علو طبع، نعدوستی، آزادیخواهی و صراحت لهجه نظیرش را ندیده ام». نگاه کنید به: خاطرات حسین مکی، صص ۵۲۱-۵۲۲.

بخش سوم:



* دکتر مصدّق دارای خصائل و فضائل مهمّی بود که وی را از دیگر رهبران سیاسی عصر، ممتاز و متمایز می ساخت.

* مصدّق، ملّی کردن صنعت نفت را ناشی از یک «الهام غیبی» و به توصیه «شخصی نورانی» می پنداشت.

* در جریان رفراندوم انحلال مجلس شورای ملّی، در تهران برای رأی دهندگان، دو صندوق، در دو مکان متفاوت تعیین کرده بودند تا موافقان و مخالفان مصدّق از یکدیگر متمایز و مشخص شوند، شیوه ای که در هیچک از نظام های پارلمانی جهان سابقه نداشت!

برخی خصلت ها و خُلقیات دکتر مصدّق:

دکتر مصدّق، بعنوان یکی از شریف ترین نمایندگان جنبش مشروطه خواهی، دارای خصائل و فضائل مهمّی بود (از جمله پاکدامنی، فسادناپذیری و عشق او به استقلال ایران) و بی تردید، وجود همین خصائل و فضائل بود که وی را از دیگر رهبران سیاسی عصر، ممتاز و متمایز می ساخت. دکتر متینی در «کارنامه دکتر مصدّق» متأسفانه به این خصائل و فضائل توجّه چندانی نکرده بلکه بسان معلّمی سختگیر، بیشتر به «عیبجویی» پرداخته است. این کم توجّهی شاید برای این بوده که با وجود مقالات و رسالات بسیار و عموماً اغراق آمیز درباره این خصائل و فضائل، نویسنده - اساساً- بدنبال بیان «ناگفته ها و ناشناخته ها» در کارنامه دکتر مصدّق بوده است!

مقاله حاضر - چنانکه از تیتراژ آن پیداست- در پی آسیب شناسی شکست دکتر مصدق می باشد. لذا لازم است که به برخی ضعف ها و کاستی های دکتر مصدق اشاره ای داشته باشیم:

۱- دکتر مصدق و مذهب

دکتر مصدق شخصیتی بود با باورهای مذهبی که برای پیشبرد آرمان هایش، شور سیاسی را با نوعی «مظلومیت» و «دادخواهی مذهبی» در هم می آمیخت و باعث همدلی و تحریک احساسات مردم می شد. در مجلس پنجم و ششم، دکتر مصدق بیش از دیگر نمایندگان - حتی نمایندگان چون مدرس، روحانی معروف - به دین اسلام تظاهر می کرد آنچنانکه می گفت: «باید مملکت را همیشه اصل اسلامیت حفظ کند، امروز در مملکت ما اصل اسلامیت، افوا است» (متنی، ص ۹۳، به نقل از: مصدق، ص ۱۹۰). اینکه دکتر مصدق، رساله دکترای خود را درباره «وصیت در حقوق اسلامی» تهیه و تنظیم کرد، شاید ناشی از تعلقات اسلامی وی بوده است.

مصدق حتی ملّی کردن صنعت نفت را ناشی از یک «الهام غیبی» می پنداشت و اظهار می کرد: «در خواب دیدم که شخصی نورانی به من گفت: دکتر مصدق! برو و زنجیرهایی که به پای ملت ایران بسته اند، باز کن وقتی به اتفاق آراء (طرح) ملّی شدن صنعت نفت از کمیسیون گذشت، قبول کردم که حرف آن شخص نورانی غیر از الهام چیز دیگری نبوده است. بدین ترتیب: مصدق کوشش می کرد تا اقداماتش ضمن داشتن مشروعیت سیاسی، رنگی از مشروعیت یا حقانیت مذهبی نیز داشته باشد. با چنین حقانیت و مشروعیتی بود که مصدق در برابر مخالفان می گفت: «انتقاد از دولت، بی جا است»، یا «هر کس که مخالف دولت است، مخالف ملّی شدن نفت است» (همان، صص ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳)

با چنان اعتقاداتی، مصدق تاریخ تشکیل جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد در نیویورک را برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه ایران (به علت همزمانی با ایام عزاداری تاسوعا و عاشورا) ۳ روز به تأخیر انداخت.

درکابینه اول دکتر مصدق نیز در حالیکه مذهبی متعصبی بنام باقر کاظمی، وزیر امور خارجه مصدق شد، مهندس مهدی بازرگان؛ معاون وزیر فرهنگ و دکتر مهدی آذر (پزشک عمومی) نیز وزیر فرهنگ دولت دکتر مصدق گردید که اولین اقدامش بستن مدارس مختلط (دخترانه- پسرانه) بود! همچنین، منع فروش مشروبات الکلی و مخالفت با دادن حق رأی به زنان، از تصمیمات اولین کابینه دکتر مصدق بود. او در سخنرانی ها و پیام هایش - غالباً - ایران و اسلام را با هم و در کنار هم بکار می برد. در واقع، از این زمان است که ما شاهد تولد و رشد مفاهیمی مانند «ملّی - مذهبی» در فرهنگ سیاسی ایران هستیم.

۲- اعتقاد به قدرت انگلیس

آن باور مذهبی و فرهنگ قضا و قدری، تجلی دیگری نیز داشت و آن اینکه: دکتر مصدق اعتقاد شگفتی به «دست انگلیسی‌ها» داشت و معتقد بود که در ایران، سنگی بر سنگ، بند نمی‌شود مگر به خواست و رضای دولت انگلیس، هم از این روست که وی، کینه شدیدی نسبت به سیاست انگلیسی‌ها داشت، کینه شدیدی که - گاه- احتیاط و عقلانیت سیاسی را از مصدق سلب می‌نمود و او را - حتی نسبت به نزدیک ترین یارانش- بدبین و بدگمان می‌ساخت (برای نمونه نگاه کنید به: مکی، صص ۴۶۲ و ۴۶۳؛ متینی، صص ۲۶۹-۲۷۱). بقول جرج مک‌گی: «مصدق هر امر بدی را به انگلستان نسبت می‌داد» (مهرگان، ص ۲۱۰). با اینحال مصدق، خود، کتمان نمی‌کرد که به کمک و موافقت تامر انگلیسی‌ها بود که وی به استانداری ایالت فارس و آذربایجان منصوب شده بود. (همان، ص ۳۳، به نقل از: مصدق، صص ۳۴۱-۳۴۲)

۲- مصدق و مجلس

با وجود تحصیلات عالی در رشته حقوق، دکتر مصدق علاقه چندانی به مجلس شورای ملی نداشت. او دوستدار مجلسی بود که بقول خودش « نمایندگان کت بسته» مجری اوامر و آرمان‌های او باشند. از این رو، مصدق، بارها، مجلس شورای ملی را «دزدگاه» و «خاک بر سر این مجلس» نامیده بود.

در درگیری‌ها و مناقشات مصدق با مجلس و شاه، او نه به نص قانون اساسی بلکه به «روح» آن استناد می‌کرد، مثلاً او با همین «روح قانون اساسی» در ۲۵ مردادماه سال ۳۲ فرمان شاه (مبنی بر عزل او از نخست‌وزیری) را رد کرد و ضمن پنهان کردن متن این فرمان از همکاران و وزرای کابینه‌اش و بازداشت حاملان فرمان شاه، در اقدامی شتابزده، به تشویق و تلقین دکتر فاطمی، این امر را «شکست کودتای ۲۵ مرداد» نامید.

مصدق، مجلس شورای ملی را «باشگاهی از خائنین به مصالح ملت» می‌نامید. او «مصالح ملت» را آنچنان که خود می‌خواست تفسیر می‌کرد و در این راه تا آنجا پیش رفت که انتخابات مجلس دوره هفدهم را (که تحت نظارت دولت خود او برگزار شده بود) به محض آگاهی از باخت کاندیداهای جبهه ملی در شهرستانها، باطل ساخت و سپس در يك شرایط نامتعارف، هیجانی، شتابزده، غیردمکراتیک و غیرقانونی - با حمایت گسترده حزب توده - ضمن انجام يك همه پرسی یا رفراندوم (در ۱۲ مردادماه ۳۲) فقط با بیش از صدوپنجاه هزار رأی در تهران، مجلس شورای ملی را تعطیل کرد، اقدامی که نه تنها با مخالفت شاه، بلکه حتی با مخالفت شدید یاران نزدیک مصدق مانند دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور)، سنجابی، پارسا، معظمی، حسینی و خلیل ملکی همراه بود. شگفت اینکه در تهران برای رأی دهندگان، دو صندوق در دو مکان متفاوت، تعیین کرده بودند تا موافقان و مخالفان مصدق از یکدیگر متمایز و مشخص شوند! شیوه‌ای که در هیچیک از نظام‌های پارلمانی جهان سابقه نداشت.

مصدق به دو دلیل به فکر انجام رفراندوم افتاده بود:

۱- حسین مکی به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس برگزیده شده بود در حالیکه مصدق - به علت نبودن درآمد نفت، با چاپ محرمانه ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس اضافی - می ترسید که مکی این راز را برملا کند.

۲- اینکه مصدق می دانست که در مجلس، اکثریت ندارد و اگر کار به استیضاح برسد، با رأی منفی (عدم اعتماد مجلس) روبرو خواهد شد.

دکتر سنجابی از یاران نزدیک مصدق در این باره می گوید:

«پس از انتخاب مکی به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس، نزد مصدق رفتم و او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم. به من گفت: آقا! ما باید این مجلس را ببندیم ... این مجلس مخالف ماست و نمی گذارد که ما کار بکنیم، ما باید مجلس را با رأی عامه ببندیم ... بنده (سنجابی) گفتم: جناب دکتر! من با این نظر شما مخالف هستم، شما امروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید ... من با بستن مجلس مخالفم و دلایلم را هم مفصلاً خدمت تان عرض می کنم ... افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد. این افکار عمومی، زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است: اختلافات در میان ما افتاده، دو سال بیشتر است که مسئله نفت حل نشده، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده، توده ای ها نیرو و قدرت گرفته اند، همه این ها باعث نشویش مردم شده است ... شما (اگر) مجلس را ببندید، در غیاب آن، ممکن است با دو وضع مواجه شوید: یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر شود، دیگر اینکه با یک کودتا مواجه شوید، آن وقت چه می کنید؟ (مصدق) گفت: شاه فرمان عزل مرا نمی تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمی کنیم، اما امکان کودتا؛ قدرت حکومت در دست ماست و خودمان از آن جلوگیری می کنیم ... (همان، صص ۲۵۳-۳۵۴، به نقل از: سنجابی، صص ۱۳۴-۱۳۶).

مصدق در پاسخ مخالفت دکتر سنجابی با فراندوم به وی گفت:

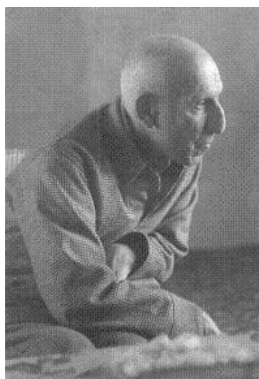
- «معلوم می شود که جناب عالی امروز صبح، چرس کشیده اید!»

دکتر صدیقی (وزیر کشور مصدق) نیز درباره غیرقانونی بودن فراندوم گفت:

«گریه کردم و به او (مصدق) گفتم: هر چه شما بگوئید ما اجرا می کنیم، اما فراندوم، کار درستی نیست.» (همان، صص ۲۵۲-۲۵۳، به نقل از نراقی، صص ۱۹۲)

دکتر معظمی، رئیس مجلس (منتخب هواداران دکتر مصدق) نیز در اعتراض به تصمیم فراندوم، از ریاست مجلس استعفاء کرد ...

بخش چهارم:



- * دکتر مصدّق - عموماً- در برزخ سنّت و تجدّد، اسلام و ایران، مذهب و مدنیّت سرگردان بود. جبهه ی او - اساساً - جبهه ی «ملّی- مذهبی ها» بود!
- * دکتر مصدّق می گفت: «نخست وزیر مملکتی حقیر و بیچاره، باید ضعیف و رنجور بنظر بیاید و از این هنر، در پیش بردن مقاصد سیاسی خود، استفاده کند».
- * مجله ی کاویان (طرفدار دکتر مصدّق): «قانون مطبوعات دولت مصدّق، حکومت مصدّق را سرنگون خواهد ساخت».

۴- مصدّق و دادگستری

دکتر مصدّق بعنوان يك حقوقدان برجسته، به اهمیّت استقلال قوه ی قضائیه از قوه ی مجریّه واقف بود با اینهمه، وی با تقاضای «اختیارات فوق العاده»، ضمن گماردن شخصیت ناموجهی بنام لطفی (معروف به شیخ عبدالعلی لطفی) بعنوان وزیر دادگستری، کوشید تا «دیوان عالی کشور» (یعنی عالیترین و مهمترین مرجع قضائی کشور) را منحل سازد و دیوان عالی جدیدی به میل و اراده ی خود تشکیل دهد. دکتر محمد حسین موسوی (یکی از قضات آن دوره که از نزدیک عبدالعلی لطفی را می شناخت و در مباحثات و جلسات کمیسیونهای وزیر دادگستری وقت شرکت داشت) ضمن نشان دادن شخصیت و عملکردهای غیرقانونی عبدالعلی لطفی در پاکسازی قضات شریف و مستقل، می نویسد: «... بدین ترتیب در شرایطی که کشور نیاز به آرامش داشت، با تصفیههای خودسرانه، بزرگترین قضات

کشور علیه مصدق و حکومت او برانگیخته شدند». (میرفطروس، برخی منظره‌ها ...، ص ۱۲۶، به نقل از: موسوی، صص ۱۵۶-۱۶۴)

۵- مصدق و آزادی مطبوعات

دکتر مصدق با آنکه به اهمیت مطبوعات آزاد در ترقی و تعالی جامعه، آگاه بود و حتی در اولین روزهای حکومت خود دستور داده بود تا «از توقیف یا تعقیب روزنامه‌هایی که به شخص او اهانت می‌کنند، خودداری شود» اما بزودی، با قانون جدید مطبوعات، به تعطیل و توقیف نشریات و روزنامه‌های مخالف پرداخت بطوریکه دکتر فاطمی (معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت مصدق) محرملی خان (سانسورچی معروف دوران رضا شاه) را احضار کرد و به وی گفت: «محرملی خان! اینها روزنامه هائی هستند که اجازه ی انتشار ندارند. همین الان می‌روی چاپخانه‌هایشان را پیدا می‌کنی و جلوی انتشارشان را می‌گیری، این حکم قانونی توقیف آنهاست. (همان، ص ۳۱۸-۳۲۰، به نقل از: بهزادی، صص ۵۲۶-۵۲۸)

اجرای قانون جدید مطبوعات، موجی از مخالفت و اعتراض در میان مدیران و گروه‌های مطبوعاتی و جریان‌ها و گروه‌های سیاسی ایجاد کرد بطوریکه دکتر سنجابی و حزب ایران (هوادار مصدق) به مخالفت با آن برخاستند. دکتر بقائی گفت: «این قانون یک ماده کم دارد، و آن ماده اینست که هرکس روزنامه بنویسد بلافاصله تیرباران می‌شود». آیت‌الله کاشانی نیز در اعلامیه ای، دکتر مصدق را «صیاد آزادی ایران» نامیده بود. مشفق همدانی، مدیر مجله ی کاویان (طرفدار مصدق) نیز نوشت: «این قانون، حکومت مصدق را سرنگون خواهد ساخت». (همان، صص ۳۲۰ و ۳۵۰، به نقل از: کوهستانی نژاد، صص ۱۴۰-۱۵۳؛ مؤجد، ج ۲، ص ۷۱۱)

۶- مریضی یا تمارض؟!

محققان بسیاری از بیماری دکتر مصدق یاد کرده‌اند که منجر به مراجعه ی دکتر مصدق به «متخصص امراض عصبی» گردیده بود. این بیماری، در طول زندگی دکتر مصدق، از وی شخصیتی عصبی و رنجور ساخته بود و دکتر مصدق از این بیماری، بعنوان سبب برای پوشاندن ضعف‌های سیاسی خویش استفاده می‌کرد. مهندس زیرک زاده (یکی از وفادارترین یاران مصدق) می‌نویسد:

«دکتر مصدق در تغییر قیافه دادن مهارت خاصی دارد، به موقع، خود را به کری می‌زند، عصبانی می‌شود، یا قاه قاه می‌خندد. حتی اگر بخواهد، حالش بهم می‌خورد، مریض می‌شود و غش می‌کند.

روزی (مصدق) به من گفت: «نخست وزیر مملکتی حقیر و بیچاره، باید ضعیف و رنجور بنظر بیاید و از این **هنر**، در پیش بردن مقاصد سیاسی خود استفاده کند». (همان، ص ۵۰۱، به نقل از: زیرک زاده، ص ۱۲۴)

وقتی به دعوت ترومن (Truman)، دکتر مصدق به واشنگتن رسید، اچسن (وزیر امور خارجه ی آمریکا)، مک گی (معاون او) و سه تن دیگر، از مصدق و همراهان او استقبال کردند:

«اچسن، پیشاپیش دیگر استقبال کنندگان بود و هم او گفته است: وقتی مصدق از قطار می‌خواست پایین بیاید، حالت پیرمرد بیمار و ضعیفی را داشت که روی بازوی پسرش تکیه کرده، با زحمت به کمک عصا راه می‌رفت، ولی وقتی مرا شناخت، راست ایستاد و عصای خود را به دست یکی از همراهانش داد و **مانند یک جوان ۲۰ ساله** با چابکی از قطار بیرون پرید» (همان، ص ۲۶۴، به نقل از: صفائی، ص ۲۰۰، همچنین نگاه کنید به گزارش جرج مک گی، در نشریه ی مهرگان، شماره ی ۳ - ۴، ۱۳۸۰، ص ۲۲۰).

در انتخابات دوره ی هفدهم و انتخاب یک بازرس ناظر از قضات دادگستری برای هر حوزه ی انتخابی، بهنگام معارفه با دکتر مصدق، به نوشته ی دکتر محمد حسین موسوی (قاضی دادگستری):

وقتی بازرسان قضائی انتخاب شدند، در روز معارفه، دکتر مصدق - در پاسخ به سئوال مستشار دیوان کشور- بدون کوچک‌ترین تأملی، همزمان که لب به سخن می‌گشود، دست در جیب کرد و دستمالی در آورد و **بلند گریه کرد**، طوری که به زحمت می شد گفته‌هایش را فهمید ... صدای گریه ی نخست وزیر و عدم تعادل وی برای سرپا ایستادن، وزراء و دیگران را به گرفتن او که زمین نخورد، واداشت ... بدین ترتیب دکتر مصدق را به اطاق خود بردند و مراسم معارفه و آشنائی پایان یافت». (موسوی، صص ۱۵۰-۱۵۱، مقایسه کنید با روایت مکگی؛ خاطرات سیاسی، ص ۴۸۹).

۷- مصدق در جلسات هیأت دولت:

به علت ضعف و پیری دکتر مصدق و ترس شدید او از گذشته شدن (که به علت بیماری مصدق، چونان کابوسی بر سراسر زندگی سیاسی او حاکم بود)، جلسات هیأت وزیران، غالباً در خانه ی مصدق برگزار می‌شد و او، پیژامه به تن، روی تخت خواب آهنی، در زیر یک پتو یا ملافه، دراز می‌کشید یا می‌نشست و دیدارهای رسمی را عمدتاً در همان اطاق و روی همان تخت خواب انجام می‌داد که البته برای خارجیان بسیار عجیب می‌نمود و برای ایرانیان نیز. وی در جلسات هیأت وزیران، کمتر شرکت می‌کرد و در موارد استثنائی هم که در هیأت وزیران شرکت می‌نمود، عموماً با **عبا** حضور می‌یافت. او، گاه، حتی با **پیژامه و دم‌پائی** در جلسات هیأت دولت و مجلس شورای ملی شرکت می‌کرد، هم از این رو، او را «**نخست وزیر پیژامه‌پوش**» می‌نامیده اند. این امر، شاید نشانه ی دیگری از خصلت پوپولیستی دکتر مصدق بود.

۸- مصدق و قوام السلطنه

قوام السلطنه شخصیتی است که فرمان مشروطیت به خط او نوشته شده و در واقعه ی آذربایجان با هوشمندی و درایت بی نظیر، آدمی مثل استالین را فریب داد و باعث ختم غائله ی آذربایجان گردید. او بعنوان نخست وزیری که اکثریت پارلمانی را در مجلس داشت به محض بازگشت از مسکو، به شریعت زاده، رئیس فراکسیون پارلمانی حزیش (حزب دموکرات ایران) گفت: از نمایندگان مجلس بخواهید تا با قرارداد منعقد بین او و استالین، مخالفت کنند و باعث برکناری وی از نخست وزیری شوند تا قرارداد استالین- قوام السلطنه بی اعتبار شود ...

دکتر مصدق - اما - که در زمان صدور فرمان مشروطیت ۲۵-۲۶ ساله بود، برخلاف هم سن و سالان خود (مانند میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، دهخدا، سید حسن تقی زاده، عارف قزوینی، محمد تقی بهار و دهها تن دیگر) نقشی در انقلاب مشروطیت نداشت بلکه پس از به توپ بستن مجلس، کشتن آزادیخواهان و در اوج استبداد صغیر، با کسب اجازه از محمد علی شاه قاجار، به قصد ادامه ی تحصیل عازم اروپا گردید.

بنابراین: گذشته ی سیاسی مصدق در انقلاب مشروطیت و اصرار و پافشاری دکتر مصدق (در حفظ مقام نخست وزیری به هر قیمت) و گذشته ی سیاسی قوام السلطنه و توصیه ی او جهت برکناری وی از نخست وزیری را وقتی با هم مقایسه کنیم، می بینیم که نه دکتر مصدق خالی از قدرت طلبی، ضعف و اشتباه بوده و نه قوام السلطنه آنچنان خائن و وطن فروش و قدرت پرست ...

قوام السلطنه به نهاد مجلس شورای ملی، احترام فراوان داشت و بهمین جهت، کوچک ترین مذاکرات خود با استالین و نمایندگان دولت شوروی را به مجلس گزارش می داد، در حالیکه مصدق به مجلس اعتمادی نداشت و لذا در طول مذاکرات مربوط به نفت، گزارش روشن و شفاف به مجلس شورای ملی ارائه نداد.

قوام السلطنه - اساساً - به تشکیل و گسترش حزب و نهادهای حزبی معتقد بود. به نظر قوام السلطنه: «نظام مشروطه بدون حزب منضبط، مثل بنای بدون سقف است». حزب او (حزب دموکرات ایران) **جدائی دین از دولت** را سرلوحه ی مبارزات سیاسی خود قرار داده بود. قوام السلطنه، مخالف دخالت روحانیون در سیاست بود و از همین رو، آیت الله کاشانی را دستگیر و تبعید کرد، در حالیکه مصدق، با عدم علاقه به تحزب و تشکیلات حزبی، می خواست پیشوای همه ی اقشار و طبقات باشد، از این رو، آیت الله کاشانی و طرفداران وی، بدنه ی اساسی جبهه ی ملی دکتر مصدق را تشکیل می دادند.

برخلاف قوام السلطنه، مصدق - عموماً - در برزخ سنت و تجدّد، اسلام و ایران، مذهب و مدنیت سرگردان بود. جبهه ی او - اساساً- جبهه ی «ملّی - مذهبی ها» بود و این - در واقع- «چشم اسفندبار» دکتر مصدق بشمار می‌رفت.

وجه مشخصه ی دیگر این دو شخصیت برجسته: ارجحیت «**وحاقت ملّی**» در نزد دکتر مصدق و اهمیت یا اولویت «**منافع ملّی**» در نزد قوام السلطنه بود، هم از این رو: قوام السلطنه - بی سودای ننگ و نام - مرد میدان‌های پرخطر و در «تیررس حادثه» بود (۶).

پانویس:

- *- منابع، مأخذ و کتابشناسی این مقاله در پایان، در سایت اینترنتی نویسنده، منتشر خواهد شد.
- ۶- برای تحقیقی تازه درباره ی قوام السلطنه، نگاه کنید به: تیررس حادثه (زندگی سیاسی قوام السلطنه) حمید شوکت، نشر اختران، تهران ۱۳۸۵.

بخش پنجم:



* ما مردمی هستیم که دوستدار پیروزی ها و کامیابی های بزرگ و در عین حال آسان هستیم و آنجا که دچار شکست و ناکامی می شویم، بجای نگرستن به خویش و درک کمبودها و کم کاری های خود، متوسّل به «تئوری توطئه»، «دست انگلیسی ها» و «عوامل خارجی» می شویم ...

* بررسی روند مذاکرات نفت نشان می دهد که مصدق در جنبه احساسات حاکم بر جامعه و در اسارت «حفظ وجاهت ملی» خود، با نوعی عصبیت، عدم انعطاف و خصوصاً عدم درک تعادل نیروهایش، نتوانست سیاست را بعنوان «هنر تحقق ممکنات» عرضه نماید.

* در بیشتر تحقیقات موجود درباره سقوط دولت دکتر مصدق، نام واقعی عملیات سازمان سیا، بطور ناقص AJAX ذکر شده و هدف اساسی این طرح را مخدوش ساخته اند. در حالیکه نام واقعی و کامل این طرح، TPAJAX می باشد. پیشوند «T P» اشاره اختصاری به حزب توده (Tudeh Party) و AJAX نیز نام رایج یک ماده پاک کننده خانگی بود. بدین ترتیب، هدف اساسی طرح: «پاکسازی ایران از حزب توده» بود!

ما مردمی هستیم که دوستدار پیروزی ها و کامیابی های بزرگ و در عین حال آسان هستیم و آنجا که دچار شکست و ناکامی می شویم، بجای نگرستن به خویش و درک کمبودها و کم کاری های خود، متوسل به «تئوری توطئه»، «دست انگلیسی ها» و «عوامل خارجی» می شویم ... نمونه اش را در دو واقعه بسیار نزدیک بهم می توان دید: یکی جریان ۳۰ تیر ۱۳۳۱-که بعنوان «قیام ملی» از آن ستایش ها می کنیم - و دیگری: جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است - که از آن بعنوان «کودتای انگلیسی - آمریکائی» نام می بریم.

در آن هنگام، جبهه ملی در مجلس، اکثریت نداشت بلکه بقول دکتر مصدق «دولتش بر احساسات عامه مردم، منکی بود». دکتر مصدق - بعنوان یکی از پاک ترین و فسادناپذیرترین نمایندگان مشروطه خواهی - با مبارزه قاطعانه علیه استعمار انگلیس و سرانجام با ملی کردن صنعت نفت، رسالت تاریخی خویش را انجام داده و با حضور در سازمان ملل و دادگاه لاهه، تأثیرات شگرفی در فضای سیاسی ملی و بین المللی (خصوصاً در کشورهای نفت خیز خاورمیانه) باقی گذاشته بود، بنابراین لازم بود که او با آینده نگری و بدور از عصبیت ها و عواطف و احساسات حاکم بر جامعه، مذاکرات نهائی با شرکت نفت را با عقلانیت سیاسی بیشتری به پیش برد، اما بررسی روند مذاکرات و حوادث نشان می دهد که مصدق در جنبه احساسات حاکم بر جامعه و نیز در اسارت «حفظ وجاهت ملی» خود، با نوعی عصبیت، عدم انعطاف و خصوصاً عدم درک تعادل نیروهایش (که بسیاری از آنان وی را «خائن»، «هیتلر» و «چنگیز» خطاب می کردند) در آخرین لحظات نتوانست سیاست را بعنوان «هنر تحقق ممکنات» عرضه نماید، بهمین جهت در يك آشفتگی، تناقض، ترس و تردید عملی، سرانجام، مذاکرات مربوط به نفت را به بن بست کشانید. جرج مک گی (معاون وزیر امور خارجه آمریکا) که بعنوان بهترین دوست ایران و بقول مصدق «مثل یک برادر صمیمی»، در ۸۰ ساعت (۲۰ روز) مذاکرات مهمی با مصدق در آمریکا داشت، ضمن اینکه مصدق را «نخست وزیر گریبان» می نامد، این آشفتگی ها، ترس ها، تردیدها و تناقض گوئی های دکتر

مصدق و سوء ظن او نسبت به همراهانش و سرانجام، شکست مذاکرات را بخوبی نشان داده است (نگاه کنید به: نشریه مهرگان، شماره ۲ و ۴، خصوصاً صفحات ۲۱۳-۲۱۹؛ سه گزارش، صص ۱۲۰-۱۴۲).

چنانکه دیدیم: قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در آستانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دیگر از نَفَس افتاده بود زیرا: نه جبهه ملی آن جبهه ملی سابق بود، نه مصدق آن عزم و اراده و نفوذ سیاسی سابق را داشت، نه کارگران و توده های خروشان ۳۰ تیر در کنار مصدق بودند و نه حزب توده (که شعار سرنگونی سلطنت و استقرار «جمهوری دموکراتیک» از نوع اروپای شرقی را می داد) ... بر زمینه این اختلافات و آشفتگی ها و بی تکیه گاهی ها و خصوصاً خستگی ها و سرخوردگی های عموم مردم و اعتماد خوشباورانه مصدق به کمک های دولت آمریکا بود که وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ به قوع پیوست.

شعبان جعفری در استخدام دولت مصدق!

در رویدادهای مربوط به ۲۸ مرداد ۳۲، عموماً از شعبان جعفری - (معروف به «بی مُخ») - بعنوان «عامل اصلی بسیج ارادل و اوپاش برای سرنگونی دولت مصدق» یاد کرده اند، گذشته از توهین و تحقیری که در این باور نسبت به دکتر مصدق وجود دارد، پرسیدنی است: در حالیکه تمام نیروهای نظامی و انتظامی - با صدها تانک و توپ و تفنگ- تحت اختیار و فرمان دکتر مصدق بودند، واقعاً «مشتی ارادل و اوپاش» چگونه می توانستند یک دولت ملی را سرنگون سازند؟ اینگونه «دلایل» نمونه دیگری از قرا فکنی های ملی ما است برای گریز از قبول کمبودها و کاستی ها و اشتباهات ما ... واقعیت اینست که شعبان جعفری تا ظهر ۲۸ مرداد در زندان بود و در واقع پس از سقوط مصدق از زندان آزاد شد. از این گذشته، اسناد تاریخی نشان می دهند که شعبان جعفری در سال ۱۳۳۰ به استخدام دولت مصدق درآمده بود و در آن دوره، در سرکوب و قلع و قمع مخالفان مصدق، نقش اساسی داشته است بطوری که در واقعه ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و کشته و مجروح شدن عده ای و حمله شعبان جعفری و ایادی او به ادارات روزنامه های غیر توده ای مخالف مصدق (از جمله: روزنامه های فرمان، داد، آتش، سیاسی و طلوع) و بازتاب گسترده این واقعه در مجلس، جمال امامی در جلسه ۱۹ آذر مجلس، متن ابلاغ استخدام شعبان جعفری را که بر طبق دستور ریاست شهربانی کل کشور (تیمسار مزینی، منصوب و منتخب دکتر مصدق) از تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۳۰ با حقوق ماهی سه هزار ریال به استخدام شهربانی درآمده بود، به این شرح قرائت کرد:

«اداره، دائره، شعبه، رونوشت، گزارش مورخ ۳۰/۸/۳۰، وزارت کشور،

شهربانی کل کشور

محترماً به عرض عالی می رساند، تیمسار سرتیپ نخعی، ریاست اداره انتظامی و سرکلانتری اظهار می نماید که تیمسار معظم ریاست شهربانی کل کشور، مقرر فرمودند از تاریخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ شعبان

جعفری با ماهی سه هزار ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام گردد. برای استحضار خاطر مبارک، گزارش عرض تا هر نوع امر و مقرر فرمائید اطاعت گردد.

رئیس اداره حسابداری محرمانه: خدائی

جمال امامی (پیشنهاد کننده اصلی نخست وزیری دکتر مصدق در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰) در این باره افزود:

- « این، تیمسار سرتیپ شعبان بی مخ است که خانه مردم را غارت می کرده است و در مقابل این خدمات با ماهی ۳۰۰۰ ریال در شهریانی استخدام شده است ... روزنامه های طلوع، داد، سیاسی، فرمان، جانشینان و آتش که توده ای نیستند و با حزب توده مبارزه می کردند، آنها هم غارت شده اند ... پس بگوئید هر کس با دولت ما مخالف است یا موافق نیست یا تنقید می کند با او مبارزه می کنیم و او را غارت می کنیم ... (مکی، کتاب سیاه، ج ۴، صص ۳۰۶ و ۳۵۶ و نیز صفحات ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۳۶ به نقل از مذاکرات مجلس، ۱۹ آذرماه ۱۳۳۰؛ متینی، صص ۲۷۶-۲۷۷).

مصدق، ضمن تأیید اقدام نیروهای انتظامی در سرکوب تظاهرات ۱۴ تیر و ابراز تأسف از مجروح شدن افراد، هیچ پاسخی به انتقادات نمایندگان مجلس درباره استخدام شعبان جعفری در شهریانی تهران نداد. پس از این حادثه، مدیران ۲۱ روزنامه غیرتوده ای با صدور اعلامیه هایی به دلیل «عدم امنیت شغلی» بطور دسته جمعی، در مجلس شورای ملی و سپس در مجلس سنا متحصن گردیدند.

تأملی در برخی واژگان و مفاهیم

یکی از ضعف های اساسی فرهنگ سیاسی ما، عدم دقت در کاربرد واژگان سیاسی است. از این رو، احزاب و سازمان های سیاسی ما - خودسرانه - به جعل تعریف یا شناسنامه برای کلمات و رویدادهایی پرداخته اند که با تعریف دقیق این کلمات در فرهنگ غرب پیوندی ندارد، چرا که این واژگان، برخاسته از تکامل اجتماعی و ناشی از ساختار سیاسی خاصی است که در تاریخ معاصر ما، منشاء و معنایی نداشته و ندارد، مانند: محافظه کار (Conservateur)، لیبرال (Libéral)، لیبرال - دموکرات (Libéral-Démocrate) و ...

این جعل و تعریف خودسرانه، آشفتگی ها و زیان های جبران ناپذیری در بررسی تاریخ و درک فلسفه سیاسی در ایران معاصر وارد آورده است، و هم از این روست که پس از گذشت نیم قرن از سقوط دولت دکتر مصدق، هنوز نیز رهبران سیاسی و روشنفکران ما نتوانسته اند به تفاهمی - حتی نسبی - درباره کم و کیف این رویداد مهم نائل آیند. سلطه رسوبات حزبی - ایدئولوژیک و وجود خصلت های بجامانده از یک تاریخ ایلی - قبیله ای نیز بر این عدم تفاهم نسبی یا توافق ملی دامن زده است.

واقعاً! تأکید بر اهمیت قانون و نظم و آزادی‌های فردی و پرهیز از کاربرد زور و خشونت در اعتقاد محافظه‌کاران غربی و یا اعتقاد به آزادی عقاید و سودمندی آن برای جامعه و ضرورت مدارای دینی و بیزاری از قدرت خودسرانه و استبدادی در تفکر لیبرال غربی چه شباهت یا نسبتی با اندیشه‌ها و عملکردهای خودسرانه، استبدادی و قانون شکنانه «محافظه‌کاران» و «لیبرال»‌های ما داشته و دارد؟

در پیوند با جریان‌ات منجر به رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط دولت مصدق نیز همین جعل و ابهام و آشفتگی مفاهیم حاکم است. این امر، از جمله درباره فلسفه سیاسی دکتر محمد مصدق (بعنوان یک «لیبرال» - دموکرات!) و نیز - خصوصاً - درباره معنا و مفهوم «کودتا» و تحمیل آن بر وقایع ۲۸ مرداد ۳۲، بچشم می‌خورد.

نکته دیگر در بررسی حوادث و رویدادهای منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ اینک: در تحلیل مواضع شخصیت‌های سیاسی این دوران - که عموماً از یاران نزدیک مصدق بودند - باید بین «**مصالح ملی**» و «**منافع شخصی**» فرق گذاشت چرا که - برخلاف داوری‌های سهل‌انگارانه و غالباً مغرضانه رایج - با هیچ «منافع شخصی» نمی‌توان مواضع سیاسی و مخالفت‌های بعدی شخصیت‌هایی مانند حسین مکی، دکتر مظفر بقائی، حائری زاده و ... را «توضیح» داد زیرا که بیشتر این رهبران و شخصیت‌ها پس از ۲۸ مرداد ۳۲ دچار مضایق مالی و رنج و شکنج‌های فراوان گردیدند.

از این گذشته: دکتر مصدق - خود - تا آخرین دقایق، دلبسته و در انتظار کمک‌های **دولت آمریکا** بود و تا شامگاه ۲۷ مرداد ۳۲ با هندرسون (سفیر آمریکا) مذاکرات محرمانه و روابط دوستانه و صمیمانه داشت، هم از این روست که دکتر مصدق هیچگاه از «کودتای آمریکا علیه خود» سخنی نگفته است!

بنابراین می‌توان گفت که با توجه به شکست مذاکرات نفت، بیماری، ضعف و پیری دکتر مصدق و خصوصاً با قدرت نمایی روزافزون حزب توده و در نتیجه، ترس دولت آمریکا از «**وحشت سرخ**» و سلطه کمونیست‌های وابسته به شوروی، در یک تغییر جهت اساسی، کمک‌های دولت آمریکا به جای ارائه به دولت مصدق، صرف کمک به مخالفان مصدق گردید و ...

از طرف دیگر: با توجه به اهمیت آمریکا «بعنوان بهترین دوست ایران» در دیدگاه مصدق، بقائی، مکی و دیگران، می‌توان گفت که اختلاف اساسی حسین مکی، بقائی، حائری زاده و دیگران با مصدق در واقع اختلاف در تلقی آنان از «**منافع ملی**»، برخورد با حزب توده و تحقق «ممکنات» در مذاکرات مربوط به نفت بود.

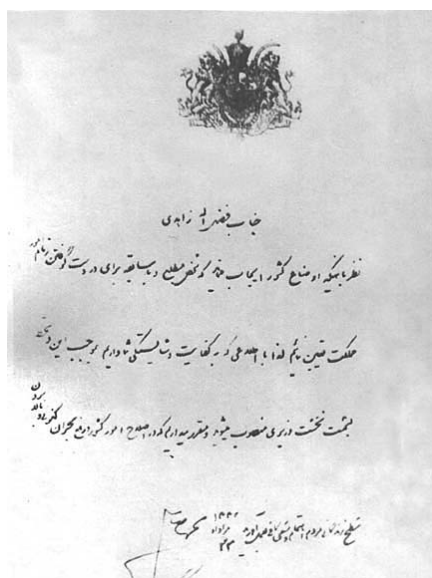
همچنین در بیشتر تحقیقات موجود درباره سقوط دولت مصدق، نام واقعی عملیات سازمان سیا - به عمد یا غیرعمد - **بطور ناقص**، AJAX ذکر شده و هدف اساسی این طرح را مخدوش ساخته‌اند، در حالیکه نام واقعی و کامل این طرح - چنانکه در اسناد سازمان سیا آمده - TPAJAX می‌باشد. پیشنهاد «T P» اشاره

اختصاری به حزب توده (Tudeh Party) و AJAX نیز نام رایج یک مادهٔ پاک کنندهٔ خانگی بود. (گازپوروسکی، مصدق و کودتا، ص ۳۷۰). بدین ترتیب: با توجه به فضای جنگ سرد، هدف اساسی طرح سازمان سیا «پاکسازی ایران از حزب توده» بود!

سرلشگر زاهدی و دکتر مصدق



Fazollah Zahedi first post-coup
Premier of Iran, August 18,
1953.



سرلشگر زاهدی، افسری بود که درجات عالی ارتشی را با ایراندوستی و احساسات ملی، در کوران های خطرناک نظامی کسب کرده بود. او در کنار رضاشاه، فاتح یا آزادکنندهٔ خوزستانِ نفت خیز از چنگ

شیخ خزعل (دست‌نشانده انگلیس) بود و لذا اگر رضاشاه یا سرلشگر زاهدی نبود، چیزی نبود تا بعدها دکتر مصدق بتواند آنرا ملّی کند.

سرلشگر زاهدی پس از حمله متفقین به ایران (سوم شهریور ۱۳۲۰) بعنوان فرمانده لشکر اصفهان و بخاطر مقاومت در برابر نیروهای انگلیس، بازداشت و با هواپیما به فلسطین منتقل گردید و حدود سه سال در آنجا زندانی بود. وی پس از خروج نیروهای متفقین از ایران، در کنار مصدق به مبارزات خویش ادامه داد بطوریکه در کابینه نخست دکتر مصدق، وزیر کشور گردید. او در مقام ریاست کلّ شهربانی، در بازگرداندن آیت‌الله کاشانی از تبعید کوشید و انتخابات دوره شانزدهم مجلس - که به نفع یاران مصدق تمام شد - زیر نظر و با کمک فراوان زاهدی انجام شد.

دکتر مصدق در جلسه مجلس شورای ملّی (در ۴ خرداد ۱۳۲۹) نسبت به برکناری زاهدی از ریاست شهربانی، به دولت وقت اعتراض نمود و زاهدی را به وظیفه شناسی و افسری که «از جنبه بی طرفی خارج نشدند و به افکار عمومی نهایت احترام را گذاشتند» توصیف کرد. (مکّی، خاطرات سیاسی، ص ۲۱۴).

در سفر هریمن (Harriman) - فرستاده دولت آمریکا - به ایران در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ و تظاهرات خونین سازمان‌های حزب توده علیه وی، عده‌ای کشته و مجروح شدند و مصدق، ضمن اعلام حکومت نظامی در تهران، رئیس شهربانی وقت (سرلشگر بقائی) را بدون موافقت وزیر کشورش (زاهدی) برکنار کرد. زاهدی در اعتراض به این تصمیم خودسرانه، از مقام خود در کابینه دکتر مصدق استعفاء داد و از این هنگام تا سقوط دکتر مصدق، رهبری مخالفان وی را عهده دار شد. او خود را از پایه گذاران «نهضت ملّی استیفای حقوق ملت ایران» می‌دانست (برای آگاهی از روابط زاهدی و جبهه ملّی، نگاه کنید به: مکّی، صص ۲۰۶-۲۱۳).

بررسی اسناد سازمان سیا و وزارت امور خارجه آمریکا (در آرشیو ملّی آمریکا) به روشنی نشان می‌دهد که تا ۳ ماه پیش از ۲۸ مرداد ۳۲، هیچ نشانی از همکاری آمریکا با زاهدی - یا برعکس - وجود ندارد بطوریکه در ۲۹ اردیبهشت ۳۲، زاهدی در پیامی به هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) و ارائه برنامه دولت احتمالی خود، تأکید می‌کند که: «چنانچه دولت آمریکا در اجرای این برنامه اصلاحات به وی اعتماد ندارد، حاضر است با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند، همکاری کند و او را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد و از کوشش‌های خود برای رسیدن به نخست وزیری به نفع آن شخص، منصرف گردد». (آرشیو ملّی آمریکا، شماره پیام: 982، تلگراف 788.00/5-2053. تاریخ گزارش ۲۰ ماه مه ۱۹۵۳ = ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲).

پس از ۲۸ مرداد و پس از اینکه مصدق و یارانش، خود را به فرمانداری نظامی تهران معرفی یا تسلیم کردند (در ۲۹ مرداد ۳۲) برخورد سرلشگر زاهدی با دکتر مصدق و یارانش، نمونه‌ای از اخلاق و ادب

سیاسی بود بطوریکه بقول دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور دکتر مصدق و یار صدیق او تا آخرین لحظه):

در فرمانداری نظامی، سرلشگر زاهدی «پیش آمد و به آقای دکتر مصدق سلام کرد و دست داد و گفت: « من خیلی متأسفم که شما را در اینجا می بینم، حالا بفرمائید در اطاقی که حاضر شده است، استراحت بفرمائید» ... سپس (زاهدی) رو به ما کرد و گفت: « آقایان هم فعلاً بفرمائید یک چائی میل کنید تا بعداً» ... و با ما دست داد و ما به راه افتادیم ... از پلکان پائین آمدیم، سرلشگر نادر باتمانقلیچ [که در ۲۵ مرداد توسط مصدق دستگیر و زندانی شده بود] بازوی آقای دکتر مصدق را گرفته بود، هنگامی که خواستیم سوار ماشین شویم، شخصی، با صدای بلند، بر ضد ما شروع به سخنگویی و شعاردهی کرد. سرلشگر باتمانقلیچ با اخم و تشر (خطاب به شعار دهنده) گفت: خفه شو! پدر سوخته! ... سرلشگر باتمانقلیچ که آقای دکتر (مصدق) را به اطاق رسانید، برگشت و به ما گفت: « وسایل راحت آقایان فراهم خواهد شد. هر کدام از آقایان هر چه می خواهید بفرمائید بیاورند» و بعد رو به من کرد و گفت: با آقای دکتر (صدیقی) هم که قوم و خویش هستیم! ... سرتیپ فولادوند به من (صدیقی) گفت: شما چه می خواهید؟ گفتم: وسایل مختصر شست و شو که باید از خانه بیاورند و یکی دو کتاب. سرتیپ نصیری [که در شب ۲۵ مرداد بخاطر ابلاغ فرمان شاه در عزل دکتر مصدق، دستگیر و زندانی شده بود] گفت: هر چه بخواهید، خودم برای جنابعالی فراهم می کنم هر چند با وجود سابقه قدیم، شما می خواهید مرا بکشید! ...» (۷)

باقر عاملی، در ضمن رویدادهای ۲۹ مرداد ۳۲ در این باره نوشته است:

« سرلشگر زاهدی هنگام ورود مصدق به باشگاه (افسران) از او استقبال بعمل آورد و مصدق هم به او تبریک گفت.» (همان، ص ۴۸۷ به نقل از: عاملی، ج ۲، ص ۹).

حسام الدین دولت آبادی در خاطراتش می نویسد:

«دکتر مصدق به سرلشگر زاهدی گفت: من اینجا اسیر هستم و شما امیر. زاهدی جواب داد: شما اینجا میهمان هستید» (اردشیر زاهدی، ص ۲۲۹)



ملاحظه می کنیم که برخلاف همه کودتاهای واقعی (مانند کودتای شیلی، آرژانتین، اندونزی، اوروگوئه و ...) طبق گزارش دقیق و صدیق دکتر صدیقی، هیچ رفتار تند یا گفتار خشنی از سوی به اصطلاح «کودتاچیان» نسبت به مصدق و یاران وی ابراز نشده است. بنابراین: آنچه که در ۲۸ مرداد اتفاق افتاد، با معنای «کودتا» یعنی: (انتقال ناگهانی و **قهرآمیز** قدرت توسط **ارتش**) همخوانی ندارد. (در این باره، بیشتر سخن خواهیم گفت).

زیرنویس:

۷- کلمات داخل [] از نویسنده این مقاله است. برای متن کامل گزارش دکتر غلامحسین صدیقی، نگاه کنید به: یادنامه استاد دکتر غلامحسین صدیقی، صص ۱۲۴-۱۳۲؛ متینی، پیوست شماره ۴، صص ۴۶۹-۴۸۸.

بخش ششم:



* در آن دوران، در دیده و دیدگاه سیاستمداران ایران (خصوصاً دکتر مصدق) دولت آمریکا نه تنها «بهترین دوست ایران» بود، بلکه این کشور، «مهد آزادی» و «قبله گاه آزادیخواهان و ملیون ایران» بشمار می رفت!

* دکتر مصدق در مذاکره با نمایندگان دولت آمریکا چنین وانمود می کرد که آمریکا بین دولت او و استقرار کمونیسم در ایران، باید یکی را انتخاب کند!

*** آیزنهاور که با شعار «عقب راندن کمونیسم» به قدرت رسیده بود، با سیاستی جدید، ضمن قطع کمک های مالی به دولت دکتر مصدق، خواستار برکناری وی گردید، اما اجرای طرح سرنگونی دولت مصدق با یک مشکل اساسی روبرو بود: مخالفت شاه با کودتا!**

ایران، بخاطر موقعیت استراتژیک و حساس خود در منطقه - از دیرباز - مورد طمع و طعمه روسیه، تزاری و سپس اتحاد جماهیر شوروی بود. ماجرای نفت شمال (۱۳۳۳) و غائله آذربایجان (۱۳۳۴) ایران را به یکی از اصلی ترین میدان های جنگ سرد بین شوروی و آمریکا بدل ساخته بود. تضاد **ایدئولوژیک** جهان کمونیست (شوروی) با جهان آزاد غرب (آمریکا) تضاد میان این دو قُطب را دوچندان می کرد، هم از این روست که در آغاز گفته ایم: سرنوشت ایران معاصر را دو مسئله اساسی رقم زده است: یکی، نفت، و دیگری: همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

در سال های ۳۰-۳۲، بحران مالی و وخامت اوضاع اقتصادی دولت مصدق، بن بست مذاکرات نفت بین ایران و انگلیس، بروز آشفتگی های اجتماعی و گسترش فعالیت های حزب توده در شهرها و روستاها، آمریکا را نسبت به امکان قدرت گیری حزب توده عمیقاً نگران می ساخت، از این رو دولت آمریکا با کمک های مالی، عمرانی و بهداشتی - از طریق طرح «اصل چهار» (۸) - ضمن تقویت دولت مصدق، کوشید تا از توجّه ایران به شوروی یا از نفوذ آن کشور در ایران، جلوگیری کند، در این راستا، تنها در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) علاوه بر کمک های مالی، بهداشتی و عمرانی، دولت آمریکا تعداد ۴۲ تانک شرمین به دولت مصدق تحویل داد و بیش از ۳۰۰ افسر ایرانی را برای دیدن آموزش نظامی، به آمریکا دعوت کرد.

در این دوران، در دیده و دیدگاه سیاستمداران ایران (خصوصاً دکتر محمد مصدق) دولت آمریکا، نه تنها «بهترین دوست ایران» بود، بلکه این کشور «مهد آزادی» و «قبله گاه آزادیخواهان و ملیون ایران» بشمار می رفت.

با چنین جایگاهی، در اختلافات نفتی بین ایران و انگلیس و تهدیدات دولت انگلیس برای حمله به ایران و یا در پاسخ به اولین پیشنهاد انگلیس در تدارک کودتا برای سرنگونی دولت مصدق، دولت آمریکا نه تنها مخالف اقدامات تجاوزکارانه انگلیس علیه ایران و نیز مخالف طرح کودتا علیه دکتر مصدق بود، بلکه عموم سیاستمداران این کشور با کمک های مالی، نظامی و عمرانی به تقویت و تحکیم دولت مصدق مصمم بودند، زیرا که در این دوران، حمایت از **ناسیونالیسم** و دولت های ملی از هدف های استراتژیک آمریکا در مقابله با نفوذ کمونیسم بود.

بنابراین: در اختلاف ایران و انگلیس و خصوصاً پس از قطع رابطه دیپلماتیک بین دو کشور، آمریکا در نقش یک «میانچی» کوشید تا جای خالی انگلیس را در مقابله با «**وحشت سرخ**» پُر نماید. دولتمردان آمریکا در

آن دوران - برخلاف دولت انگلیس- معتقد بودند که: بی توجهی به گرایش ها و آرمان های ملی در منطقه، خاورمیانه، باعث رانده شدن مردمان این منطقه به سوی اردوگاه شوروی می شود. آنها اعتقاد داشتند که **ناسیونالیسم در کشورهای خاورمیانه، برج و باروی مستحکمی در مقابله با کمونیسم شوروی می باشد.**

هندرسون، سفیر امریکا، در گزارشی به وزیر امور خارجه آمریکا، ضمن ارائه ارزیابی مشترک خود و هم‌تای انگلیسی خویش، درباره اوضاع ایران تأکید می کند:

۶ نوامبر ۱۹۵۱ [۱۵ آبان ۱۳۳۰] ۹ بعد از ظهر، تلگراف: **888.2553/11-651**، سری، فوری

۱- فرض ما بر این است که هدف مشترک، فوری و تعیین کننده آمریکا و انگلیس در ایران، جلوگیری از افتادن این کشور در چنگال کمونیسم است. ... پیگیری این هدف باید پایه همه کوشش های دولتین آمریکا و انگلیس در ایران بشمار آید. اگر تصور شود که به خطر افتادن منافع تجاری ما - مانند به خطر افتادن منافع حاصل از نفت ایران یا اجرای شیوه ۵۰-۵۰ در تقسیم سود حاصله از فروش نفت - ممکن است تحقق یافتن این هدف اساسی آمریکا و انگلیس را در درازمدت به مخاطره اندازد، **اینگونه منافع تجاری احتمالاً در درجه دوم اهمیت قرار دارند.** باید به خاطر آورد که عامل نوینی در صحنه خاورمیانه وارد شده است. تبلیغات شوروی و سازمان های کمونیستی تلاش می کنند تا رهبری نهضت های ملی را به چنگ آورند.

۲- اگر هدف اساسی آمریکا و انگلیس می باید تحقق یابد، لازم است تا در ایران حکومتی درستکار و کارآمد - با برنامه اصلاحات مثبت - بر سر کار آید تا از **جذبه حزب توده بکاهد.**

کودتای کمونیست ها در چکسلواکی (فوریه ۱۹۴۸) و سپس جنگ کُره (۱۹۵۰) این نگرانی را در میان سیاستمداران آمریکا تقویت کرد که دولت مسکو نه تنها از طریق جنگ، بلکه از طریق بسترسازی های محلی، ایجاد جمعیت ها، احزاب و سازمان های داخلی و نفوذ در دولت ها، می تواند به توسعه نفوذ خود و سرانجام به تسلط بر کشورهای نفت خیز خاورمیانه - ادامه دهد.

سازمان C.I.A که در سال ۱۹۴۷ تشکیل شده بود، در سال ۱۹۵۰ هنوز کارائی و تجربه کافی در عملیات خرابکارانه و تبلیغات ضدکمونیستی نداشت، اما جنگ کُره و تحولات جاری در ایران و هشدار روزافزون مأموران آمریکائی درباره **«خطر استیلای وحشت سرخ بر ایران»** باعث گردید تا ترومن دموکرات در سال ۱۹۵۲ در یک تجدید نظر آشکار، **«اقدام به جنگ به خاطر ایران»** را در سرلوحه سیاست های منطقه ای خود قرار دهد.

بی تردید، تبلیغات و برآوردهای مأموران و سیاستمداران آمریکائی درباره سلطه «وحشت سرخ بر ایران» و کم و کیف قدرت و نفوذ حزب توده، خالی از اغراق نبود، اما، هم تهدیدها و تلقین های شخص دکتر مصدق (در مذاکره با مقامات دولت آمریکا) و هم تظاهرات و اقدامات رادیکال حزب توده - بعنوان بزرگ ترین و برجسته ترین سازمان کمونیستی در خاورمیانه - بر نگرانی تسلط احتمالی حزب توده دامن می زد. در این باره کافی است بدانیم که در فاصله ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲، ده ها **اعتصاب و تظاهرات کارگری و شهری - عموماً - تحت رهبری و هدایت حزب توده بود.** (۹) از این گذشته، حضور افراد رادیکالی مانند دکتر علی شایگان، مهندس زیرک زاده، مهندس احمد رضوی و حسین فاطمی در کابینه دکتر مصدق باعث تشدید نگرانی های دولت آمریکا بود چرا که مثلاً؛ دکتر علی شایگان از یک سابقه «توده ای» و پیوند با محافل شوروی برخوردار بود، بطوری که حسین مکی می نویسد: «بیشتر بدبختی ها را دکتر شایگان و فاطمی برای مصدق ایجاد کردند ... شایگان زمانی که در شیراز محصل بود، مقالاتی برای روزنامه «طوفان» فرخی یزدی می نوشت و با سفارت شوروی هم ارتباط داشت. این مطلب را دکتر انور خامه ای در کتاب «از انشعاب تا کودتا» نوشته است. این ارتباط نه به وسیله حزب توده، بلکه مستقیماً با سفیر روس بود، بهمین دلیل در محاکمه سران حزب توده، دکتر شایگان وکالت آنها را قبول کرد ...». (مکی، ج ۱، ص ۱۹۷، به نقل از: متینی، ص ۳۶۴).

در مورد تهدیدها و تلقین های شخص دکتر مصدق درباره خطر کمونیسم، یادآور می شویم:

دکتر مصدق در دیدار از آمریکا و گفتگو با ترومن (رئیس جمهور) و اچسن (وزیر امور خارجه آمریکا) در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱ ضمن اشاره اوضاع بسیار بد اقتصادی ایران، تأکید کرد که نیروی مسلح و پلیس ایران مدت ۲ ماه است که هیچگونه حقوقی دریافت نکرده اند و خود این امر، به تنهایی خطر مهمی بشمار می رود. او تأکید کرد که بودجه دولت، با کسری حدود چهارصد میلیون تومان روبرو است و فقر و آشوب در سراسر کشور، گسترده است. معلمان مدارس، حقوق ماهیانه ای به مبلغ یکصد تومان - که معادل ۲۵ دلار است - دریافت می کنند، این مبلغ به دشواری هزینه پرداخت اجاره یک اتاق را در ماه کفایت می کند، در نتیجه: **بسیاری از معلمان، هوادار و متمایل به کمونیسم شده اند، و این افکار را در سراسر مدارس کشور ترویج می دهند.** (نقل از: صورت جلسه مذاکرات، در کاخ سفید، سند شماره 888.2553/10- (2351)

مصدق در مذاکرات متعدد با هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) نیز چنین **وانمود** می کرد که: **دولت آمریکا بین دولت او (مصدق) و استقرار کمونیسم در ایران، باید یکی را انتخاب کند، مثلاً:** در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۵۲ (۲۳ دی ماه ۱۳۳۱) دکتر مصدق، ضمن دیدار با هندرسون، درخواست کمک مالی فوری آمریکا برای ترمیم کسر بودجه جاری دولت - به میزان تقریبی ماهی ده میلیون دلار - را به سفیر آمریکا تسلیم کرد. مصدق در این دیدار با لحنی تهدیدآمیز گفت: «بدون این کمک مالی، به فاصله سی روز،

ایران سقوط خواهد کرد و چه بسا حزب توده قدرت را بدست گیرد». مصدق افزود: هرگاه از دریافت کمک آمریکا – فوراً- اطمینان نیابد، پس از ۵ روز، وی ناچار به شوروی متوسل خواهد شد.

هندرسون در برابر این «اولتیماتوم» دکتر مصدق، در گزارش مفصل خود به وزارت امور خارجه آمریکا نوشت:

تهران، ۱۵ ژانویه ۱۹۵۲، ۶ بعد از ظهر: تلگراف 888.10/1-1552، شمارهء پیام: 2640 ، بکلی سری، فوری

۱- ما نسبت به مسئله و اوضاع کنونی ایران – که سریعاً در حال فروپاشی است- به ویژه دربارهء سخنان مصدق که بدون دریافت کمک مالی خارجی در سی روز آینده، ایران با انقلاب مواجه خواهد شد، توجه و تأمل بسیار کرده ایم. ما معتقدیم که مصدق اینک دست به بزرگترین قمار خویش زده است که یا برندهء همه چیز یا بازندهء همه چیز می گردد. مصدق می گوید این امید را دارد که اگر بتواند از آمریکا کمک مالی دریافت کند، تبدیل به یک قهرمان ملی – حتی بزرگ تر - شود و یک بار دیگر بر انگلیس پیروز گردد ... اگر هیچ کمک خارجی دریافت نشود، وی ممکن است در لحظات آخر توسط یک مجلس، مرعوب و یا بر اثر نوعی کودتا ساقط گردد، و یا ممکن است ایران به سوی هرج و مرج و بی نظمی برود و امکان دارد که این بی نظمی به پیدایش رژیم های مختلفی که به احتمال قوی تحت کنترل اتحاد شوروی باشند، بیانجامد. مصدق مشغول پروراندن این فکر در سر است تا در صورت عدم کمک مالی آمریکا یا عدم توافق با انگلیس، روس ها را برای کمک به ایران ترغیب نماید ... مصدق تشخیص می دهد که روس ها – بدون هزینه و صرف هیچ منابعی - فرصت و شانس خوبی برای تسلط بر ایران را دارند، با این حال، اگر مصدق امید دریافت فوری کمک های مالی آمریکا را از دست بدهد، صرف نظر از عواقب نهائی آن، احتمالاً در انجام معامله با روس ها – که بتوانند دولت وی را برای مدتی سر پا نگهدارند - تردیدی نخواهد کرد.

.....

۲- ما باور داریم که مصدق با روحیهء کنونی اش، هرج و مرج و انقلاب را به راحتی – بر آنچه که وی به مفهوم «تسلیم به انگلیس» تلقی می کند، ترجیح می دهد. خواسته های او در طول زمان به سرعت از حد خود فراتر رفته است و به نظر نمی رسد که او عقب نشینی نماید، بلکه درست برعکس – ما عقیده داریم که وی بیشتر از پیش به اقدامات ضدانگلیسی و ضد بیگانه به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجه مردم از نقاط ضعف دولت خود، روی می آورد.

.....

.....

۱۰- ما تردید داریم که وزارت امور خارجه [آمریکا] در فاصله ۵ روز اعلام شده توسط مصدق بتواند پاسخی کامل و اساسی تهیه کند ... اگر مصدق هیچ پاسخی در فاصله ۵ روز دریافت ندارد، ما نمی توانیم این احتمال را که وی دست به یک اقدام نسنجیده غیرقابل برگشت بزند، ندیده بگیریم ...

* * *

در اول اسفندماه ۱۳۳۱، آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس (که خود آنرا «**عادلانه ترین پیشنهاد ...**» که هیچگونه تغییری در مفاد آن داده نخواهد شد» توصیف کرده بودند) امید فراوانی برای خاتمه اختلافات ایران و انگلیس برانگیخت و چنین تصوّر می شد که مصدق نیز با آن موافق است و بعنوان «تحقق ممکنات»، موضوع را هشتاد درصد خاتمه یافته می داند. متأسفانه این پیشنهاد، بخاطر میزان پرداخت غرامت به شکست انجامید (۱۰). بنظر فؤاد روحانی، کارشناس ارشد و مشاور نفتی دکتر مصدق: «بزرگترین مزیت پیشنهاد این بود که تسلط ایران بر اداره صنعت نفت را تأمین می کرد». دکتر پرویز مینا نیز ضمن اینکه ردّ این پیشنهاد از طرف دکتر مصدق را «بزرگترین خطای مصدق» می داند، تأکید می کند: «اگر واقعاً آن پیشنهاد پذیرفته می شد، رسیدن به هدف نهائی ملی شدن صنعت نفت، بیست سال زودتر در ایران عملی می شد».

دکتر محمد علی موحد نیز تأکید می کند: «... موضع منفی مصدق در برابر این پیشنهاد، اشتباه بود ... آنچه مصدق می خواست نه تنها به بهای فروپاشی جبهه جهان غرب در برابر کمونیسم تمام می شد، بلکه ساختار امتیازات را در سراسر جهان، متزلزل می ساخت ...» (متنی، صص ۳۴۱-۳۴۲).

متأسفانه دکتر مصدق در آخرین لحظات و - باز - در بیم از «وجاهت ملی» و ترس از اتهام «سازش» و «خیانت»، بر اثر تلقین دو تن از مشاوران خود (دکتر علی شایگان و مهندس حسینی) با ردّ آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس، آخرین تلاش ها و امیدها را در رسیدن به یک «توافق ممکن» بر باد داد.

* * *

اخراج متخصصان انگلیسی از ایران (۱۹۵۱)، بستن سفارت انگلیس در تهران و قطع کامل روابط دیپلماتیک با دولت انگلیس (اکتبر ۱۹۵۲) و ردّ آخرین پیشنهاد نفتی از طرف دکتر مصدق، نه تنها هرگونه تلاش و امید به حل اختلاف بین ایران و انگلیس را بر باد داد، بلکه آمریکا را نسبت به دولت دکتر مصدق، عمیقاً بدبین و ناامید ساخت بطوریکه مک گی (معاون وزیر امور خارجه آمریکا) گفت:

- «ایران، دارای جامعه ای بیمار و دارای یک رهبر سیاسی بیمارتر است».

با ردّ آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس توسط دکتر مصدّق و اوضاع شکننده اقتصادی و آشفتگی های سیاسی- اجتماعی در ایران و پیروزی جمهوریخواهان در آمریکا (نوامبر ۱۹۵۲)، آیزنهاور (**Eisenhower**) که «**عقب راندن کمونیسم**» را یکی از شعارهای اصلی انتخاباتی خود قرار داده بود - علیرغم خوش بینی های اولیه اش در «حفظ مصدّق» - در یک برآورد تازه از اوضاع ایران، ضعف ها و کاستی های شخصیتی دکتر مصدّق را عاملی در گسترش روزافزون نفوذ کمونیسم در ایران دانست و تأکید کرد که: مصدّق با این ضعف ها و کاستی های شخصیتی و نیز به خاطر انزوای روزافزون سیاسی باید برکنار شود و شخص دیگری جایگزین وی گردد... آنچه که این سخن آیزنهاور را موجه و معتبر می ساخت انشعاب گسترده در جبهه ملی و اختلاف شدید در صف یاران نزدیک مصدّق (یعنی: مکی، بقائی، آیت الله کاشانی، حائری زاده و دیگران ...) بود. این اختلاف و انشعاب و انزوا باعث گردید تا در نظر دولت آمریکا، **حزب توده، تنها میدان دار عرصه سیاست آینده ایران بشمار آید.** در این میان، مرگ ناگهانی استالین و خلاء ناشی از آن (مارس ۱۹۵۳) و ابهام و آشفتگی در سیاست خارجی اتحاد شوروی، آیزنهاور و دیگر سیاستمداران آمریکا را به «حلّ هر چه زودتر مسئله ایران» ترغیب کرد.

سه هفته پس از آغاز زمامداری آیزنهاور، یک هیأت انگلیسی در سفر به واشنگتن و ملاقات و مذاکره با جان فوستر دالس (**John Foster Dulles**) وزیر امور خارجه جدید آمریکا، و برادرش، آلن دالس (**Allen Dulles**) رئیس جدید سازمان سیا، دولت آمریکا را به خطر ادامه حکومت دکتر مصدّق و سلطه حزب توده بر ایران، متقاعد ساخت (۱۰ ژوئن ۲۰/۱۹۵۳ خرداد ماه ۱۳۳۲)

در اوایل خرداد ۱۳۳۲، دکتر مصدّق در نامه محرمانه ای به آیزنهاور، ضمن تقاضای کمک های مالی فوری، به احتمال سلطه کمونیست ها - در صورت عدم کمک مالی آمریکا - اشاره نمود. آیزنهاور به این نامه مصدّق پاسخی نداد و پس از یک ماه تأخیر، درخواست کمک مصدّق را صریحاً رد کرد.

دولت آمریکا که در زمان ترومن (**Truman**) با نخستین طرح کودتای انگلیسی ها مخالفت کرده بود، دومین پیشنهاد کودتا را پس از ناامید شدن قطعی از دولت مصدّق پذیرفت و سرانجام در اواسط ژوئیه ۱۹۵۳/اواخر تیرماه ۱۳۳۲ - بجای طرح انگلیسی ها- طرح عملیاتی TPAJAX را تصویب کرد و کرمیت روزولت (**Kermit Roosevelt**) را به فرماندهی عملیات برگزید، با اینحال، به روایت گازیوروسکی (مصدّق و کودتا، صص ۲۵۱ و ۲۵۲): هم، بیروود (**Byroade**) معاون وزیر امور خارجه آمریکا، هم، هندرسون (سفیر آمریکا در ایران)، هم، ماتیسون (**Mattison**) معاون هندرسون در ایران، هم، راجر گویران (**Roger Goiran**) رئیس پایگاه سازمان سیا در ایران، و چند تن دیگر از متخصصان امور ایران در سازمان سیا با کودتا علیه مصدّق مخالف بودند.

تصویب شتابزده طرح **T.P.AJAX** شاید بی رابطه با تظاهرات عظیم و قدرت نمایی های توانمند حزب توده نبود زیرا که در یک ماه بعد، تظاهرات حزب توده در سالگرد قیام ۳۰ تیر، عظمت و توانمندی این حزب را

بر جبهه ملی آشکار ساخت. سفارت آمریکا در تهران در گزارشات متعددی، نگرانی عمیق خود را از قدرت و توان حزب توده ابراز کرد. خلیل ملکی (پار و فادار مصدق) نیز در ناباوری و ناتوانی از این تظاهرات عظیم به دکتر سنجابی گفت:

- «... آقا! دیگر چه برای ما باقی مانده؟ توده ای ها امروز آبروی ما را برده اند. این آقای مصدق می خواهد با ما چه کار کند؟» (موحد، ج ۲، صص ۷۵۷-۷۵۹).

بطوری که گفته ایم: در طرح **T.P.AJAX** پیشوند «T.P» اشاره اختصاری به حزب توده (**Tudeh Party**) بود و **AJAX** نیز نام رایج یک ماده پاک کننده خانگی. بنابراین: هدف اساسی طرح، «پاکسازی ایران از حزب توده» بود. با اینهمه، اجرای طرح آمریکا و انگلیس با یک مشکل اساسی روبرو بود: **مخالفت شاه با کودتا!**

پانویس ها:

۸- اصل چهار ترومن؛ طرحی برای کمک ها و و کارهای عمرانی، کشاورزی، جنگلبانی و بهداشتی در کشورهای عقب مانده بود. این طرح، خدمات شایانی در ایران انجام داد و خصوصاً در ریشه کنی مالاریا در ایران نقشی اساسی داشت.

۹- برای شرح دقیقی از چند اعتصاب مهم کارگری در این دوران، نگاه کنید به: ارسال پوریا (عضو کمیته ایالتی حزب توده)، کارنامه حزب توده، صص ۴۰۲-۴۰۶، ۴۶۸-۴۷۴ و صفحات دیگر. برای آگاهی از قدرت واقعی حزب توده نگاه کنید به مقالات فخرالدین عظیمی و مازیار بهروز در: مصدق و کودتا، صص ۸۹-۹۳، ۱۲۱-۱۴۳ و ۳۲۱

۱۰- برای آگاهی از آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس نگاه کنید به: فؤاد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، صص ۳۲۲-۳۲۸.

بخش هفتم:



- * در بررسی علل و عوامل سقوط دولت دکتر مصدق، بجای تأکید اغراق آمیز بر «توطئه‌انگلیس و آمریکا»، باید به ضعف های درونی جبههء ملی و اشتباهات اساسی دکتر مصدق و خصوصاً به واکنش نهائی مردمی توجه کرد که خسته و سرخورده و بی تفاوت، سرانجام به صف مخالفان مصدق پیوستند.
- * افسانه سازی ها و لاف و گزاف های کریمیت روزولت (فرماندهء عملیات سیا در تهران) امروزه حتی برای دوستانان صدیق مصدق نیز ارزش و اعتباری ندارند!
- * با توجه به اینکه در سال های اخیر، اسناد بسیاری از کودتاهاى معروف، منتشر شده اند، چرا سازمان «سیا» تمام پرونده های مربوط به سرنگونی دولت دکتر مصدق را نابود ساخته است؟

کودتا؟ ضد کودتا؟ یا خیزش مردمی؟

دکتر متینی در چند صفحه، به وقایع ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ اشاره کرده است. به نظر من، کمبود اساسی کتاب وی، در همین بخش چهره می‌نماید: با توجه به این رویداد بسیار مهم و حتی سرنوشت ساز، شایسته بود که دکتر متینی درنگ و تحقیق بیشتری در این باره می نمود. لازم بود که مؤلف محترم، اسناد و مدارک جدید درباره «کودتا» را بررسی می کرد و خصوصاً با بررسی گزارش سازمان سیا و اسناد سرّی وزارت امورخارجه آمریکا (در آرشیو ملی آمریکا) به ابهامات و افسانه های رایج در این باره، نقطهء پایان می

گذاشت. از این گذشته، چاپ عکس های مختلف از وقایع مهم این دوره (از جمله چاپ عکس های مربوط به ملّی شدن صنعت نفت، فرمان عزل دکتر مصدّق توسط شاه و نخست وزیری سرلشگر زاهدی و یا چاپ عکس های مربوط به روز فراندوم برای انحلال مجلس شورای ملّی) نیز می توانست به غنای تاریخی کتاب بیفزاید و به رویدادهای گذشته - خصوصاً برای جوانان و دانشجویان - عینیت بیشتری دهد.

تحلیل های سنّتی درباره ۲۸ مرداد و سقوط دولت دکتر مصدّق، عموماً، با بزرگ نمائی و تأکید اغراق آمیز و افسانه ای درباره نقش آمریکا و انگلیس همراه اند و از درک ضعف ها و تضادهای ساختاری جبهه ملّی و اشتباهات اساسی دکتر مصدّق غافل اند، در حالیکه به نظر نگارنده: در بررسی رویداد مهمّی که «**آسان ترین و ارزان ترین کودتای جهان**» نامیده شده، بجای تأکید اغراق آمیز بر «توطئه انگلیس و آمریکا»، نخست باید به ضعف های درونی جبهه ملّی و اشتباهات اساسی شخص دکتر مصدّق و خصوصاً باید به واکنش نهائی مردمی توجّه کرد که خسته و سرخورده و ناامید و بی تفاوت، سرانجام، به صف مخالفان مصدّق پیوستند.

خوشبختانه در سال های اخیر، محققانی مانند مارک گازبوروسکی (**Mark Gasiorowski**)، مالکولم برن (**Malcolm Byrne**)، استفن دوریل (**Stephen Dorril**)، دکتر فخرالدین عظیمی و دیگران به این ضعف ها و اشتباهات و خصوصاً به «نقش کلیدی ایرانیان که به صورتی روزافزون در مقابل دکتر مصدّق صف آرایی کردند» اشاره کرده و نیز مخالفت ها و تردیدهای شاه در دست زدن به کودتا و تأکید وی بر «برکناری مصدّق از طریق مجلس» را یادآور شده اند. (۱۱)

امروزه، اسناد سرّی وزارت امور خارجه آمریکا (در آرشیو ملّی آمریکا) و نیز انتشار گزارش سرّی سازمان سیا درباره چگونگی سرنگونی حکومت دکتر مصدّق، افسانه سازی ها و لاف و گزاف های کریمیت روزولت (فرمانده اصلی عملیات سیا در ایران) را آشکار ساخته است بطوریکه بسیاری از نوشته های وی در کتاب «ضدکودتا» (**Countercoup**) - که تظاهرات خودجوش مردم در ۲۸ مرداد را به حساب عوامل خود واریز کرده - حتّی برای دوستان صديق دکتر مصدّق نیز ارزش و اعتباری ندارند، آنچنانکه سرهنگ غلامرضا نجاتی - که در شناخت و شناساندن نهضت ملّی دکتر مصدّق، همت فراوان کرده - کتاب روزولت را یک نوشته تبلیغاتی به توصیه گردانندگان سیاست خارجی آمریکا می داند که هدف آن، دفاع از خدمات سازمان «سیا» پس از شکست آمریکا در حمله به کوبا (خلیج خوک ها) بوده است. (۱۲)

اردشیر زاهدی نیز که در طول وقایع منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ - خود- از بازیگران اصلی بوده، در این باره می نویسد:

«ریچارد هلمز (**R. Helms**) که مدت ها ریاست سیا را بر عهده داشت - در مصاحبه تلویزیونی با **B.B.C**، اظهار داشت که سیا تصمیم گرفت «پیروزی» خود در ایران را تکذیب نکند زیرا تبلیغات خوبی بود. سیا در ۱۹۶۱ متحمّل ناکامی در عملیات «خلیج خوک» ها علیه کوبا شده بود و می خواست به نوعی «پیروزی»

خود را نشان دهد تا بتواند بودجه اش را - که موجودیتش به آن بستگی داشت - توجیه کند. این سازمان به نقش ناچیزی که در ایران ایفاء کرده بود، برای این مقصود، توسّل جست. **سیا با این اقدام، تاریخ را جعل کرد.** افکار عمومی آمریکا را منحرف ساخت و زمینه دشمنی بین مردم ایران و آمریکا را - که دوستان نزدیک و برای دو نسل، متحد هم بودند - فراهم آورد...» (۱۳)

به روایت روزنامه نگار و محقق انگلیسی در امور سرویس های جاسوسی و اطلاعاتی، استفن دوریل (Stephan Dorril): «آیزنهاور پس از مطالعه گزارش روزولت چنین نوشت: «گزارش او بیشتر به داستان شباهت داشت، تا به یک واقعیت تاریخی!» (۱۴)

گزارش سازمان «سیا» - با نام «**تاریخچه عملیات سرّی سیا برای سرنگونی مصدّق در ۱۹۵۲**» - ابتداء در ۸۰ صفحه در روزنامه نیویورک تایمز (۱۶ آوریل و ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰) منتشر شد (۱۵) و سپس متن کامل آن - در ۱۶۹ صفحه- انتشار یافت (۱۶) و به عنوان «سند بسیار مهم»، مورد توجه عموم پژوهشگران قرار گرفت و در ایران نیز بازتاب گسترده یافت (۱۷). نویسنده گزارش، دونالد ویلبر (Donald Wilber)، یکی از مسئولین اجرائی عملیات سیا در ایران، در این گزارش، روند تهیه طرح و تدارک عملیات برای تضعیف و سرنگونی دولت مصدّق و چگونگی شکست عملیات ۲۵ مرداد، ناامیدی مطلق عوامل سازمان سیا در تهران و تصمیم به توقّف عملیات را بازگو می کند و علّت اصلی طرح کودتا را نه منافع اقتصادی بلکه «ترس از کمونیسم و سلطه حزب توده بر ایران» می داند. ویلبر به تاریخ، زبان و ادبیات فارسی آشنائی کامل داشت و کتاب هائی درباره باغ های ایران و آثار و ابنیه تاریخی ایران تألیف کرده بود. او در طرح ت. پ. آژاکس، مسئولیت امور تبلیغاتی را بر عهده داشت.

با توجه به اینکه در سال های اخیر، اسناد بسیاری از کودتاهای معروف (از جمله کودتای گواتمالا، شیلی، اندونزی، آرژانتین و ...) منتشر شده اند و با توجه به اینکه C.I.A تمام پرونده های مربوط به کودتا را نابود ساخته است (۱۸) ارزش و اهمیت گزارش ویلبر چقدر می تواند باشد؟

چرا سازمان C.I.A اولین، مهم ترین و «**شاهکار**» تجربه کودتائی خود را نابود کرده است؟ آیا این اسناد و مدارک دارای چنان جعل و لاف و گرافای بوده که می توانست افسانه «**پیروزی C.I.A**» را برپا دهد؟ آیا مسئولان سازمان C.I.A با آتش زدن و نابود کردن این اسناد خواسته اند تا هم این پرونده «**پُر از خالی**» یا «کوهی که موش زائیده بود» را از نظر جهانیان پنهان کنند؛ و هم - بعنوان فرمانده و برنده عملیات - در برابر رقیب خود (سازمان اطلاعاتی انگلیس)، سهم بیشتری را طلب نمایند؟

با وجود لحن محتاطانه ویلبر، گزارش او - به روشنی - شتابزدگی در تنظیم طرح ت. پ. آژاکس و عدم پیش بینی های لازم در تدارکات اساسی کودتا را آشکار می سازد:

- اینکه: ویلبر و همکار انگلیسی او، داریبی شر (Darbyshire) به مدت ۱۷ روز (از ۱۳ مه ۱۹۵۳ تا ۳۰ مه ۱۹۵۳ = ۲۳ اردیبهشت تا ۹ خرداد ۱۳۳۲) بر روی طرح، مطالعه و کار کردند (بخش ۲، ص ۵)

- اینکه سازمان سیا در آن زمان برای کمک به طرح ت. پ. آژاکس، هیچ عامل نظامی در ایران نداشت و سرهنگ بازنشسته، عباس فرزندگان (افسر سابق مخابرات) نیز پیش از آن در هیچ عملیات نظامی شرکت نکرده بود و در مورد وقایع پیش رو، هیچ چیز نمی دانست، (پیوست د، ص ۳)

- اینکه سرلشگر زاهدی، فاقد هرگونه طرح دقیق یا سازمان و نفرت نظامی بود و هیچ یک از افسران مذکور در طرح کودتا را نمی شناخت و لذا «نمی شد روی سرلشگر زاهدی حساب کرد» (پیوست د، ص ۲)

- اینکه سرلشگر زاهدی تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد، در یک خانه امن، مخفی بوده، (بخش ۸، ص ۶۹)

MOUNTING PRESSURE AGAINST THE SHAH

S E C R E T

V. MOUNTING PRESSURE AGAINST THE SHAH

From the very beginning it had been recognized that the Shah must be forced to play a specific role, however reluctant he might prove to be. Therefore, the plan presented a series of measures designed to rid him once and for all of his pathological fear of the "hidden hand" of the British, and to assure him that the United States and the United Kingdom would firmly support him and had both resolved that Mossadeq must go. The measures were also intended to produce such pressure on the Shah that it would be easier for him to sign the papers required of him than it would be to refuse.

- اینکه برخلاف پیش بینی های طرح - که شاه را کانون محوری عملیات می دانست - در سراسر مذاکرات، شاه از همکاری با طراحان کودتا خودداری کرد بطوریکه «فشار بی امان بر شاه» ضرورت یافت؛ (بخش ۵؛ پیوست ب، ص ۲؛ بخش ۱۰، ص ۸۸)

- اینکه برخلاف پیش بینی های طرح، هیچ یک از علمای معروف مذهبی (بروجردی و کاشانی) به درخواست های طراحان کودتا، پاسخ مثبت ندادند (بخش ۱۰، ص ۹۱)

- اینکه بیشتر شرکت کنندگان در عملیات، در لحظه حساس، دچار تردید و بی تصمیمی بودند و سرانجام، بی احتیاطی یا خیانت یکی از افسران - به آسانی - باعث لو رفتن و شکست کودتا گردید (بخش ۶ ، ص ۱ ؛ بخش ۷ ، ص ۴۷)

- اینکه در آغاز عملیات، معلوم شد که «همه چیز به اشکال برخورد کرده است». (بخش ۷ ، ص ۴۴)

- اینکه با توجه به قطع کامل روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلیس، سازمان اطلاعاتی انگلیس (MI6) غیر از چهار- پنج تن (برادران رشیدیان و دو خبرنگار روزنامه اطلاعات: علی جلالی و فرخ کیوانی) فاقد نفرت، امکانات و اطلاعات لازم در ایران بود،

- اینکه تعداد مأموران در مقر فرماندهی عملیات (نیکوزیا) فقط ۲ مأمور و ۲ ماشین نویس بودند که در نگاه اول، بسیار شگفت انگیز می نمود و ارتباط مرکز فرماندهی کودتا (نیکوزیا) با تهران، با تأخیرهای فراوان همراه بود (بخش ۱۰ ، ص ۸۵)... همه و همه نشان می دهند که طرح سازمان سیا، بیشتر به یک طرح ساده لوحانه یا خیالپردازانه شبیه بود تا به یک طرح کودتا، و بهمین جهت، شکست آن - در ۲۵ مرداد ۳۲ - محتوم و مقدر بود.

با این وجود، گزارش ویلبر دارای آگاهی ها و اطلاعاتی است که ما را با چگونگی جنبش خودبخودی مردم تهران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ آشنا می کند. این آگاهی ها و اطلاعات اگر با دیگر گزارشات (خصوصاً با گزارشات هندرسون، سفیر آمریکا در ایران) تلفیق شوند، می توانند در ترسیم واقعی رویداد مهمی که - به نادرستی - «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲» نامیده شده، کمک نمایند.

اسناد سرّی وزارت امور خارجه آمریکا (در آرشیو ملّی آمریکا) نیز با ارائه آگاهی های دقیقی از مخالفت شاه با کودتا و علاقه وی به برکناری مصدّق از طریق مجلس، چگونگی شکست عملیات ۲۵ مرداد، ناامیدی مطلق عوامل سیا در تهران و تصمیم به توقّف عملیات به اصطلاح «کودتا» را بازگو می کنند. این اسناد، خصوصاً علل اجتماعی و روانی جنبش خودبخودی مردم تهران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ و «سقوط آسان و شگفت انگیز دولت مصدّق» را بخوبی نشان می دهند. (۱۹)

زیرنویس ها

۱۱- نگاه کنید به: مصدّق و کودتا (مجموعه مقالات)، صص ۱۵، ۱۶، ۱۱۰-۱۱۵، ۲۹۳، ۲۹۷ و ...

۱۲- غلامرضا نجاتی، جنبش ملّی شدن صنعت نفت ایران، صص ۳۱۷-۳۲۱

۱۲- اردشیر زاهدی، خاطرات، ص ۲۶۹؛ رازهای ناگفته، ص ۱۶۵

۱۴- تاریخ معاصر ایران (فصلنامه تخصصی)، شماره ۲۵، ص ۶۸

۱۵- <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-index.html>

۱۶- www.cryptome.org/cia-iran/all.html :coup, 1953 Iran - The secret CIA History of the

<http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB28/index.htm>

۱۷- بخش هائی از این گزارش در روزنامه «اطلاعات سیاسی- اقتصادی»، شماره های ۱ و ۲، مهر و آبان ۱۳۷۹ و ماهنامه «پیام امروز»، شماره ۴۱، مهرماه ۱۳۷۹ انتشار یافت و سپس، حداقل سه ترجمه از متن کامل این گزارش منتشر گردید:

اسناد سازمان سیا درباره کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دکتر مصدق، ترجمه غلامرضا وطن دوست، با مقدمه همایون کاتوزیان، مؤسسه فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۹؛ اسرار کودتا: اسناد سیا درباره سرنگونی دولت مصدق، ترجمه حمید احمدی، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹؛ آمریکا و تحولات ایران: اسناد و مدارک آزاد شده دولت ایالات متحده آمریکا درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت، ترجمه سید صادق خرازی، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰.

۱۸- New York Times, May 29, 1997, p 19

۱۹- U.S. Archives Building National, Washington, D. C

بسیاری از این اسناد و گزارش ها را در کتاب های: خواب آشفته نفت (محمد علی موحد)؛ نظر از درون به نقش حزب توده ایران (بابک امیر خسروی)؛ خاطرات اردشیر زاهدی؛ و اسناد سخن می گویند (شامل ۵۰۸ سند رسمی بکلی سرّی و سرّی)، در ۲ جلد، می توان یافت. در نقل اسناد و گزارش ها، ما به این ترجمه ها نیز نظر داشته ایم هر چند که همیشه مقید به آنها نبوده ایم.

بخش هشتم:



* شاه، خطاب به هندرسون (سفیر وقت آمریکا در ایران): «من هر قدر که بخواهم قوی و قاطع باشم، نمی توانم برخلاف قانون اساسی و بر ضد جریان نیرومند احساسات ملی، حرکت کنم».

* گزارش هندرسون: «شاه مایل نیست اقدامی برخلاف قانون اساسی انجام دهد. شاه در یک کودتا شرکت نمی کند».

* شاه: «حل مسئله نفت با خود دکتر مصدق آسان تر خواهد بود تا با جانشین او. چنین راه حلی - حتی اگر به ادامهء حکومت مصدق منجر شود - باز، ارزش آنرا دارد که حداکثر تلاش در این راه بکار رود».

دکتر محمد مصدق، سخنگوی خشم و خروش تاریخی ملت ایران علیه تحقیرها و اجحافات درازمدت استعمار انگلیس بود و در این راه، عموم طبقات و افشار اجتماعی ایران در کنار وی بودند و محمدرضا شاه نیز - که هنوز شهریور ۱۳۲۰ و تبعید خفت بار پدرش توسط انگلیسی ها را بخاطر داشت - با وجود همهء کدورت ها و اختلافاتش با دکتر مصدق، می توانست نسبت به مبارزات وی، همدل و همراه باشد بطوریکه هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) در گفتگوی خصوصی خود با شاه (به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۱/۸ مهرماه ۱۳۳۰) گزارش می دهد:

« ... شاه تأکید کرد که احساسات ملی علیه انگلیس و به حمایت از مصدق - به عنوان یک مدافع شجاع منافع ایران - برانگیخته شده است. به دلیل رواج شایعاتی مبنی بر تجاوز احتمالی انگلیس در جنوب ایران و پیاده کردن نیرو، موقعیت مصدق به میزان زیادی تقویت شده است ... در مورد نفت، احساسات ملی ایرانیان علیه انگلستان است. این احساسات را عوامفریبان شعله ورتر ساخته اند. من هر قدر که بخواهم قوی و قاطع باشم، نمی توانم برخلاف قانون اساسی و بر ضد جریان نیرومند احساسات ملی حرکت کنم ...» (آرشیو ملی آمریکا: شمارهء پیام: ۱۲۱۵، گزارش گفتگوی خصوصی هندرسون با شاه، ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۱ [۸ مهرماه ۱۳۳۰]، ۵ بعد از ظهر، تلگراف: 888.2553/9-3051

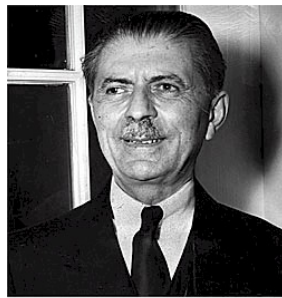
گفتیم که بر اساس طرح «ت . پ. آژاکس»، موافقت و همکاری شاه، محور اساسی کودتا علیه دولت مصدق بود، اما با مخالفت آشکار شاه، طراحان کودتا در سازمان سیا کوشیدند تا با «افزایش فشار بر شاه» موافقت و همکاری وی با طرح کودتا را بدست آورند (گزارش ویلبر، بخش ۵).

گزارش های متعدد هندرسون (سفیر وقت آمریکا در ایران) نیز شواهد گویائی در مخالفت شاه با کودتا می باشند. نمونه هائی از این گزارش ها را مرور می کنیم (۲۰):

شماره پیام: ۳۷۷۱، بیستم مارس ۱۹۵۳ [۲۹ اسفند ماه ۱۳۳۱] تلگراف: 788.00/3-2053

از: تهران به: وزیر خارجه

.....



Hussein Ala, Premier of Iran
presents his resignation.

۲- ... علا (وزیر دربار) می گوید که با وجود همه توصیه ها، شاه ایستادگی منفعلانه ای دارد. علاء تردید دارد که بتوان شاه را به کاربرد اقدامی فعال بر ضد مصدق ترغیب کرد حتی اگر مصدق علناً شاه را بر کرسی اتهام بنشانند.

.....

۶- بنظر ما بعید می نماید که شاه تقاضای استعفای مصدق را بکند ...

امضاء: هندرسون

شماره پیام: ۳۱۵۳، تهران، ۳۱ مارس ۱۹۵۳ [۱۱ فروردین ۱۳۳۲]، ساعت یک بعد از ظهر، تلگراف

788.00/3-3153

.....

۲- علاء می گوید که در هفتهء گذشته گروهی از سیاستمداران با وی تماس گرفته و اصرار داشتند تا وی به شاه بگوید که تعلل بیشتر در اقدام علیه مصدق ممکن است برای نجات ایران بسیار دیر باشد. به عقیده علاء: اکثر این افراد معتقد بودند که تنها فردی که می تواند جانشین مصدق باشد، تیمسار زاهدی است. زاهدی از حمایت رهبران سیاسی مانند کاشانی، حائری زاده، بقائی و برادران ذوالفقاری و سایر محافظه کاران و ارتش برخوردار است. مگّی نیز ممکن است که از او پشتیبانی نماید ... علاء به زاهدی گفته بود که وی اطمینان دارد که **شاه مایل نیست اقدامی برخلاف قانون اساسی انجام دهد. شاه در یک کودتا شرکت نمی کند ...**

امضاء: هندرسون

شمارهء پیام: ۳۹۹۴، تهران، ۱۱ آوریل ۱۹۵۳، [۲۳ فروردین ۱۳۳۲]، تلگراف: 788.00/4-1153

بکلی سرّی

از: تهران به: وزیر خارجه

.....

۳- علاء گفت که هر چند او مرتّب به شاه توصیه می کند تا با قدرت در برابر مصدق بایستد ولی تردید دارد که شاه شخص دیگری را بجای مصدق منصوب کند، یا حتّی تمایل به شخص دیگری جهت نخست وزیری را، پیش از اینکه مجلس رأی تمایل به آن شخص داده باشد، ابراز نماید.

.....

امضاء: هندرسون

شمارهء پیام: ۴۰۲۷، تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۵۳ [۲۶ فروردین ۱۳۳۲]

وزارت خارجه، تلگراف دریافتی از سفیر آمریکا در تهران، تلگراف: 788.00/4-1553

۱- علاء (وزیر دربار) امروز صبح زود به دیدار من آمد. وی اظهار داشت که دیروز طی یک گفتگوی طولانی با شاه سعی کرده بود شاه را متقاعد کند تا نسبت به حوادث داخل کشور اقدامات مثبتی انجام دهد. شاه در پاسخ گفته بود که او موضع خود را قطعی کرده است، **تا زمانیکه مجلس رأی عدم اعتماد به مصدق ندهد و تمایلی به جانشین وی ابراز نکند، شاه پیشگام نخواهد شد.**

شاه دو دلیل کلّی برای اتخاذ چنین موضعی ابراز کرده است:

الف- شاه گفت که وی به انگلیسی‌ها مظنون است و معتقد است که آنها مسئول اختلاف فعلی بین دولت و دربار هستند و قصد دارند تا با ایجاد یک جنگ داخلی، ایران را تجزیه و بین خود و روس‌ها تقسیم کنند ...

ب- او (شاه) نمی‌خواهد آلت دست سیاستمداران جاه طلب و بی‌صفت ایرانی شود. نمایندگان مجلس از یک در، نزد او می‌آیند و داستانی می‌بافند و از در دیگر، نزد مصدق می‌روند و دروغ دیگری می‌سازند.

.....

۲- ... به عقیده علاء: بدیختانه به نظر می‌رسید که فانع کردن و قبولاندن به شاه در گزینش و انتصاب یک نخست وزیر، بدون کسب رأی تمایل مجلس، غیر ممکن است.

امضاء: هندرسون

شماره پیام: ۴۰۹۳

از: تهران به: وزیر خارجه. تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۳ [۳۰ فروردین ۱۳۳۲] تلگراف: 788.00/4-1953

بکلی سرّی

۱- علاء وزیر دربار، امروز صبح به دیدار من آمد. وی گفت با وجود همه تلاش‌های او و دوستان دیگر شاه، **اعلیحضرت نسبت به رویدادهای داخل کشور همچنان در یک حالت انفعالی و تقریباً وارده مانده است.** ترس علاء این است که مبدا آن دسته از نمایندگان مجلس که سعی در حفظ اختیارات قانونی شاه، داشته‌اند در برابر تاخت و تاز مصدق و نیز بخاطر سستی شاه سرخورده شده و تسلیم شوند.

۲- علاء گفت که شاه هر روز دیدار با زاهدی را به عقب می اندازد. علاء فکر نمی کند که شاه
آنطوریکه شایع است نسبت به زاهدی بی تفاوت و سرد باشد، ولی فعلاً برای انتخاب زاهدی به نخست
وزیری حرارتی نشان نمی دهد.

.....

۳- علاء گفت که شاه از مجاری مختلف با رایزنی های متضاد روبرو است. و در چنین شرایطی بجای
تصمیم گیری ترجیح می دهد که دست روی دست بگذارد و کاری نکند.
این عدم تحرک شاه باعث سرخوردگی و نگرانی دوستان اوست که بدون رهبری و دستورالعمل شاه برای
حفظ تعادل و نظم در کشور در تلاش اند.

امضاء: هندرسون

شمارهء پیام: ۴۱۹۲، ۲۵ آوریل ۱۹۵۳ [پنجم اردیبهشت ۱۳۳۲]، تلگراف: 788.00/4-2553

بکلی سَری

از سفیر آمریکا در تهران به وزیر خارجه

.....

علاء مرتب به شاه توصیه می کرد که در برابر مصدق فاطعیت بخرج دهد و ضمناً شروع به اقداماتی بکند
که منجر به تغییر دولت شود. هر چند علاء زاهدی را چندان نمی پسندد با این همه معتقد است که در
شرایط فعلی، زاهدی تنها شخصی است که می تواند جای مصدق را بگیرد. در این پنج شش هفتهء
گذشته، علاء دائماً تلاش کرده بود تا شاه را متقاعد کند که گامهایی بردارد و علاقهء خود را نسبت به
زاهدی نشان دهد.

شاه چنین وانمود می کرد که از این نصیحت ها دلخور شده است.

.....

علاء بسختی کوشیده بود شاه را متقاعد کند که به او اجازه دهد تا بعنوان وزیر دربار به اتهامات مصدق نسبت به شاه و دربار پاسخ دهد. شاه قسمت های اساسی متن را حذف کرده بود و بعد به علاء گفته بود که دیگر مسئول پاسخ دادن به مصدق نباشد. وقتی مصدق و اطرافیانش فهمیدند که ستون اصلی مقاومت شاه، خود علاء است نیروهای خود را برای کوبیدن او بسیج کردند.

.....

اوج فشار بر شاه، زمانی بود که دکتر فاطمی وزیر خارجه در روز ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) به دیدار شاه رفت. این دیدار بدون صلاحدید علاء و بدون اطلاع وی انجام گرفت و دو ساعت طول کشید. **فاطمی در این دیدار با مداهنه از شاه، به او گفته بود که رایزنی های علاء به ضرر شاه است** و اگر او از سر کار برداشته شود تمام اختلافات شاه و مصدق قابل حل خواهد بود. بعد از شرفیابی فاطمی، شاه نسبت به علاء ناراحت بود و از گفتگو با وی پرهیز می کرد.

امضاء: هندرسون

شماره پیام: ۹۵۳

گزارش گفتگوی سفیر و اعضاء برجسته سفارت آمریکا با محرم شاه

۱۴ مه ۱۹۵۳ [۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۲]، تلگراف: 788.00/5-1953

.....

شاه معتقد است که گذشت زمان، مصدق را بی اعتبار خواهد ساخت ... **بنابراین برکنار کردن مصدق از راه قانونی در آینده نه چندان دور، عملی خواهد شد. خود شاه این شیوه را ترجیح می دهد تا مثلاً یک کودتای نظامی** یا فرمان دلخواه شاه مبنی بر عزل مصدق و انتصاب شخص دیگری به نخست وزیری، یا زندانی کردن مصدق یا تبعید وی یا حتی مرگ او بدست بلوائیان تهران. در هر یک از این موارد، از مصدق یک شهید ساخته خواهد شد و سرچشمه دردسره های جدی در آینده خواهد شد ...

شاه ترجیح می دهد که خود هیچ ابتکاری علیه مصدق بخرج ندهد و احساس می کرد که **مصدق چون از طریق پارلمان به قدرت رسیده، باید از همان طریق سرنگون شود** و بهتر است که از طرف شاه هیچگونه مداخله آشکاری صورت نگیرد ...

امضاء: هندرسون

شمارهء پیام: ۴۵۷۲

گزارش گفتگوی هندرسون با محمدرضا شاه

تاریخ ۳۰ مه ۱۹۵۳ [۹ خرداد ۱۳۳۲] ساعت ۱ بعد از ظهر، تلگراف: 788.11/5-3053

۲- شاه اظهار کرد: انگلیسی ها در گذشته کوشیده بودند که وی را قانع کنندتا مانند یک پادشاه مشروطه بر اساس قانون اساسی به مفهوم اروپائی رفتار نموده و از مشارکت در زندگی سیاسی ایران خودداری نماید. شاه گفت که بنظر می رسد سیاست انگلیسی ها در این باره، اینک در حال تغییر است. شاه، شخصاً متقاعد شده است که اگر وی فقط نقش محدود و معینی در زندگی سیاسی و بویژه حیات نظامی کشور ایفاء کند، کشور دچار آشوب و آشفتگی و هرج و مرج خواهد شد.

شاه گفت: باید صادقانه و صریح اعتراف کند که تاکنون نتوانسته مطابق سوگند خود دربارهء حراست از قانون اساسی رفتار نماید. مصدق در یکسال گذشته، قانون اساسی را زیر پا گذاشته است و او (شاه) متأسفانه در موقعیتی نبوده که دخالت کند.

۳- به شاه گفتم که مایلم نظرش را بی پرده و صریح دربارهء سرلشگر زاهدی بیان کند. شاه گفت که بنظر او سرلشگر زاهدی مرد فکوری نیست (not intellectual giant)، با این وجود، برای شاه، زاهدی به سه شرط قابل قبول می باشد:

الف: زاهدی باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشانده شود، نه از راه کودتا.

ب: زاهدی باید با پشتیبانی گستردهء سیاسی به قدرت برسد ...

ج: دولت زاهدی باید برای آمریکا و دولت بریتانیا مقبول باشد ...

۴- ... شاه گفت که (دربارهء زاهدی) تغییر عقیده نخواهد داد، ولی مهم این است که شرایطی که قبلاً به آن ها اشاره کرده به روشنی درک و رعایت گردد. **اگر زاهدی با یک کودتا سر کار بیاید، شاه در حمایت**

از او دو دل خواهد بود، مگر اینکه مطمئن باشد پشت سر او طیفی نیرومند از رهبران سیاسی قرار دارد و نیز وی از حمایت گسترده مردم برخوردار است.

۵- شاه افزود که بهر حال فکر نمی کند که زاهدی بتواند از راه کودتا قدرت را بدست گیرد.

به شاه گفتم که مایلیم، شاه بار دیگر موضع خودش را درباره سرلشگر زاهدی اعلان کند. چون برای دولت آمریکا لازم و ضروری است، زیرا به تصمیماتی که باید گرفته شود مربوط است. اعلیحضرت گفت به دولت متبوع خود، آمریکا بگویم که شاه نخست وزیری زاهدی را خواهد پذیرفت منوط به اینکه شرایطی که قبلاً در این مورد برای من عنوان کرده بود رعایت شود.

.....

۶- شاه گفت: هنوز بر این عقیده است که حل مسئله نفت با خود دکتر مصدق آسان تر خواهد بود تا با جانشین وی. شاه همچنین معتقد است که اگر حل مسئله نفت با خود مصدق صورت بگیرد، وی امتیازات بیشتری برای انگلیسی ها ملحوظ خواهد داشت تا هر کس دیگری که به جای او بیاید. البته شاه متوجه است که معامله کردن با مصدق کار بسیار دشواری است، با این وصف، بنظر شاه اگر راه و مغری برای حل مشاجره نفت با مصدق پیدا شود، غنیمت خواهد بود. چنین راهی حتی اگر به ادامه حکومت دکتر مصدق منجر شود، باز، ارزش آنرا دارد که حداکثر تلاش در این راه بکار رود.

۷- شاه همچنین گفت که وضع مالی و اقتصادی ایران آنقدر خراب است که نیاز فراوان به کمک آمریکا دارد حتی با حضور دکتر مصدق در قدرت و حتی اگر چنین کمک هایی از جانب آمریکا به حمایت از دولت مصدق تلقی شود.

.....

۹- ... شاه سپس پرسید که آیا من قبول ندارم که نفع همه در این است که دعوای نفت به صورتی با دکتر مصدق فیصله یابد؟ گفتم که: نظر من همیشه همین بوده، ولی بتدریج احساس می کنم که تا زمانی که مصدق، نخست وزیر است این ماجرا حل شدنی نباشد. انگلیسی ها دیگر به این نتیجه رسیده اند که هرگونه معامله ای با مصدق بی ثمر است. بنابراین اگر قرار است دولت مصدق بماند و مسئله نفت هم حل شود باید مصدق پیشگام شود و پیشنهاداتی به انگلیسی ها بکند که آنها را متقاعد کند که او مسئله را جدی گرفته است. با تجربه دو سال گذشته، مشکل است مصدق بتواند انگلیسی ها را قانع کند که او واقعاً طرف آنها برای حل منصفانه و معقول مسئله نفت می باشد ...

امضاء: هندرسون

پانویس:

۲۰ - علامت نشانه حذف جملات یا عباراتی از گزارش ها توسط نویسنده این مقال است.

بخش نهم:

* رهبران پوپولیست، در بستر بیسوادی فرهنگی و بی نوانی های سیاسی - اجتماعی جامعه رشد می کنند و با ترکیبی از شعار و هیجان و عصیّت و عوام زدگی و عظمت طلبی، بصورت «پیشوا» ظاهر می شوند.

* در تمامت این دوران، نه فرزندی سیاسی کسانی مانند محمد علی فروغی برای مصدّق، جلوه و جذبه ای داشت و نه فرهیختگی فرهنگی آنان در حمایت از اصلاحات اجتماعی رضاشاه.

* تظاهرات نهم اسفند ۱۳۳۱، نقطه آغازی بود برای پایان حکومت دکتر مصدّق!

دکتر مصدّق- بعنوان یکی از بازماندگان خاندان قاجار- هیچگاه رضاشاه را بخاطر نقش قاطع او در انقراض سلسله بی لیاقت قاجارها، نبخشیده بود و بهمین جهت، برخلاف اصل یازدهم قانون اساسی مشروطیت و برخلاف همه نمایندگان مجلس، نه تنها در وفاداری «به اساس سلطنت و حقوق ملت» سوگند نخورده بود، بلکه از آغاز تا پایان پادشاهی رضاشاه - و سپس محمد رضا شاه - مصدّق بعنوان یک «سیاستمدار همیشه مخالف» باقی ماند. (۲۱)

هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) که با مصدّق روابط بسیار دوستانه و صمیمانه داشت، ضمن گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱، درباره مصدّق می نویسد:

«مصدّق - اساساً- آدم منفی بافی است که در تمام دوران حیات سیاسی خود، جز اقدامات منفی و دادن شعار، کار دیگری نکرده و در دوره نخست وزیری خود نیز، اقدام سازنده ای انجام نداده است. کوشش برای تحلیل اعمال و اقدامات او بر پایه عقل و منطق، امکان پذیر نیست. او در هر قدم که با شکست مواجه شود، بدنبال دشمن تازه ای می گردد تا مسئولیت شکست خویش را بر گردن وی اندازد».

در تمامت این دوران، نه فرزاندگی سیاسی کسانی مانند محمد علی فروغی برای مصدق، جلوه و جذبه ای داشت و نه فرهیختگی فرهنگی آنان در حمایت از اصلاحات اجتماعی رضاشاه برای پی ریزی **مهندسی اجتماعی** جهت خارج کردن ایران از قرون وسطای تاریخ خویش.

مصدق در سراسر دوران رضا شاه و محمد رضا شاه بعنوان یک منتقد شجاع و شریف درخشید، اما آن زمان که بعنوان سخنگوی خواست ها و آرزو های یک ملت، محبوب ترین و مقتدرترین شخصیت سیاسی ایران گردید، در اسارت «وجاهت مملی» و یا در حصار محدودیت ها و سودهای سیاسی دیگر، نتوانست آنچه را که او «آزادی»، «رفاه مملی»، «ترقی و توسعه» و «حکومت قانون» می نامید، تحقق بخشد و لذا کوشید تا در یک شرایط هیجانی، جامعه ایران را از بحرانی به بحرانی دیگر و از عصبیتی به عصبیتی دیگر پرتاب کند، و این- چنانکه گفته ایم- یکی از مشخصه های رهبران پوپولیست در «جامعه توده وار» (Société de Masse) می باشد.

رهبران پوپولیست، در توسعه نیافتگی جامعه رشد می کنند، در بستر بیسوادی های فرهنگی و بی نوائی های سیاسی- اجتماعی مردم، قوام می یابند و با ترکیبی از شعار و هیجان و عصبیت و عوام زدگی و عظمت طلبی، بصورت «پیشوا» یا «پدر ملت» ظاهر می شوند. خاستگاه و پایگاه سنتی «پیشوا» باعث می شود تا در اوج جنبش، رهبران قدرتمند مذهبی (مانند آیت الله کاشانی) نیز با وی، همدل و همراه گردند، هم از این روست که عموم جنبش های پوپولیستی در کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین، دارای مؤلفه قدرتمند مذهبی می باشند.

بخاطر خصلت عصبی و آنارشیک خود، «پیشوا» نمی تواند به مشکلات مشخص سیاسی- اجتماعی، پاسخی مشخص دهد و لذا، با عمده کردن «توطئه» یا «دست بیگانگان»، کوشش می کند تا ضعف ها و ناتوانی های خویش را پنهان کند. به عبارت دیگر: رهبر پوپولیست، هم، «**آشوب زا**» ست، و هم، «**آشوب زی**». او تنها در آشوب و آشفتگی و عصبیت و بحران است که می تواند ادامه حکومت خود را تضمین کند. بررسی عملکردهای دو سال و نیمه حکومت دکتر مصدق - متأسفانه - مصداق عینی چنین رهبری است. به جرأت می توان گفت که در میان رهبران سیاسی ایران - از مشروطیت تا سال ۱۳۳۲ - هیچ رهبر یا شخصیت سیاسی را نمی توان یافت که مانند دکتر مصدق، **اینهمه**، دچار «**توهم توطئه**» بوده باشد!

نهم اسفند ۱۳۳۱:

نقطه آغاز برای پایان حکومت دکتر مصدق!؟

با قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مصدق به حکومت، با قدرت مطلقه بر پرچم دولت مصدق وزید و او محبوب ترین و قدرتمندترین شخصیت سیاسی زمان شده بود و لذا بقول محمد علی موحد: کوشید «تا تنور داغ است، عرصه را بر فتنه انگیزان تنگ گرداند» (موحد، ج ۲، ص ۵۶۲). مصدق ابتداء نمایندگان مخالف مجلس را مرعوب و منکوب ساخت و در فضائی از ارباب و توهین و تهدید نمایندگان مجلس با کسب اختیارات ۶ ماهه و سپس ۱ ساله، به تحکیم قدرت و موقعیت خود پرداخت و سپس، مبارزه با شاه و دربار را در صدر مبارزات سیاسی خویش قرار داد. مصدق که ضمن بستن دفاتر شاهپورها و شاهدخت ها، مادر و خواهر شاه (اشرف) را نیز به خارج روانه کرده بود و معاونان خود در وزارت دفاع را از ارتباط مستقیم با شاه و دادن گزارش امور ارتش به او، منع نموده بود، اینک به توصیه دکتر فاطمی به این نتیجه رسیده بود که **«بایستی کاری کرد که شاه مجبور به مسافرت شود»**. (موحد، ج ۲، صص ۶۸۳-۶۸۴، به نقل از یادداشت اول اسفند ۱۳۳۱، مهندس حسینی).

به گزارش هندرسون:

«در تابستان گذشته (پس از ۳۰ تیر و برکناری قوام السلطنه)، مصدق بر اساس شرایط خود، موقتاً با شاه آشتی نمود و قرار شد که شاه از او پشتیبانی نماید و مصدق نیز در اختیارات شاه دخالتی نکند. برای مدتی، مصدق این قول و قرار را به نفع خویش تلقی و تعبیر می کرد که بر اساس آن، وی امیدوار بود که کنترل کامل بر همه نیروهای ارتش و از جمله نیروهای پلیس و انتظامی را بدست آورد تا سپس، تمام اختیارات سیاسی و استقلال اقتصادی شاه را از وی سلب نماید». (از گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱).

همانطور که گفته ایم: دکتر مصدق - بعنوان تجسم آرمان ها و آرزوهای ملت ایران در مقابله با تحقیرها و اجحافات درازمدت استعمار انگلیس - گوهر عزت و استقلال ایران را در نگین اراده خود داشت، اما - متأسفانه - او در هیاهوها و جنجال ها و عصبیت های سیاسی، این «بار امانت» یا گوهر عزت و استقلال را چونان «ملک شخصی» یا بسان یک «گروگان»، در نهانخانه ضعف ها و سوداهای سیاسی خویش، محبوس ساخته بود.

هندرسون که روحیه و روان دکتر مصدق را بخوبی می شناخت، در یک پیش بینی دقیق (بتاریخ ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱) روند حرکت های آینده دکتر مصدق را - پس از دریافت آخرین پیشنهادات مناسب آمریکا و انگلیس - چنین توصیف می کند:

«زمانی همه امیدوار بودند که مصدق می تواند مشکل نفت را حل و فصل کند و مصدق نیز مخالفان خود را با این حربه می کوبید که: آنان در راه او سنگ اندازی و مانع تراشی می کنند، ولی اینک (با آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس) برای خود مصدق روشن شده که راه فرار ندارد. **پیشنهاد های اخیر انگلیس درباره غرامت - چه در صورت رد و چه در صورت قبول - به سقوط مصدق منجر خواهد شد.**

پرحرارت ترین اعضاء جبههء ملّی که جزو نزدیکان دکتر مصدّق اند، با این پیشنهادها مخالفت می کنند و مصدّق ناچار است که با آنان همدل و همراه باشد. در چنین شرایطی، **مطمئن ترین راه این است که او ابتداء به دربار بپردازد و کانون تمرکز مخالفان خویش را برچیند و آنگاه شکست مذاکرات نفت را اعلام کند.**

مصدّق معتقد بود که «شاه باید مانند سلاطین انگلیس و سوئیس، سلطنت کند نه حکومت»، این اعتقاد، نه با فلسفهء سیاسی مصدّق نسبتی داشت و نه - اساساً - با ساختار سیاسی - اجتماعی ایران، پیوندی، به راستی! کدام ساختار سیاسی - اجتماعی ایران شبیه به انگلیس یا سوئیس بود تا پادشاه آن باشد؟ از این گذشته، عملکردهای شخص دکتر مصدّق در مقابله با شاه و مجلس، کسب فرماندهی کلّ قوا و سرانجام، انحلال مجلس شورای ملّی، به عملکردهای کدامیک از نخست وزیران انگلیس و سوئیس شباهت داشت؟

با توجه به مخالفت های پایدار دکتر مصدّق با رضا شاه، (بخاطر نقش وی در برکناری احمد شاه و انقراض سلسلهء قاجار) و با توجه به مجموعهء عملکردهای مصدّق در طول سلطنت محمدرضا شاه، آیا مصدّق در سودای سیاسی دیگری بود؟

مصدّق که احمدشاه را بعنوان «پادشاه جوانبخت» و «شاه وطن پرست» بارها مورد ستایش و تمجید قرار داده بود، چه بسا که در سودای بازگشت و استقرار مجدد سلطنت قاجارها بود، در این باره، حسین مکی می نویسد:



شاه، ملکه ثریا و دکتر مصدّق، پیش از آنکه روابط شکرآب شود

« دکتر مصدّق، می خواست شاه را برکنار کند و مطمئناً چنین بود. از اوایل مرداد ماه ۱۳۳۱، اکبر میرزای صارم الدوله را فرستادند به اروپا تا با بچه های محمد حسن میرزا - ولیعهد احمد شاه - ملاقات کند. دکتر صحت که طبیب مخصوص محمد حسن میرزا بود، گفت: بچه های محمد حسن میرزا قبول نکردند» (مکی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ متینی، ص ۳۴۸).

در اول اسفند ماه ۱۳۳۱ (= ۲۰ فوریه ۱۹۵۳) آخرین پیشنهادات نفتی آمریکا و انگلیس مورد توجه دکتر مصدق قرار گرفته بود و بقول فؤاد روحانی (کارشناس ارشد و مشاور نفتی دکتر مصدق): «موضوع ۸۰٪ خاتمه یافته تصور می شد» اما - ناگهان - مصدق تصمیم گرفت تا شاه را برای مدتی از ایران دور کند! با توجه به موافقت ضمنی یا کلتی مصدق با آخرین پیشنهادات نفتی، آیا او می خواست که در پرتو جشن ها و هیجانات ناشی از این «پیروزی» در جامعه، بر مخالفان سیاسی خود فائق آید و با طرد محمد رضا شاه از کشور، از وی یک «احمد شاه قاجار» بسازد؟ با توجه به قبضه کردن فرماندهی ارتش و نیروهای انتظامی توسط مصدق، آیا مصدق، در غیبت شاه، می خواست که با نوعی «کودتای سفید»، مقدمات تغییر رژیم پهلوی را فراهم نماید؟

پاسخ قطعی به این سئوالات، دشوار است. هندرسون در گزارش خود (بتاریخ ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱) می نویسد:

«مصدق که انگلیسی ها را بیرون رانده، مجلس شورای ملی را فلج کرده و مجلس سنا را نیز منحل نموده، همه سیاستمداران معروف را تارو و مار کرده و صاحب منصبان ارشد لشگری و کشوری را از کار برکنار نموده و چندین عضو خاندان سلطنتی را به تبعید فرستاده، اینک به سراغ شاه رفته است. شاید بعد از شاه، نوبت مجلس باشد که بخواهد خود را از شر آن نیز برهاند ... مصدق، مردی است که مقهور احساسات و پیشداوری ها و بدگمانی های خویش است و مانند بسیاری از اعضاء خاندان قاجار، کینه ای پنهانی نسبت به شاه دارد. او شاه را به چشم «فرزند آن شیاد و ستمکار» (رضا شاه) می نگرد که همواره در تضعیف قدرت و اعتبار او می کوشد ...».

چنانکه خواهیم دید، حوادث بعدی (خصوصاً در ۲۵ مرداد ۳۲) تمایلات پنهان مصدق یا انگیزه های درونی یاران نزدیک او (خصوصاً دکتر حسین فاطمی) را آشکار ساخت.

در چنان شرایطی، با متهم کردن شاه و درباریان به «مداخله و تحریک مخالفان»، مصدق اعلام کرد که بزودی استعفاء خواهد داد و به مردم خواهد گفت که در برابر تحریکات شاه و دربار از اجرای وظایف خود بازمانده است. شاه از علاء (وزیر دربار) خواست تا پادرمیانی کند و مصدق را از این کار بازدارد. علاء در روز دوم اسفند ماه ۱۳۳۱ به نزد مصدق رفت و در برابر اعتراضات مصدق درباره تحریکات شاه، گفت: « که شاه همواره با نظر مخالفان مصدق برای برکنار ساختن او مخالفت کرده است». ... این سخن علاء با آنچه که در گزارش های هندرسون دیده ایم، کاملاً درست و صادقانه بود.

در هر حال، با کوشش کمیته هفت نفره مجلس در ملاقات های متعدد با شاه و مصدق از جمله، قرار شد:

اولاً: شاه، افسران ارتش را آگاه سازد که از این پس، دستور از نخست وزیر خواهند گرفت.

ثانیاً: شاه باید دشمنان مصدق را به دربار راه ندهد و از ملاقات با آنان خودداری کند،

ثالثاً: **شاه از تقسیم اراضی سلطنتی در میان رعایا دست بردارد ...** شاه به نمایندگان گفته بود که شرط اول و دوم را به کار خواهد بست، اما فکر می کند که تقسیم اراضی بین رعایا به لحاظ آینده کشور، ضرورت دارد و حاضرست که در این باره با دکتر مصدق مذاکره کند. (مؤحد، ج ۲، صص ۶۸۹-۶۹۰)

این توافق، موجب نارضایتی آیت الله کاشانی، حسین مکی و بسیاری از سیاستمداران دیگر شد. مکی که «شاه را مثل موم در دست مصدق» می دانست، توافق شاه با مصدق را باعث زیاده خواهی و تقویت روحیه قدرت طلبی مصدق و زمینه ای برای سرنگونی سلطنت شاه ارزیابی می کرد.

در شرایط روحی بسیار دشوار - که شاه از سلب حقوق قانونی خود توسط مصدق و بی حرمتی افسران نسبت به خویش، افسرده و پریشان است و بقول همسرش - ثریا اسفندیاری - «فضای کاخ اختصاصی برای ما غیرقابل تحمل شده بود و شاه، نیمه شبان مرا از خواب بیدار می کرد تا محض احتیاط، اتاق مان را عوض کنیم. شب ها در حالیکه اسلحه ای زیر بالش خود گذاشته ایم به رختخواب می رویم و هر بار که بر سر میز غذا می نشینیم، یک دست مان قبضه اسلحه را می فشارد و محمدرضا از خوردن غذایی که در برابرش می گذارند پرهیز می کند، چون ممکن است بخواهند مسمومش کنند...» (۲۲) در چنین شرایطی (با توجه به وجود پیشنهادات مربوط به نفت)، مصدق در ملاقاتی با شاه، پیشنهاد می کند که «شاید بهتر باشد اعلیحضرت مدتی در خارج از کشور بمانند تا اوضاع آرام گیرد. شاه از پیشنهاد مصدق استقبال نمود و پرسید: کی می تواند از کشور خارج شود؟ مصدق گفته بود: همین شنبه ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱.

هندرسون در گزارش خود به تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۵۳ (۶ اسفند ۱۳۳۱) می نویسد:

«امروز صبح، شاه به علاء (وزیر دربار) گفته است که اعصابش چنان خراب است که نمی تواند تا ۲۸ فوریه (۹ اسفند) در تهران بماند و می خواهد، صبح ۷ اسفند با اتوموبیل روانه بغداد شود و از آنجا به اروپا عزیمت نماید. مصدق نیز گفته که بهتر است شاه همین فردا روانه شود، اما به اصرار علاء، قانع شده که حرکت شاه تا روز شنبه به تأخیر افتد».

با آگاهی آیت الله کاشانی، آیت الله بهبهانی، دکتر بقائی، حسین مکی، قوام السلطنه و دیگران از خروج شاه و مخالفت آنان با سفر وی، در فضائی از بیم و توطئه و بی اعتمادی و تشویش، جمع کثیری از مردم تهران در برابر کاخ سلطنتی ازدحام می کنند تا مانع مسافرت شاه شوند. به گزارش خبرنگار روزنامه کیهان:

«تا نزدیکی ظهر، کُلیّه دگاکین تعطیل شدند. (مردم) به منزل آیت الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه شوند ... عده ای با صدای بلند گریه می کردند ... عده ای در بازار فریاد می زدند: بجنید! مملکت از دست رفت ... در نزدیک کاخ مرمر، زنان، تظاهرات می کردند و خطاب به سربازان و مردم می گفتند: غیرت کجاست؟ حمیت کجاست؟ مملکت از دست رفت ...» (موحد، ج ۲، ص ۶۹۳).

در حالیکه نشریات و روزنامه های حزب توده تظاهرات نهم اسفند را «**تظاهرات مشتی ارزل و اوباش**» و «**زنان بدکاره**» نامیدند، خبرنگار روزنامه شاهد گزارش داد:

«... ساعت از ۱۴ گذشته بود، ناگهان صدای فریاد جمعیتی که به دستور کاشانی و بهبهانی در بیرون کاخ گردآمده بودند و شماری کفن پوش هم در میان آنان دیده می شد و پسر کاشانی و چند روحانی در پیشاپیش آنان بودند، در داخل کاخ سلطنتی به گوش رسید. به جز جمعیت بازاری، افراد وابسته به حزب زحمتکش که خود بقائی - رهبر حزب - پیشاپیش آنان بود، و گروهی از افسران بازنشسته و تیمساران بلندپایه - چون امیراحمدی و شاه بختی و گرز و گیلانشاه و جمعی از درجه داران و نیز گروه ورزشکاران باشگاه تاج، همراه سرگرد خسروانی - مدیر باشگاه - در جلوی کاخ سلطنتی گرد آمده، فریاد آنان به طرفداری از شاه در فضا طنین افکند. در بیرون کاخ، یک گروه چند صد نفری از بانوان نیز دیده می شدند. در پیشاپیش آنان خانمی جوان بنام ملکهء اعتضادی در اتوموبیل رویار، ایستاده و با میکروفونی در دست، پیام می فرستاد و به طرفداری شاه شعار می داد و فریاد می زد: «شاه نباید کشور را ترک کند». (ابراهیم صفائی، ص ۲۴۷ به نقل از: متینی، ص ۳۳۶).

در این هنگام، مصدق که برای مشایعت و خداحافظی با شاه به کاخ رفته بود، با تظاهرات خشمگینانه مردم، دچار ترس و تشویش گردید و لذا توسط راننده شاه از یکی از درهای فرعی کاخ، به بیرون هدایت شد.

به گزارش هندرسون از ساعات ۵ تا ۷ شب نهم اسفند ۱۳۳۱:

«هزاران نفر از مردم در خیابان کاخ، راه را بر مصدق بسته و به تظاهرات و پشتیبانی از شاه پرداختند ... بهنگام مراجعت مصدق، جیب های پر از سربازان به سوی خانه مصدق در حرکت بودند. تظاهرکنندگان با جیب به در خانه مصدق کوبیدند و بر محافظین خانه غلبه یافتند. مصدق با پیژامه به بالکن خانه رفت تا جماعت را آرام کند، ولی با هو و جنجال آنان روبرو گردید، بناچار مصدق برای مقابله با تحریکات عمال انگلیسی، توسط علاء از نیروهای گارد شاهنشاهی کمک خواست و سرانجام، با همان پیژامه از دیوار پشت خانه، بالا رفته و همراه با فاطمی با اتوموبیل به سوی مقصدی نامعلوم حرکت کرد. در ساعت ۵ بعد از ظهر، هنوز هزاران نفر در اطراف خانه مصدق و شاه جمع بودند و تظاهرات به نفع شاه، ادامه داشت. شاه از بالکن کاخ، با مردم سخن گفت و انصراف خود را از مسافرت اعلام کرد.»



روبروی کاخ مرمر، تهران، ۹ اسفند ۱۳۳۱

بدنبال این تظاهرات، در عصر روز نهم اسفند، اعلامیه ای درباره مسافرت شاه از طرف دربار صادر شد که در آن آمده بود:

«... این تصمیم شاهانه، موجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه از طرف قاطبهء مردم محترم گردید و با اجتماع و تظاهرات شایستهء تقدیری، خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شدند. چون خاطر خطیر شاهانه، پیوسته معطوف به رعایت افکار عامه می باشد، با سپاسگزاری و قدردانی از احساسات پاک مردم، فعلاً از مسافرت انصراف حاصل فرمودند.» (فاتح، ص ۶۵۱، به نقل از متینی، ص ۳۳۶)

تظاهرات نهم اسفند بر عزت و اعتبار دکتر مصدق، ضربهء سنگینی وارد کرد و بر اعتماد به نفس شاه و اطمینان او از «حسّ شاهدوستی مردم»، افزود.

در چنان شرایطی است که دکتر مصدق ضمن اینکه تظاهرات مردم را یک «غائله» و «توطئه ای برای قتل او» نامید، در زنجیرهء **عصبیت ها و عصبانیت ها**، آخرین پیشنهادات مناسب آمریکا و انگلیس را در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱ رد کرد ... و بدین ترتیب: همهء تلاش ها و امیدها و آرزوهای ملی بر باد رفت ...

زیر نویس ها:

۲۱- برای نمونه هائی از مخالفت های دکتر مصدق در این دوران نگاه کنید به: متینی، صص ۸۵-۱۱۱

22-Le Palais des Solitudes, P 148

یک تصحیح

در بخش ششم، جملهء درست چنین است:

بقول هندرسون (سفیر آمریکا در ایران): «ایران، کشوری بیمار، و مصدق، یکی از بیمارترین رهبران آن است» (تلگراف ۴ ژانویه ۱۹۵۲ به وزارت امور خارجه، به شمارهء 2462).

بخش دهم:

* مهمترین تأثیر تظاهرات نهم اسفند، قطع کامل رابطهء دکتر مصدق با شاه بود.

* با آغاز حکومت مصدق، کمکهای مالی آمریکا به ایران از ۵۰۰ هزار دلار به ۲۳ میلیون دلار افزایش یافت.

* خلیل ملکی: «آقای دکتر مصدق! این راهی که شما می روید به جهنم است، ولی ما تا جهنم هم به دنبال شما خواهیم آمد».

تظاهرات نهم اسفند ۳۱، ردّ آخرین پیشنهادات مناسب آمریکا و انگلیس - بعنوان ردّ «تحقق ممکنات» - و قطع کمک های مالی آمریکا به دولت مصدق و در نتیجه: بحران مالی، وجود تورم، بیکاری و رشد نارضایتی های عمومی، نه تنها به موقعیت و اعتبار دکتر مصدق آسیب رساند، بلکه باعث سرخوردگی های مردم و صف بندی های علنی نیروها و شخصیت های مهم سیاسی علیه مصدق گردید: اینک دکتر مصدق و یارانش (حسین فاطمی، علی شایگان، سنجابی، مهندس زیرک زاده، مهندس احمد رضوی و ...) در یکطرف، و آیت الله کاشانی، دکتر بقائی، حسین مکی، حائری زاده، قوام السلطنه، سرلشگر زاهدی و دیگران در طرف دیگر، آخرین حرکت ها را در شطرنج سیاست ایران برای «مات» کردن یکدیگر آغاز کرده بودند، و شاه که ضمن مخالفت با کودتا به هندرسون گفته بود که: «گذشت زمان، مصدق را بی اعتبار خواهد ساخت و برکنار کردن مصدق از راه قانونی در آینده نه چندان دور عملی خواهد شد» (گزارش ۱۴ مه ۱۹۵۲ = ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۲) اینک با اطمینان به احساسات شاهدوستی مردم، اعتماد به نفس خود را باز می یافت.

با ردّ آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس توسط مصدق، مهمترین تکیه گاه مالی و سیاسی دکتر مصدق در سطح بین المللی (یعنی دولت آمریکا) نیز فروریخت و اگر بدانیم که از آغاز حکومت مصدق، کمک های

مالی آمریکا به ایران از ۵۰۰ هزار دلار به ۲۳ میلیون دلار افزایش یافت. باید پذیرفت که در طول حکومت دو سال و نیمه دکتر مصدق، اگر کمک های مالی آمریکا نمی بود چه بسا که دولت مصدق در برابر نارضایتی های مردم، مدت ها پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ سقوط کرده بود. بنابراین: در اوایل خرداد ۱۳۳۲ با رد آخرین تقاضای کمک مالی فوری دکتر مصدق توسط آیزنهاور، مصدق، هم در جبهه داخلی و هم در جبهه خارجی، تنها و منزوی ماند.

ریودن و قتل ناخواسته سرتیپ افشارطوس - رئیس شهربانی دکتر مصدق و هوادار پرشور وی - در اول اردیبهشت ۱۳۳۲ - ضمن اینکه فضای سیاسی و پارلمانی ایران را - بار دیگر - به خشونت و عصبیت آغشته ساخت، باعث ترس و تشویش بسیاری از افسران و ارتشیان گردید (۱)

اینک کسانی که در قتل هژیر و رزم آرا، شادمانی و پایکوبی کرده بودند، در زنجیره عصبیت های تازه، در برابر یکدیگر صف آرائی می کردند.

هر چند که ساختار سنتی ارتش - اساساً - در حمایت از شاه و شاهدوستی شکل گرفته بود، اما باید دانست که با قبضه کردن وزارت جنگ و فرماندهی وزارت دفاع توسط مصدق (بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱) نیروهای ارتشی - خصوصاً سران و فرماندهان ارتش - در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲ به سه بخش تقسیم شده بودند:

۱- طرفداران شاه ۲- طرفداران مصدق ۳- بی طرف ها

فخرالدین عظیمی - بدرستی - تأکید کرده که: «برای اولین بار در تاریخ ایران و به رغم موانع متعدد، یک دولت غیرنظامی موفق شده بود چنان کنترلی بر ارتش اعمال نماید که نه تنها زاهدی بلکه شاه نیز نمی توانست بر حمایت آشکار ارتش تکیه کند» (مصدق، کودتا، ص ۱۰۶).

چنین شرایطی - البته - بهترین زمینه برای رشد و گسترش سازمان نظامی حزب توده بود بطوریکه در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲، شاخه نظامی حزب توده حدود ۶۰۰ عضو رسمی و صدها افسر هوادار داشت. بابک امیر خسروی (عضو کمیته مرکزی حزب توده) در نقد خاطرات کیانوری در این باره می نویسد:

«تقسیم بندی افسران حزب توده به رسته هائی چون هوائی، توپخانه، سوار، پیاده، ژاندارمری، شهربانی، دانشجوی افسری و ... بیانگر آنست که حزب توده در همه ارکان و زوایای ارتش - حتی گارد جاویدان شاهی - رخنه کرده بود ... با اطمینان می توان گفت که در تاریخ جنبش های سیاسی در جهان، هرگز هیچ حزب و سازمان سیاسی سراغ نداریم که توانسته باشد آن همه افسر را در یک حزب غیر قانونی با ایدئولوژی کمونیستی گرد آورده باشد» (۲)

مهم ترین تأثیر تظاهرات نهم اسفند، قطع کامل رابطه دکتر مصدق با شاه و دربار بود بطوریکه به تصریح دکتر مصدق:

«از نُه اسفند به بعد، به دربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی (کفیل وزارت دربار) مذاکره نمود تا شرفیاب شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خانهء دکتر غلامحسین (پسر) که بین خانهء من و کاخ اختصاصی واقع شده بود، تشریف بیاورند، موافقت نمودم» (خاطرات، ص ۲۶۷).

مصدق، حتی بر خلاف سنت همه ساله، از حضور در سلام نوروزی ۱۳۳۲ نیز به عذر کسالت، خودداری کرد (مؤحد، ج ۲، ص ۷۱۹-۷۲۱).

چنانکه گزارشات هندرسون نشان می دهند، با توجه به تظاهرات ۹ اسفند و جرأت و جسارت مخالفان شاه، **هنوز شاه بدنبال برکناری مصدق از طریق پارلمان بود**، بسیاری از سیاستمداران نیز امیدوار بودند که دکتر مصدق - که در طول حیات سیاسی خویش، **آنهمه** در راه ارزش های مبارزهء پارلمانی سخن گفته بود، **اینک به قواعد بازی دموکراسی**، گردن نهد و از طریق پارلمانی که زیر نظر دولت او تشکیل شده بود و خود مصدق، ۸۰٪ نمایندگان آن را **«نمایندگان حقیقی مردم»** نامیده بود، با کسب رأی اعتماد یا عدم اعتماد، به آشفتگی ها و بحران های موجود خاتمه دهد، اما اختلاف تازهء مصدق با شاه - دربارهء تفسیر موادی از قانون اساسی (ناظر بر فرماندهی کل قوا و اعلان جنگ و عقد صلح) - به بحران سیاسی موجود، بعد تازه ای داد. مصدق می خواست تا بار دیگر به فرماندهان ارتش تفهیم کند که در انجام وظایف خود، باید نه به شاه، بلکه باید به دولت او گوش کنند (مؤحد، ج ۲، صص ۷۲۵-۷۳۷).



هندرسون از قول شاه (گزارش ۱۴ مارس ۱۹۵۳ = ۲۳ اسفند ۱۳۳۲) تأکید می کند:

«... روز به روز روشن تر می شود که دکتر مصدق توان رهائی از ورطه ای که کشور را به آن کشانیده است ندارد. مصدق با همهء انتقادهائی که در گذشته از دیکتاتوری کرده بود، اینک ناگزیر است که به روش دیکتاتورمآبانه متوسل شود»

همانطور که گفته ایم: در همین زمان دولت آمریکا بهترین دوست ایران و کشور آمریکا، مهد آزادی و قبله گاه دموکراسی برای ملیون ایران بشمار می رفت و از این رو: اکثر رهبران سیاسی ایران (از دکتر مصدق و

دکتر فاطمی تا دکتر بقائی و علاء و زاهدی و مکی و ... با سفارت آمریکا رابطه ای نزدیک داشتند و گاه حتی مذاکرات خصوصی خویش را با سفیر آمریکا در میان می گذاشتند.

در واقع آمریکا - بعنوان یک کشور جوان و آزادیخواه- تا سال ۱۹۵۰، پشتیبان و حامی کشورهائی بود که برای رهائی خود از چنگ استعمار انگلیس مبارزه می کردند، بهمین جهت در جریان قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس (معروف به قرارداد وثوق الدوله) آمریکا علیه دولت انگلیس، در کنار آزادیخواهان و ملیون ایران قرار گرفت. با آنکه این قرارداد ننگین توسط احمدشاه قاجار تأیید و امضاء شد و شخص شاه از مزایا و مقرری های ماهانه دولت انگلیس برخوردار گردید، اما دکتر مصدق بخاطر علاقه خود به خاندان قاجار، ضمن ستایش از احمدشاه - بعنوان «آن پادشاه جوانبخت» و «شاه ایران پرست» - معتقد بود که: سلطان احمد با آنکه می دانست مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ موجبات خلع او را از سلطنت فراهم می سازد، با اینحال «تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت و موجبات خلع خود از سلطنت را فراهم آورد» (کی استوان، ج ۱، ص ۳۰) (۳).

با چنان گذشته ای از روابط آمریکا و ایران، در طول اختلافات نفتی بین ایران و انگلیس، عموم سیاستمداران دولت آمریکا در کنار خواست های مردم ایران بودند و مک گی (وزیر امور خارجه آمریکا) بقول دکتر مصدق: «مانند یک برادر صمیمی» در ۸۰ ساعت مذاکره با مصدق، کوشید تا نسبت به استیفای حقوق حقه ایران اقدام کند، اما با رد آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس - که عموم کارشناسان نفتی و سیاسی، آنرا «معقول، مناسب، ممکن و منصفانه» دانستند، دولت آمریکا به این نتیجه رسید:

«تا زمانی که مصدق در قدرت است، هیچ امیدی برای حل مسئله نفت وجود ندارد» (هندرسون، گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۲۱ اسفند ۱۳۳۱).

در چنان موقعیتی، دکتر مصدق در ورطه شرایط دشوار اقتصادی، سیاسی و رشد نارضایتی های عمومی و خصوصاً با حضور روزافزون حزب توده، جامعه را از بحرانی به بحرانی دیگر پرتاب نمود، در حالیکه دولت های آمریکا و انگلیس در یک وحدت نظر مشترک، طرح برکناری دولت مصدق را تدارک می دیدند.

اینک باید سخن درخشان پوپر را - بار دیگر- بیاد آورد:

«وظیفه یک سیاستمدار صدیق، خوشبخت کردن جامعه یا تقلیل بدبختی هایش می باشد و در آنجا که سیاستمدار از تحقق این وظایف باز می ماند، با صداقت و شهامت اخلاقی باید از کار کناره گیرد تا از سوق دادن جامعه به آشوب و انقلاب جلوگیری گردد.»

چنانکه گفتیم: در شرایطی که مصدق، سیاست «همه چیز یا هیچ چیز» را در پیش گرفته بود، شاه توسط حسین علاء (وزیر دربار) به مصدق پیغام داد که: «با توجه به حساسیت انگلیسی ها و بن بست

مذاکرات، بهتر است از کار کناره گیرد و هر کس را که او (مصدق) صلاح بداند (مانند الهیار صالح یا حسین مکی) به نخست وزیری انتخاب کند تا مذاکرات نفت از حالت بن بست، خارج گردد و جامعه ایران نیز از حالت التهاب و آشفتگی بیرون آید و ...» اما مصدق، ضمن رد این پیشنهاد، جواب داد:

- «حالا می خواهید برای من، نخست وزیر هم تعیین کنید؟!» (میرفطروس، برخی منظره ها ... ، ص ۱۴۹)

خلیل ملکی - اندیشمندترین، صدیق ترین و شریف ترین یار وفادار دکتر مصدق - یازده ماه قبل از وقایع ۲۵-۲۸ مرداد ۳۲، با تحلیل و پیش بینی شگفتی از تحولات آینده، یادآور شده بود:

« رهبری زمانی واقع بین است که اولاً تابع احساسات نباشد، نیروهای فعال و ذخیره خود را بتواند خوب حساب و برآورد کند و نیروهای رقیب یا دشمن را نیز آنطوری که هست، حساب کند و هیچ اقدام بی موردی که نتیجه اش حتماً شکست است، به عمل نیاورد.

ثانیاً: رهبری واقع بین باید تقاضاها و خواسته های خود را نیز نه مطابق آخرین و بالاترین آمال و آرزوها، بلکه متناسب با نیروی خویش و نیروی دشمن در دستور روز قرار دهد ... رهبری واقع بین در هدف و ایدئولوژی نباید سازشکار باشد، اما در سیاست روز، «سازشکاری» برای رسیدن به قسمتی از هدف های اعلام شده نه تنها مجاز، بلکه ضروری است ... بدور انداختن شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز» ضروری است. (زیرا) دنیای ما، دنیای نسبی است، باید در مراحل چند به هدف نزدیک شویم ... به امید ایده آل مطلق «همه چیز یا هیچ چیز»، همه چیز را از دست دادن اگر هم ارزش اخلاقی داشته باشد، ارزش سیاسی و اجتماعی ندارد». (۴)

دکتر مصدق در برابر این انتقاد، به خلیل ملکی پاسخ داد:

« اگر وضعیّت به گونه ای است که ملکی بیان می کند، او هم اکنون آماده است از جای خود برخیزد و از سمت خویش کنار رود و سگان دولت را بدست ملکی و یاران او بسپارد» ...

با توجه به ارائه همین پیشنهاد از طرف شاه، روشن است که سخن مصدق به خلیل ملکی تعارفی بیش نبود و به همین جهت، ملکی در روز ۳۱ تیر ماه ۱۳۳۲ - حدود یک ماه پیش از وقایع ۲۵-۲۸ مرداد ۱۳۳۲- در جلسه ای در خانه مصدق، با شهامت و صمیمانه به مصدق گفت:

- «آقای مصدق! این راهی که شما می روید به جهنم است، ولی ما تا جهنم هم بدنبال شما خواهیم آمد!». (۵)

زیرنویس ها:

۱- بنا به گفتهء داربی شر (رئیس شعبهء اطلاعاتی انگلیس در تهران)، تمایل به قتل افشارطوس وجود نداشت، اما، دشنام ها و عبارات توهین آمیز سرتیپ افشارطوس به شاه، یکی از افسران را مجبور کرد تا به وی شلیک کند. (فخرالدین عظیمی، مصدق و کودتا، صص ۱۰۳ و ۳۳۴)

۲ - نگاه کنید به: بابک امیر خسروی، صص ۷۰۷ - ۷۲۱؛ مازیار بهروز، صص ۱۲۴ - ۱۲۵. برای بحث ارزشمندی در بارهء سازمان افسران حزب توده، نگاه کنید به: محمد حسین خسروپناه، تاریخچهء ظهور و سقوط سازمان افسران حزب تودهء ایران، در: نگاه نو، شمارهء ۳۳، صص ۲۵ - ۷۲.

۳ - دربارهء قرارداد ۱۹۱۹ و موضع احمدشاه، نگاه کنید به کتاب ارزشمند محمد جواد شیخ الاسلامی: سیمای احمدشاه قاجار، ۲ جلد، خصوصاً صفحات ۲۳-۲۸، ۳۰-۳۱، ۲۰۷-۲۱۴ و ۲۱۹-۲۲۷ و ... ؛ متینی، پیوست شمارهء ۲، صص ۴۰۸-۴۲۲.

۴ - ماهنامهء علم و زندگی، شمارهء ۷، شهریور ۱۳۳۱، چاپ شده در: خلیل ملکی، نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی (مجموعهء مقالات) به کوشش عبدالله برهان، صص ۱۵۰ - ۱۵۲.

۵ - خاطرات سیاسی خلیل ملکی، با مقدمهء محمد علی کاتوزیان، ص ۱۰۴.

بخش یازدهم:

خلیل ملکی اندیشمند تنها



* خلیل ملکی بزرگترین متفکری است که در «حمّام فین سیاست ایران»، توسط دلاکان حزب توده، رگ زده شد.

* خلیل ملکی با نجابت و فضیلتی استثنائی، هیچگاه، نه خود را «به رُح» کشید و نه کوشید تا به «وجاهت ملّی» نائل آید.

* خلیل ملکی: از مصدّق بُت نسازید!

سخن خلیل ملکی و پیش بینی داهیانء وی دربارهء جهنمی که پیش روی دکتر مصدّق بود، تأمل بیشتری را نسبت به شخصیت و عقاید وی طلب می کند، خصوصاً اینکه با همهء تحولات سیاسی سال های اخیر و فروپاشی دیوارهای تعصب و تنگ نظری، هنوز نیز کسانی هستند که در پناه نام مصدّق، استقلال اندیشه و نظر را «گناه کبیره» می دانند و با ذهن و زبانِ حزب توده، هنوز نیز در فضای سال های ۳۰ تفس می کشند! بنابراین: مسئلهء **دیروز** خلیل ملکی، مسئلهء **امروز** ما نیز هست.

خلیل ملکی پس از انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) و تأسیس حزب زحمتکشان با همکاری دکتر مظفر بقائی (۱۳۳۰) و سپس تشکیل «نیروی سوم» (۱۳۳۱) بسان شریف ترین، آگاه ترین و صدیق ترین یار وفادار مصدّق تا آخرین لحظات در کنار وی باقی ماند. در واقع اولین مقالات اصلی دربارهء ملّی شدن صنعت نفت ایران به قلم خلیل ملکی در روزنامهء «شاهد» منتشر شده بود، اما او - با نجابت و فضیلتی استثنائی، هیچگاه، نه خود را «به رُح» کشید و نه کوشید تا به «وجاهت ملّی» نائل آید.

انشعاب از حزب توده، باعث گردید تا در هجوم زرادخانهء عظیم تبلیغاتی حزب (با ده ها روزنامه و نشریه، رادیو پیک ایران، رادیو مسکو و ...) اندیشه های خلیل ملکی برای نسل های گذشته و حال، ناشناخته بماند و بقول ملکی:

«زجر و شکنجهء روحی که همزمان سابق من [یعنی توده ای ها] بر من تحمیل کرده اند، خیلی کُشنده تر از شکنجه های جسمانی ست که (در زندان) به من داده اند و یا می توانند بدهند» (نامه ها، ص ۵۰۸-۵۰۹) ... «من شخصاً - همواره - عادت کرده ام که از بروتوس ها (Brutus) * از پشت خنجر بخورم» (ص ۱۲۶).

این کینه و نفرت رفقای حزب توده نسبت به ملکی چنان بود که به روایت دکتر مهرداد بهار: رفقای حزبی اش **نقشهء قتل ملکی** را در زندان فلک الافلاک کشیده بودند. (ص ۶۹) در تجربهء این رنج ها و شکنج ها بود که خلیل ملکی زیر لب زمزمه می کرد:

- «ز بس که مردمک دیده، دیده مردم بد

کنون به مردمک دیده سوءظن دارم»

به جرأت می توان گفت که خلیل ملکی بزرگترین متفکری است که در «حمّام فین سیاست ایران» توسط دلاکان حزب توده رگ زده شد. بنابراین: اشاره ای کوتاه به شخصیت و اندیشه های خلیل ملکی، هم ادای دینی است به این اندیشمند تنها، و هم فرصتی است برای یادآوری برخی عقاید او به نسلی که با فاصله از رویدادهای تاریخی، اینک دوستدار شناخت منصفانه تاریخ معاصر ایران است. (۱)

* * *

مهم ترین ویژگی های خلیل ملکی عبارت بودند از: استقلال اندیشه، عقلانیت، ایراندوستی، اعتدال، واقع بینی، اصلاح طلبی، ادب سیاسی، فرهنگ بحث و گفتگو، شجاعت و شرافت اخلاقی، و این ها، در «جامعه نوده وار» (Société de Masse) - که توده ها قدرت اندیشیدن ندارند و «رهبر» یا «حزب پیشتاز» به جای آنان فکر می کند و عصبیت و هیجان و عاطفه و احساسات، عقل و اندیشه سالم را مضروب می کند و «سیاست» را - عموماً - با «سیاسی» (حیله و نیرنگ) یکی می دانند- بسیار خطرناک و ناخوشایند بود. هم از این روست که خلیل ملکی در طول زندگی سیاسی خویش نه به «کام» رسید و نه به «نان» زیرا که بقول همراه و هم‌رزم اولیه او، نادر نادریور:

«ما، نان به نرخ خون جگر خوردیم»

زیرا که نرخ روز، ندانستیم»

چنانکه در جای دیگری نیز گفته ام (۲): من در تاریخ معاصر ایران فقط ۲ یا ۳ شخصیت سیاسی را می شناسم که فضل فرهنگی را با فضیلت اخلاقی، با هم داشتند، اول: محمد علی فروغی و بعد: دکتر غلامحسین صدیقی و خلیل ملکی با این تفاوت که بقولی: «پیروزی ملکی پس از مرگش بود». (۳)

جریانی که به همت خلیل ملکی از حزب توده انشعاب کرد - اساساً - یک جریان فرهنگی بود که اعضاء شناخته شده آن عبارت بودند از: فریدون تولّلی، رسول پرویزی، جلال آل احمد، محمد علی خنجی، حسین ملک، ناصر وثوقی، هوشنگ ساعدلو، ابراهیم گلستان، نادر نادریور، احمد آرام، که صادق هدایت نیز - گاه - در مباحثات آنان حضور داشت. این جریان فرهنگی، ابتداء با انتشار هفته نامه «نیروی سوم» و سپس با نشر ماهنامه «علم و زندگی» و بعد: «اندیشه نو» (به سردبیری ناصر وثوقی) به تبلیغ و ترویج دیدگاه های خویش پرداخت، هر چند که در طول زمان، تنها خلیل ملکی بود که در عرصه فعالیت های سیاسی- تئوریک باقی ماند. می توان گفت که «نیروی سوم» از نظر تئوریک، مهم ترین حزب و تنها مکتب فکری مستقل چپ در برابر حزب توده وابسته به شوروی بود.

در کنار کار سیاسی، دغدغه اساسی خلیل ملکی- مانند محمدعلی فروغی- فرهنگسازی و مهندسی اجتماعی بود، هم از این روست که خلیل ملکی را - ابتداء - باید فرهنگساز و نظریه پرداز نامید تا یک

سیاستمدار. خلیل ملکی به سه زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسه تسلط کامل داشت. او دارای حدود ۱۵ ترجمه و تألیف بود که از آن جمله می توان از ترجمه های زیر نام برد:

نقش شخصیت در تاریخ (پلخائف)، قهرمان تاریخ (سیدنی هوک)، انقلاب ناتمام (ایزاک دویچر)، فرهنگ اصطلاحات اجتماعی (توماس سوره)، کتاب سیاه گرسنگی (حوزه دو کاسترو).

از مهم ترین ویژگی های خلیل ملکی، صراحت کلام و عقلانیت سیاسی او بود. ملکی- به قول خود- «ملاحظات خود را بدون پرده پوشی و با صراحتِ خاص» «ترک های آذربایجانی» اعلام می کرد» (نامه ها، ص ۲۳۰). او درباره عقلانیت سیاسی- با طنزی که گویا ناظر بر دکتر محمد مصدق است- می گوید:

«من برای سیاستمدار، همواره عقل سالم بشری - نه راضی کردن همه و نه فریفته بودن نسبت به عوام - را ملاک و معیار دانسته ام». (نامه ها، ص ۳۳۶)

این سخن ملکی، یادآور سخن «کارل پوپر» است که در روایت از سقراط می گوید: «سیاستمدار یا دولتمند باید خردمند باشد. منظور اینست که سیاستمدار باید به نادانی اش آگاه باشد زیرا مسئولیت سنگینی بر عهده دارد. این مسئولیت باید او را به درکِ قاصر بودن فهم وی و بنابراین: به فروتنی رهنمون شود».

آن عقلانیت سیاسی و صراحت گفتار و رفتار، باعث می شد تا خلیل ملکی- بدور از تقیه ها و مصلحت جوئی ها و عوامفریبی های رایج روشنفکران و رهبران سیاسی آن دوران، خطر کند و از مسائلی سخن بگوید که بقول نیما: «آب در خوابگاه مورچگان ریخته بود». با چنان عقلانیت سیاسی و دلیری رفتار بود که او حتی به ملاقات شاه رفت و ...

برخی عقاید و عملکردهای سیاسی خلیل ملکی را مرور می کنیم:

درباره امپریالیسم آمریکا

در نامه ۲۹ دسامبر ۱۹۶۳ :

«... آنچه در کنگره [جامعه سوسیالیست های ایران در اروپا] تصویب شده و از مقاله ای در شماره اول سوسیالیسم ماهانه انتخاب شده که «امپریالیسم آمریکا، دشمن شماره یک ملت هاست» به نظر من شعار پوچ، تهی و خالی از معناست. همین «دشمن شماره یک ملت ها» در ایران با زور و فشار سعی کرد که جبهه ملی [دوم] را جانشین رژیم شاه کند و آنچه در قدرت داشت به شاه فشار آورد. اگر جبهه ملی [دوم] موفق نشد، تقصیر آن «دشمن شماره یک» نبود، آزادی های نسبی اخیر ایران و تغییر و

تحولات در املاک بزرگ [اصلاحات ارضی] همه در تحت فشار «دشمن شماره یک» است. آنها [امپریالیست ها] مدت ها از شاه مایوس شدند، در به در می گشتند تا نیروی جانشینی پیدا کنند. تفرقه و تشتت، مانع این بود که آلترناتیو پیدا شود و جانشین رژیم گردد. اگر منظور [از امپریالیسم] انحصارات نفت و غیر باشد، البته، موضوع دیگری است. آن هم **راهش، فحش دادن نیست**. (نامه ها، ص ۱۶۳-۱۶۴)

درباره روشنفکران و جلال آل احمد

«اخیراً جلال آل احمد کتابی نوشته که پیش از چاپ، من آن را خواندم. او هم عین این اشتباه را [کرده] که «فکر» روشنفکر باید «روشن» باشد، علاوه بر آن، آل احمد تصوّر کرده است که اگر روشنفکر خود را در خدمت فئودال یا بورژوازی و یا استعمار و خلاصه در خدمت هیأت حاکمه قرار داد [دیگر] روشنفکر نیست. باید توجه داشت که قشر روشنفکر طبقه خاصی نیست، روشنفکران - یعنی انتلکنتول ها - در خدمت طبقات مختلف اند. در تمام قرن نوزدهم، بخش بزرگی از روشنفکران و هنرمندان در خدمت بورژوازی بوده اند و هنوز هم هستند ... موضوع روشنفکر بودن مربوط به چگونگی فکر او - که مترقی یا غیر مترقی باشد - نیست. روشنفکر کسی است که با نیروی فکر، کار می کند نه بازو ... من به جلال توضیح دادم که روشنفکران روبهمرفته حالت روان شناسی خاص و مشترک دارند اما ایدئولوژی مشترک ندارند. او [آل احمد] در توضیح [تعریف] روشنفکر دچار مشکلات عجیبی شده بود ...» (نامه ها، صص ۳۰۸-۳۰۹)

«... **غرب زدگی** آل احمد یک سوءتفاهم عجیبی راه انداخته که گویا غرب، یکپارچه است و جنبه طبقاتی ندارد و هر چه در غرب می گذرد بیماری مربوط به سرمایه داری و امپریالیسم است و از هر آنچه غربی است باید احتراز داشت» (نامه ها، ص ۴۵۰)

از دکتر مصدّق، بُت نسازید!

در نامه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۶ خطاب به دکتر امیر پیشداد (یکی از رهبران جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا):

«انتقادی که دارم مربوط به این است که از **دکتر مصدّق بُتی ساخته می شود و اشتباهات اساسی او را به احزاب نسبت می دهید** که گویا - بمناسبت ضعف ایدئولوژیک احزاب طرفدار جبهه ملی بوده که مصدّق موقّق نشده است. البته موضوع، مفصل است و در این جا نمی توان [آن را به تفصیل] طرح کرد. بطور خلاصه و در حقیقت [این نامه] اعلام عقیده و تذکّر بعضی از واقعیّات [است]:

۱- دکتر مصدق به احزاب عقیده نداشت و حتی خود را مافوق جبهه ملی و احزاب اعلام کرده بود و موقع انتخابات [دوره هفدهم مجلس شورای ملی] موجب شد، که جبهه ملی بکلی تعطیل گردید، و پس از آن، من اصطلاح «نهضت ملی» را جانشین «جبهه ملی» - که دیگر نبود - کردم. در مجلس [هفدهم] نیز دیگر فراکسیون جبهه ملی نبود، بلکه فراکسیون نهضت ملی بود. با وجود تذکرات مستمر و دائمی من، [مصدق] به حزب و حزب بزرگ عقیده نداشت. فقط بعد از [حوادث] ۹ اسفند توانستم او را متقاعد کنم، اما متأسفانه به مناسبات دیگر، کار از کار گذشته بود.

۲- صحیح است که حزب استالینی توده، کارشکنی می کرد، اما صحیح تر، اصطلاحی است که عامه مردم آن را اختراع کردند: «توده نفتی» - یعنی ترکیب سیاست انگلیس و حزب توده - کارشکنی می کرد، و این ضعف ایدئولوژیک ما نبود که موجب شکست شد، ضعف ایدئولوژیک دکتر مصدق و تمام رهبران نهضت ملی بود که از کارشکنی های حزب توده - نفتی سر درنیاوردند و آلت دست انگلیس ها گردیدند و ما را - که از کارشکنی های حزب توده پرده برمی داشتیم - اغلب تخطئه کردند.

۲- ۲۸ مرداد [۳۲] اجتناب پذیر بود. عدم آگاهی رهبری [مصدق] موجب شکست شد. این موضوعی نیست که پس از گذشت زمان گفته باشیم. در آن زمان هم، شرایط و عوامل شکست را برشمردیم و هم عوامل پیروزی را پیشنهاد کردیم. اسناد و مدارک و شواهد، زیاد هست که حزب زحمتکشان (نیروی سوم) عوامل پیروزی را برشمرد و پیشنهاد کرده، هم در روزنامه [نیروی سوم] و هم بیشتر بطور شفاهی به خود دکتر مصدق اعلام کردیم. اما ضعف ایدئولوژیک او و عدم آشنایی او بر سیاست جهانی روز، موجب شکست گردید. (نامه ها، ص ۴۱۴-۴۱۵).

درباره جبهه ملی

«... جبهه ملی [دوم] به فرض رسیدن به قدرت، چه کار خواهد کرد؟ یکی از اعضاء شورای مرکزی جبهه ملی [دوم] به من گفت: این هیأت حاکمه، احمق است، اگر حکومت را خودشان به دست ما بسپارند، در مدت دو روز، اختلاف و نفاق را به جایی می رسانیم که ناچار از بین می رویم» «رهبران جبهه ملی [دوم] حتی در سطح قرن نوزدهم نیز نیستند». (نامه ها، ص ۱۲۲ و ۱۲۵)

* * *

زیر نویس ها:

* **بروتوس** سیاستمدار رومی و از نزدیکان قیصر (ژول سزار) که در توطئه قتل او شرکت کرد و از پشت به او خنجر زد، وقتی قیصر او را در میان قاتلان خود دید از دفاع دست برداشت و فریاد کرد: "**تو هم، پسرم؟!!**"

۱- این بخش، خلاصه ای از عقاید خلیل ملکی است که - عموماً - از نامه های وی استخراج شده است، در متن کتاب (دکترمحمد مصدق؛ آسیب شناسی یک شکست) با مراجعه به مقالات و خاطرات سیاسی خلیل ملکی، از عقاید و اندیشه های وی، بیشتر سخن گفته ایم.

۲- برخی منظره ها، ص ۵۷

۳- نامه های خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۲.

بخش دوازدهم:



از راست صادق هدایت، بزرگ علوی، عبدالحسین نوشین و بانو لرتا (همسر نوشین)، اطراف تهران

* **خلیل ملکی و عبدالحسین نوشین، پروردهء جنبش مشروطیت و بالیدهء تجدّد نوپای ایران بودند.**

* **خلیل ملکی با شهامت و جسارت استثنائی، ضمن تأیید اصلاحات اجتماعی شاه، دعوت شاه را برای ملاقات و گفتگو پذیرفته بود.**

گاهی فکر می کنم که چه جان هائی! چه جان های شیفته و شیدائی در حریق حزب توده سوختند و خاکستر شدند! مرتضی کیوان، عبدالحسین نوشین، لورتا، خلیل ملکی و بسیاری دیگر ... پس طبیعی

است که در شرح حال و زندگی آنان بتوان سخن ابوالفضل بیهقی را بیاد آورد و: «**قلم را، لَختی بر وی بگریانم**». (۱).

خلیل ملکی و عبدالحسین نوشین پرورده جنبش مشروطیت و بالیده تجدّد نوپای ایران بودند، از این رو، پائی در فرهنگ کهنسال ایران و پای دیگری در عرصه فرهنگ مدرن اروپا داشتند. مؤلفه های دیگری نیز - البته - سرشت و سرنوشت مشترک خلیل ملکی و عبدالحسین نوشین را رَقم زده بودند. از جمله: هر دو در کودکی پدر را از دست داده بودند. هر دو جزو نخستین گروه محصلینی بودند که توسط رضاشاه به اروپا اعزام شده بودند (خلیل ملکی برای تحصیل علم به آلمان رفت و عبدالحسین نوشین برای هنر تئاتر به فرانسه). هر دو با اندیشه و آرمانی انسانی به حزب توده پیوستند و به عنوان «اصلاح طلبان» کوشیدند تا رهبری حزب توده را از فساد و وابستگی و اطاعت کورکورانه برهانند، هر دو، روابط صمیمانه ای با صادق هدایت داشتند، هر دو از نجابت و فضیلت اخلاقی خاصی برخوردار بودند، هر دو پایه گذار مکتب نویی در ایران بودند؛ نوشین، پایه گذار تئاتر مدرن ایران (۲) و خلیل ملکی، پایه گذار اندیشه سیاسی مستقل، ملّی و مدرن (۳). هر دو، نسلی از هنرمندان و نویسندگان برجسته را پرورش دادند؛ نوشین (به همراه همسرش لورتا هایراپتیان)، هنرمندانی مانند محمد علی جعفری، عزّت الله انتظامی، نصرت کریمی، توران مهرزاد، مهین و مصطفی اسکویی، ایرن و محمد عاصمی را پرورش داد*، و خلیل ملکی، نویسندگانی چون محمد علی همایون کاتوزیان، داریوش آشوری و هوشنگ وزیری را ...، هر دو با وجود غنای فرهنگی، در سراسر زندگی خویش در تنگدستی و فقر زیستند، و سرانجام: هر دو به گونه ای متفاوت - در حریق حزب توده سوختند؛ عبدالحسین نوشین؛ در غربت غریب مهاجرت (در تنهائی بیمارستانی در مسکو)، و خلیل ملکی؛ در طوفان تهمت های حزب توده، در عزّت و انزوای وطن:

« کاشفان فروتن شوکران

جویندگان شادی

در مجری آتشفشان ها ...

در برابر تُندر می ایستند

خانه را روشن می کنند

و می میرند...». (۴)

* * *



خلیل ملکی

نامه خلیل ملکی به عبدالحسین نوشین:

این نامه چند ماه پس از انشعابِ دی ماه ۱۳۲۶ از حزب توده، (اوایل سال ۱۳۲۷) نوشته شده است. عبدالحسین نوشین که از دوستان نزدیک صادق هدایت بود با جمعی دیگر از روشنفکرانِ حزب توده به دیدن خلیل ملکی می رفتند و به او اصرار می کردند تا به حزب توده بپیوندد و برای اصلاح راه و روش و رهبری آن حزب، آنان را یاری دهد. ملکی به دلیل رفتارهایی که از برخی رفقاییش (که اکنون در دستگاه رهبری حزب توده بودند) در زندان «پنجاه و سه نفر» دیده بود، از این کار اکراه داشت. اما بالاخره یک عامل عاطفی در ارتباط با نوشین سبب شد که پیشنهاد او و دوستانش را بپذیرد و در حزب توده به آنان بپیوندد. بقولی (۵): روزی که خلیل ملکی برای دیدار نوشین به خانه اش رفته بود، دید که در آن اطاقک کوچک و محقر چگونه لورتا، همسر نوشین، سعی می کرد تا کودک شیرخوارشان را آرام کند. تأثیر عاطفی دیدن این منظره سبب شد تا ملکی دعوت نوشین و دیگران را جهت پیوستن به حزب توده بپذیرد.

در حزب توده، عبدالحسین نوشین از اعضاء مهم و فعالِ جناح اصلاح طلب و از جمله دوستان نزدیک و صمیمی ملکی بود. نوشین که مانند بعضی دیگر از اصلاح طلبان، انشعاب را صلاح نمی دانست با رضایت ملکی و دیگر انشعابیون، درحزب توده ماند، اما فشار رهبری حزب برای محکوم کردن انشعاب و شخص ملکی، نوشین را نیز ناگزیر کرد تا علیرغم میل خود، با آنان همساز شود و اعلامیهء شدید و افتراءآمیز حزب توده علیه خلیل ملکی را امضا کند.

نامه ملکی به نوشین، اندوه و افسردگی یک اندیشمند معتقد به اخلاق را دربارهء عمل ناروای یک دوست عزیز و هنرمند برجسته عیان می کند و در عین حال، صفای باطن، ادب و عاطفهء سرشار خلیل ملکی را آشکار می سازد:

دوست عزیز آقای نوشین!

چند ساعت پس از نصف شب است که این سطور را برای شما می نویسم. خیلی دلم برای شما تنگ شده است، ولی ملاقات بایک نفر خائن و منحرف برای شما خیلی خوشایند نباید باشد. گاهی خیال می کنم شما را در روی صحنه تئاتر زیارت نمایم، ولی نمی توانم خود را راضی کنم. ایراد من [به شما] نه برای این است که شما امضائی برای تقبیح عملی نموده اید که مسبب حقیقی آن را بیشتر از من می شناسید! برای این نیست که من نمی خواهم و نمی توانم حتی در روی صحنه [تئاتر] شما را ببینم! بلکه تنفر من از دیدن شما به این جهت است که در مقابل این روش بی شرفانه و ناجوانمردانه، سکوت اختیار نمودید. شما که جرأت تقبیح علنی من و خامه ای [و] جواهری و غیره را داشتید، ولی جرأت تقبیح این روش را که خودتان نزدیک تر از من به قبْح آن هستید ندارید. اگر من فعلاً نمی توانم این افتخار را داشته باشم که بازی هنرمندانه شما را روی صحنه تئاتر ببینم، دارای این افتخار هستم که بازی هنرمندانه شما را در صحنه سیاست تماشا می نمایم. اگر من نمی توانم به اندازه یک نفر از هزاران نفر تماشاچی از شما و همکاران هنرمند شما تشویقی به عمل آرم، در عوض یک پیشنهاد مفید دارم:

پس از «ولپن» (۶) شما نقشی را که امروز در صحنه سیاسی بازی می کنید در صحنه تئاتر بازی نمائید و شخصیت سیاسی خودتان را به مردم مجسم سازید؛ بی شک موفقیت بزرگی خواهید داشت. چون من «قریحه» این نوع نویسندگی را ندارم، ممکن است این مشکل و حل آن را به عهده آقای [احسان] طبری، یا رفیق طبری، بگذاریم که رفاقت چهارده ساله خود را با [انور] خامه ای مخصوصاً به حد کمال هنرمندی رسانده است.

در روی صحنه، یک فرد اجتماعی و مبارزی را مجسم نمائید که تا دیروز علیرغم توجه تمام دوستان خود و علیرغم عقل و منطق، هنر و قریحه خود را فدای سیاست، یعنی وکیل شدن برای مجلس، نموده بود، ولی امروز - به عکس - تمام عقاید سیاسی و اجتماعی خود را به تمام معنی کلمه، فدای قریحه و هنر، یعنی فدای نتیجه حاصل از هنر، یعنی «پول» نموده است، همان پولی که شما هنرمندانه بارها آن را در صحنه [تئاتر] معرفی نموده اید، که با آن می توان وجدان اخلاقی ترین مردم را خرید!

با پول می توان شجاعت اخلاقی انسان را خرید، البته تصدیق خواهید فرمود که این نوع خریداری لازم نیست همیشه مستقیم باشد؛ غیرمستقیم هم، از لحاظ اخلاقی همان اثر و نتیجه را دارد (۷).

اگر یک فرد مبارز هنرمندی برای رواج بازار تجارت هنرمندانه خود، و یا از ترس کساد بازار خود، اجازه دهد که به نام او - و یا [با] سوءاستفاده ضمنی از نام و شخصیت او - قبیح ترین مردم، شریف ترین افراد را خیانتکار و منحرف و عامل امپریالیسم و همردیف تروتسکی و غیره جلوه دهند، و او ساکت و آرام بنشیند که اسم او نیز به عنوان عضو هیئت اجرائیه در این اتهامات به عنوان اکثریت نام و تمام [هیئت اجرائیه موقت حزب توده] مورد سوءاستفاده قرار بگیرد، اسم این را چه می توان گذارد؟

آری دوست عزیزم ... نشان دادن شخصیت یک همچو فرد «بی شخصیتی» در صحنه امروز بیشتر از هر روز برای جامعه ایران مفید و مؤثر است. **من خوب متوجه این بی شخصیتی با شخصیت ترین افراد جامعه روشنفکران هستم و لزوم مبارزه با این بی شخصیتی را بخوبی درک می نمایم.** شما این مبارزه را از صحنه [تئاتر] شروع کنید، و از خودتان نیز شروع نمایید.

اگر من جرأت صراحت لهجه گستاخانه را پیدا کرده ام، البته تعجب نخواهید نمود. شما که لاف در روی صحنه [تئاتر، نقش] «حادثه جو» را بازی نموده اید، متوجه هستید که من امروز با حادثه ای روبرو شده ام که هر نوع صراحت لهجه گستاخانه ای را توجیه می نماید. شما خوب متوجه هستید در این پیس [نمایشنامه] سیاسی که امروز در نهضت توده ای ایران به قلم آقای طبری نوشته می شود، و به کارگردانی ایشان و شرکت دکتر یزدی ها و دکتر کشاورزها و قاسمی ها و عمه مظفر فیروزها و شوهر او (۸)، و متأسفانه با شرکت خود شما بازی می شود، نقش خیانتکار به من و خامه ای و جواهری و سایر افراد شرافتمند تحمیل شده است.

خوب متوجه هستید که در این بازی تراژیک و کمیک، نقش لنین و استالین و غیره را دکتر یزدی و دکتر کشاورز و عمه فیروز مظفر و شوهرش بازی کرده، و نقش خیانتکاران را خامه ای و جواهری بازی می نمایند!

دوست عزیزم آقای نوشین! گویا فراموش نموده اید این انحرافات خیانتکارانه که به من نسبت داده می شود تاریخش، به عکس آنچه ادعا شده، از موقع انتشار کتاب «چه باید کرد؟» [اثر ابریم اسحق، اردیبهشت ۱۳۲۵] نمی باشد. خیلی زودتر از آن شروع شده. البته فراموش نکرده اید - و اگر اشتغالات کسبی باعث فراموشی شده باشد، با کمی تأمل تصدیق خواهید نمود - که طبری و قاسمی و کیانوری و شما بودید که این فکر امروزی را که من تعقیب می نمایم، در من تزریق نمودید. گویا فراموش نکرده باشید که من پس از شناختن افراد «اپورتونیست» در گوشه خانه خود منزوی شده بودم (۹). وقتی شما از طبری تعریف و تمجید [کردید] و مرا به تبعیت از فکر خودتان تشویق نمودید، من ضعف ها و خودخواهی های او را که در زندان دیده بودم برای شما تعریف کردم. شما خوب می دانید که فکر امروزی من عیناً همان فکر مشترکی است که من و شما و طبری و قاسمی و کیانوری آن روز تعقیب می نمودیم، و گویا تنها من و خامه ای، از آن عده، امروز نسبت به آن افکار شریف و عالی وفادار مانده ایم، و طبری و قاسمی و شوهر مریم [کیانوری] درست در عکس آن جهت حرکت می نمایند، و شما هم نقش «لش» [یعنی: رُل نعلش] را بازی می نمایید.



صادق هدایت و عبدالحسین نوشین، تهران، ۱۳۲۶

اگر [هم] کسب و تجارت شما را خیلی فراموشکار نموده باشد، حتماً فراموش ننموده اید که علاوه بر اشخاص نامبرده، یک شخص ساکت و آرام نیز در اغلب جلسات ما حضور داشت، شخصی که نطق خوبی نیست ولی متفکر و قضاوت کننده خوبی است، و من و شما هر دو نسبت به او احترام و ارزش قائل هستیم. آری ... اگر خاطرات آن روز را فراموش کرده اید، و اگر جرأت دارید، خواهش می کنم این سطور را برای صادق هدایت بخوانید. او فراموشکاری شما را جبران خواهد نمود! (۱۰)

من پس از نوشتن این مراسله، حس می کنم که تمام نفرت من از شما تبدیل به محبت و صمیمیت همیشگی گردیده و حس می کنم که در یکی از شب های هفته می توانم شما را در روی صحنه [تئاتر] ببینم و مانند گذشته، سعی می کنم در صف اول نشسته و از نزدیک به روی شما تماشا نمایم. من بدون شرمساری و با وجدان راحت به روی شما نگاه خواهم کرد، زیرا با نوشتن این سطور، دیگر هیچ اثری از نفرت و تحقیر در فکر من باقی نمانده، و ارزش و احترام همیشگی خود را نسبت به شما بازیافته ام. من در عالم دوستی موظف بودم به تکلیف خود عمل کنم، و افکار خود را درباره شما به خود شما بنویسم تا بتوانم استراحت نمایم.

دوست صمیمی شما

درباره اصلاحات اجتماعی شاه

خلیل ملکی بخاطر واقع بینی و خصلت اصلاح طلبی خود، بحث و مذاکره و گفتگو را بهترین شیوه برای حل مسائل و مشکلات سیاسی می دانست و لذا، در عصری که بسیاری از رهبران سیاسی و روشنفکران ایران، مبارزه مسلحانه را «تنها ره رهایی» می دانستند، ملکی تأکید می کرد: «ما تئوری مبارزه»

[قهرآمیز] را بطور کورکورانه و جامد در شرایط و اوضاع و احوال خاصّ جامعه ایران، قابل انطباق نمی دانیم. (خاطرات، ص ۳۵۸) با این واقع بینی و خصلت اصلاح طلبی بود که خلیل ملکی درباره اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه معتقد بود:

« هر چند که بارها نوشته ام، باز تکرار می کنم که تئوری اجتماعی شاه ایران راجع به تحوّل، مترقی است، هر چند کافی نیست. اگر مجریان و طراحان برنامه تحوّل، ایمان به آن ندارند، مسئله ای است جداگانه. بخصوص ملی کردن آب، همواره یکی از هدف های ما بوده است». (نامه ها، ص ۴۱۴).

دیدار ملکی باشاه

چنانکه دیدیم، خلیل ملکی معتقد بود که «رهبری واقع بین، در هدف و ایدئولوژی نباید سازشکار باشد، اما در سیاست روز، «سازشکاری» برای رسیدن به قسمتی از هدف های اعلام شده نه تنها مجاز، بلکه ضروری است...»

با چنان درک مدرن و واقع بینانه از سیاست بود که در سال ۱۳۳۹ خلیل ملکی دعوت شاه را برای دیدار و گفتگو پذیرفت و بسان یک متفکر آزاده و مستقل، کوشید تا نظرات و پیشنهادات خویش را به شاه ارائه دهد:

- «... اگر اعلیحضرت انتظار دارند من هم مانند درباریان هر چه را فرمودید تأیید کنم، مسئله دیگریست، اما اگر اعلیحضرت مایل هستند از واقعیات موجود اجتماعی - آن طور که هست نه آن طور که مورد پسند است - اطلاع حاصل کنند، آنچه که من عرض می کنم صحیح است...» این را انصاف می دهم که در تمام مواردی که من مقاومت کردم و توضیح دادم بالاخره [شاه] قانع شدند! درباره رفراندوم و دکتر صدیقی و دفاع من از ایشان، قریب یک ساعت بحث شد و متقاعد شدند که صلاح شخص ایشان نیز زیاد کردن شکاف ناشی از ۲۸ مرداد نیست بلکه پُر کردن آنست. بالاخره ایشان سفارشی را به توسط من به سران جبهه ملی دادند. او [شاه] می گفت: برای من چه فرق می کند که عمرو یا زید باشد، من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم صالح ها و سنجابی ها را می خواهند، من حرفی ندارم. او [شاه] می گفت: من از آنها فقط دو اطمینان می خواهم. اولاً وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند؛ ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفت: البته مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن است. او تأکید کرد در صورتی که این دو مطلب روشن بشود برای من صالح ها یا دیگران فرق ندارند.»

خلیل ملکی سپس از موضع رهبران جبههء ملّی می نویسد که یادآور موضع گیری های این رهبران در آستانهء انقلاب ۵۷ است:

«من این مطلب را به آقایان [جبههء ملّی] اطلاع دادم، ولی در آن روزها بازار منفی بافی مطلق رواج داشت و رهبران نهضت، مانند موارد گذشته، حتی عوام فریب هم نبودند بلکه فریفتهء تمام و کمال عوام بودند. متأسفانه سران جبههء ملّی، در عمل، نشان دادند که مردانی نیستند که در جریان های سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع شناسی از فرصت ها استفاده کنند. آنها نشان دادند که هدفشان محبوب القلوب بودن صرف است نه اقدام و خدمت اجتماعی که محبوبیت تاریخی بیاورد. آنان در سنگر راحت منفی بافی موضع گرفتند.

در آن زمان که هیأت حاکمه سخت متزلزل بود و همه گونه امتیاز را به نفع نهضت ملّی می شد گرفت، اعلام کردن دو کلمه دربارهء قانون اساسی و حزب توده می توانست وضع نهضت را از جنبهء داخلی و خارجی مشخص و روشن سازد. ولی رهبران این دو موضوع را مسکوت گذاردند تا آن که سرانجام خود تبدیل به مدافع قانون اساسی و سلطنت مشروطه گشتند و به مناسبت تهمت هائی که از طرف سازمان امنیت به آنان زده می شد مجبور شدند بارها بر علیه حزب توده و رادیوهای وابسته به شوروی اعلامیه بدهند. حال آنکه اگر از اول وضع را روشن کرده بودند مجبور به چنین دنباله روی هائی نمی شدند. بهر صورت اگر درست عمل شده بود، ممکن بود جبههء ملّی به جای دکتر امینی روی کار بیاید ولی چنین نشد. در دورهء حکومت دکتر امینی نیز فرصت نوع دیگری وجود داشت و میان هیأت حاکمه شکاف افتاده بود و به آسانی می شد پس از امینی حکومت ملّی تشکیل داد، اما رهبران جبهه با اشتباه کاری های حیرت انگیز این فرصت را نیز از دست دادند ...» (نامه ها، صص ۷۷، ۷۹).

* * *

زیرنویس ها:

۱- تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیّاص، ص ۷۹۵.



از راست پرتو علوی (نفر اول)، بانو لرتا (نفر سوم)، صادق هدایت (نفر پنجم)، تهران

۲- در این باره نگاه کنید به: مقاله مختصر اما جامع هوشنگ اتحاد: پژوهشگران معاصر ایران (صادق هدایت)، صص ۶۰۸-۶۲۳. درباره لورتا هاپرپتیان (همسر نوشین) و نقش خلاق او در تئاتر نوین ایران، متأسفانه، تحقیق مستقلی در دست نیست. لورتا در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در تهران چشم به جهان گشود. او اولین زنی است که با وجود محدودیت‌های اجتماعی آن زمان بطور حرفه‌ای پا به صحنه تئاتر گذاشت. او - به همراه عبدالحسین نوشین - در نمایشنامه‌های مشهوری مانند: توپاز (مارسل پانیول)، وُلپن (جانسون)، پرنده‌آبی (مترلینگ)، اتللو (شکسپیر) رُزماری (برکلی)، در اعماق (گورکی)، اوژنی گراندیه (بالزاک) و ... شرکت داشت.



از راست صادق هدایت، بزرگ علوی، مسعود فرزاد، بانو لرتا، یکی از دوستان و پرتو علوی، تهران

در ۱۳ مهرماه ۱۳۱۳ (در زمان رضاشاه) به هنگام برگزاری کنگره «هزاره فردوسی»، سه تابلو (بر اساس داستان‌های «رودابه و زال»، «رستم و قباد» و «رستم و تهمینه») به کارگردانی نوشین و بازی هنرمندانه لورتا به صحنه رفت که مورد توجه و تشویق خاورشناسان قرار گرفت بطوریکه موفق به دریافت مدال مخصوص جشنواره شدند.

اهمیت حضور و نقش خلاق لورتا در عرصه هنر تئاتر ایران چنان بود که احمد شاملو - به سال ۱۳۲۹ - شعر معروف «تئاتر» را به لورتا تقدیم کرد. لورتا پس از بازگشت از مهاجرت جانکاه شوروی به ایران، در چند فیلم مهم، نقش آفرین بود که عبارت بودند از: شب اعدام (داود ملّاپور)، معرکه (روبیگ زادوریان)، باشرف‌ها (قدرت الله بزرگی) و اسرار گنج درّه جنّی (ابراهیم گلستان).

لورتا به زبان‌های ارمنی، روسی و فرانسه تسلط داشت و با زبان آلمانی نیز آشنا بود. بعد از انقلاب اسلامی، او - بلافاصله - به اتریش مهاجرت کرد و سرانجام در هشتم فروردین ۱۳۷۷ در کنار تنها یادگار عبدالحسین نوشین (کاوه) در شهر وین چشم از جهان فرو بست. (با استفاده از: دانشنامه ایرانیاں ارمنی، به کوشش ژانت. د. لازاریان، صص ۴۳۱ - ۴۳۲ و مقالات کوتاه هوشنگ اتحاد و سُهیل آصفی)

* دکتر محمد عاصمی، همکار و همراه نوشین و لورتا، در گفتگوی بلندی با نگارنده، خاطرات جالبی از فضل و فضیلت های این دو هنرمند برجسته اظهار داشته که بزودی منتشر خواهد شد.

۲- در این باره نگاه کنید به مقدمه مفصل محمد علی همایون کاتوزیان: خاطرات سیاسی خلیل ملکی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.

۴- احمد شاملو، مجموعه اشعار، ج ۲، صص ۱۰۷۲-۱۰۷۳

۵- نامه های خلیل ملکی، مقدمه امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۲۰.

۶- Volpone، قهرمان نمایشنامه ای به همین نام از نویسنده انگلیسی، بن جانسون (B Johnson) با خصلتی رویاه گونه و فریبکار.

۷- گویا در آن زمان، حزب توده به نوشین و همسر هنرمندش لورتا وعده داده بود تا این دو را برای شرکت در مراسمی به چکسلواکی بفرستد. از این گذشته، تبلیغات حزب توده در رونق کار تئاتر سعدی (وابسته به نوشین) بسیار مفید و مؤثر بود.

۸- اشاره به مریم فیروز و همسرش (نورالدین کیانوری) است.

۹- اشاره به اینکه خلیل ملکی در زندان با بسیاری از ضعف ها و فرصت طلبی های رهبران حزب توده آشنا شده بود و لذا پس از آزادی، از آنان کناره گرفته و منزوی شده بود.

۱۰- صادق هدایت هرگز به عضویت حزب توده در نیامد، اما در چند سال اول تشکیل آن حزب، به جناح اصلاح طلب آن متمایل بود، و به همین دلیل بسیاری از جلسات این جناح در اطاقی که او در خانه پدری اش داشت، در حضور خود او (به عنوان ناظر) تشکیل می شد، به این دلیل است که ملکی او را به شهادت می گیرد. (نامه ها ... مقدمه، ص ۲۵).

۱۱- اشاره ملکی به این واقعیت است که در آن زمان، عموم رهبران و روشنفکران ایران، اصلاحات اجتماعی شاه را به ریشخند و مسخره گرفته بودند. مثلاً، وقتی عکس افتتاح سدّ عظیم «دز» (در خوزستان) در نشریات خارجی چاپ شد، بحث بسیاری از رهبران سیاسی در خارج از کشور، این بود که: «این عکس، مونتاز است و ساختن چنین سدّ عظیمی در ایران، دروغ تبلیغاتی رژیم شاه است!». (علی میرفطرس، گفتگوها، ص ۷۱).

بخش سیزدهم:

دکتر صدیقی خطاب به دکتر مصدق:

« شما می خواهید وزیر و دستگاه دولت، نوکر شما باشید! »

* با اطمینان می توان گفت که مصدق از هر نخست وزیر دیگری در تاریخ مشروطیت ایران، اقتدار و قدرت بیشتری داشت.

* چاپ محرمانه ۲۱۲ میلیون تومان اسکناس اضافی توسط دکتر مصدق و ترس از استیضاح نمایندگان، مصدق را وادار به انحلال مجلس کرده بود.

* هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) سه ماه پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ گزارش داد: «در ۶ ماه گذشته، تغییر و دگرگونی شدیدی در پشتیبانی از مصدق میان رهبران سیاسی صورت گرفته است. اکثر عناصر اولیه، جبهه ملی اینک در حال مخالفت آشکار و پنهان با مصدق می باشند».

در آغاز، «سیاست» را «هنر تحقق ممکنات» تعریف کردیم و گفتیم: آنانی که خواسته اند تا در هاله ای از آرمان گرایی، مطلوب خواهی و شهادت طلبی عمل کنند، نه تنها خود، بلکه جامعه ایران را به پرتگاه های بی بازگشت سوق داده اند. در واقع، بسیاری از دولتمردان و سیاستمدارانی که در میان دو سنگ آسیاب قدرت های استعماری انگلیس و روسیه، می زیستند، کوشیدند تا با درک «هنر تحقق ممکنات»، سیاست ورزی کنند و مشکلات جامعه را به پیش بَرند.

دکتر مصدق که رضاشاه و رزم آرا و دیگران را بخاطر چنین سیاستی، «خیانتکار» نامیده بود، اینک خود، در زیر سنگ آسیاب شرایط و در ورطه ای از عصبیت ها و احساسات و عوام پسندی و حفظ «وجاهت ملی»، می کوشید تا راهی به ساحل عافیت بیابد. مصدق که مسئله مالی با شرکت نفت ایران و انگلیس را به یک مسئله سیاسی تبدیل کرده بود، اینک با بُن بست یا شکست در «جنگ خارجی» (مذاکرات نفت)، جنگ داخلی (مبارزه با شاه و مخالفان سیاسی خود) را برجسته کرده بود.

با اطمینان می توان گفت که مصدق از هر نخست وزیر دیگری در تاریخ مشروطیت ایران، اقتدار و قدرت بیشتری داشت و بقول حسین مکی: «اختیاراتی که مصدق داشت، (حتی) چرچیل هم در دوران جنگ جهانی دوم نداشت» (مکی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ متینی، ص ۳۱۰).

با اینحال، بخاطر فقدان «هنر تحققِ ممکنات» یا بقول خلیل ملکی پای بندی به «همه چیز یا هیچ چیز»، مصدق درگیر کارزاری شده بود که همه چیز را از دست می داد. عبارت دیگر: «مصدق درگیر کارزاری شده بود که امکان پیروزی در آن، ناچیز بود.» (فخرالدین عظمی، تجربه مصدق در چشم انداز آینده ایران، صص ۳۰ و ۳۳).



با آغاز حکومت مصدق، کمک های آمریکا به ایران، از ۵۰۰ هزار دلار به ۲۳ میلیون دلار افزایش یافته بود.

چنانکه در گزارشات هندرسون دیدیم: تا ۹ خرداد ۱۳۳۲ (= ۳۰ مه ۱۹۵۳) شاه - هنوز - ادامهء حکومت مصدق را بر هرگونه انتخاب یا انتصاب شخص دیگری به نخست وزیر ترجیح می داد و اساساً بدنبال برکناری مصدق از طریق پارلمان بود. شاه در مذاکره با سفیر آمریکا دربارهء نخست وزیر سرلشگر زاهدی تأکید کرده بود که «زاهدی باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشانده شود نه از راه کودتا»، هندرسون در ادامهء گزارش خود تأکید کرده بود که «اگر زاهدی با یک کودتا بر سر کار آید، شاه در حمایت از او دو دل خواهد بود.»

علاوه بر این، درهمین دیدار با شاه است که هندرسون - برای نخستین بار - از «تصمیمات آیندهء دولت آمریکا» (برای تغییر دولت مصدق) پرده بر می دارد:

«اعلام نظر شما (شاه) درباره سرلشگر زاهدی برای دولت آمریکا لازم و ضروری است، زیرا به تصمیماتی که باید گرفته شود مربوط است» (گزارش ۳۰ مه ۱۹۵۳ = ۹ خرداد ۱۳۳۲، تلگراف شماره 788.11/5-3053)

این دیدار - دقیقاً - ۱۰ روز پس از ارائه نامه و برنامه سرلشگر زاهدی به هندرسون بود که طی آن، زاهدی ضمن اعلام آمادگی خود برای پست نخست وزیری، تأکید کرده بود که «چنانچه دولت آمریکا در اجرای این برنامه اصلاحات به وی اعتماد ندارد، او حاضر است که با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند، همکاری کند و وی را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد و از کوشش های خود برای رسیدن به نخست وزیری، منصرف گردد.» (گزارش ۲۰ مه ۱۹۵۳ = ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲).

ربودن و قتل سرلشگر افشارتوس (رئیس شهربانی هوادار دکتر مصدق) و شکنجه دستگیرشدگان جهت اعتراف به مشارکت دکتر بقائی در قتل وی، اقدام مصدق برای سلب مصونیت پارلمانی از دکتر بقائی و سپس استیضاح دکتر مصدق در مجلس توسط علی زهری (درباره شکنجه و زجر و آزار متهمان به قتل افشارتوس) فضای سیاسی و پارلمانی ایران را آشفته تر ساخت. در این میان احضار سرلشگر زاهدی و تحصن وی در مجلس شورای ملی، زاهدی را به مرکز توجه مخالفان سیاسی مصدق تبدیل کرد بطوری که با استقبال و پذیرائی نمایندگان مجلس از زاهدی، روز به روز افراد و اعضاء مهم جبهه ملی بیشتر از مصدق فاصله گرفته و به صف مخالفان وی پیوستند آنچنانکه بزرگترین متحد سیاسی دکتر مصدق (آیت الله کاشانی) در ۱۵ تیر ماه ۱۳۳۲ در اعلامیه شدیدالحنی، دکتر مصدق را «صیاد آزادی ایران» و «یاغی طاغی» خواند که «در کشور مشروطه ایران، به خیال خداوندگاری افتاده است» (مؤحد، ج ۲، صص ۷۴۴-۷۴۵ و ۷۵۹).

هندرسون در گزارش ۸ مه ۱۹۵۳ = ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۲ می نویسد:

«... این حقیقت که سرلشگر زاهدی - بهنگام تحصن در مجلس - مورد استقبال دوستانه نمایندگان مجلس قرار گرفته، نشان دهنده کاهش نفوذ و اعتبار دکتر مصدق در مجلس است. در ۶ ماه گذشته، تغییر و دگرگونی شدیدی در پشتیبانی از مصدق میان رهبران سیاسی صورت گرفته است. اکثر عناصر اولیه جبهه ملی اینک در حال مخالفت آشکار و پنهان با مصدق می باشند ... نشانه ها حاکی از برخورد میان مصدق و حزب ایران (یکی از آخرین سازمان های تشکیل دهنده جبهه ملی) است. به نظر می رسد که بیشترین اتکای مصدق، به نیروهای امنیتی و انتظامی است که او - خود به من گفته - اعتمادی به آنان ندارد» (هندرسون، ۸ مه ۱۹۵۳، شماره تلگراف 788.00/5-853).

اندیشه، انحلال مجلس

دکتر مصدق در خاطرات خود می نویسد که دو چیز او را به انحلال مجلس واداشت، اول: انتخاب مکی به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس از سوی مجلس.

دوم: نمایندگان موافقی که در صدد بودند تا علیه دولت رأی دهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود، استعفا دهد و اگر نداد، [دولت را] استیضاح کنند. (خاطرات، ص ۲۵۴)

مصدق در این مدت که از عواید نفت خبری نبود و مخارج دستگاه نفت هم سربار هزینه های دیگر دولت بود، امور کشور را با چاپ **مجرمانه سیصد و دوازده میلیون تومان اسکناس اضافی** اداره کرده بود و از آن می ترسید که مکی - بعد از حضور در جلسات هیئت نظارت و دسترسی به اسناد و مدارک - پرده از آن راز بردارد. افشاگری مکی - البته - به افزایش نرخ تورم در قیمت ها می انجامید و ناراحتی و نارضایتی حاصل از مضیقه اقتصادی را دامن می زد. مکی در ۶ مرداد ۳۲ گفت:

« بطوری که شنیده ام و در بعضی از جراید هم منتشر شده است، آقای نخست وزیر از انتخاب این جانب به سمت نظارت بانک ملی خیلی عصبانی هستند. علت عصبانیت ایشان خیلی واضح است، زیرا از دو حال خارج نیست، یا دولت اسکناس اضافی منتشر کرده یا نکرده است. اگر منتشر کرده باشد بیم آن دارد که اگر من از آن مسئله خبردار شوم، ملت ایران را در جریان خواهم گذاشت. پس لابد فعل و انفعالی صورت گرفته که دولت از انتخاب من تا این حد نگران است.» (روزنامهء اطلاعات، ۶ مرداد ۳۲، به نقل از موحد، ج ۲، ص ۷۶۱)

مکی در نامه ای به دکتر نصیری - مدیر کل بانک ملی ایران که رونوشت آن را به رئیس دیوان عالی کشور و دادستان تهران فرستاد - تأکید کرد که «از نظر اجرای قانون، هر نوع فعل و انفعالی در نشر اسکناس و همچنین هر نوع فعل و انفعالی در پشتوانه اسکناس به عمل آید باید با نظارت کامل این جانب باشد».

محمدعلی موحد نیز می نویسد: ملاحظهء دیگری که مصدق را به فکر انحلال مجلس انداخت این بود که **دولت به قطع و یقین، موقعیت خود را در میان نمایندگان از دست داده بود.** مصدق به خوبی می دانست که در میان ۸۰ نفر نمایندگان مجلس، هواداران واقعی او یعنی اعضای فراکسیون نهضت ملی، در اقلیت بودند. دیگران، یا رسماً و علناً با او مخالفت می کردند و یا اگر به ظاهر خود را مستقل و بی طرف وانمود می کردند در درون با او خوش نبودند ... **مصدق مطمئن بود که اگر کار استیضاح به جوابگوئی دولت و درخواست رأی اعتماد می انجامید، با رأی منفی اکثریت مجلس مواجه می شد.**

از یادداشت های مهندس حسینی (یار وفادار مصدق) بر می آید که در داخل اردوی هواداران مصدق نیز تفرقه و تشنّت حکمفرما بود. بنا به نوشتهء مورخ ۱۳ تیرماه وی، وکلای نهضت [جبههء ملی] با دکتر غلامحسین صدیقی - وزیر کشور - درافتاده بودند و صدیقی - در حضور خود مصدق گفته بود:

- «شما می خواهید وزیر و دستگاه دولت، نوکر شما باشد!»

مهندس حسینی در همین ایام از شیوع احساس عدم رضایت در میان وکلای طرفدار دولت [مصدق] سخن می گوید. (موحد، ج ۲، ص ۷۶۱-۷۶۲).

* * *

همچنانکه پیشتر اشاره کردیم: در حکومت های پوپولیستی، قانونی شدن اراده عمومی و «مصلحت ملی»، قانونی می گردد و تحقق خواست ها و تمایلات «پیشوا» به هدف اصلی جنبش بدل می شود. از نظر «پیشوا»، جوهر جنبش او در نصّ قوانین موضوعه (خصوصاً قانون اساسی) نیست بلکه در درک و تفسیری است که «پیشوا» می تواند از قوانین داشته باشد. بهمین جهت، او در موارد اساسی، به «روح قانون» و «مصلحت اجتماعی» (که در واقع، روح و مصلحت خود او است) استناد می کند و حضور هیجانی «توده مردم» را ملاک درستی عمل و «قوه تمییز و تشخیص مردم» می داند.

کسب اختیارات فوق العاده ۶ ماهه و سپس یکساله، تحقیر و تهدید نمایندگان مجلس، بی توجهی به اراده و افکار اعضاء هیأت دولت و تنزل مقام و منزلت آنان تا حد «دفتردار»، انحلال مجلس و سپس بی توجهی به فرمان عزل خود توسط شاه و تفسیر شخصی مصدق از «روح قانون اساسی»، نمونه ای از عملکردهای یک «پیشوا» در نظام های اقتدارگرا (autoritaire) است.

محمد علی موحد، با علاقه و احترام عمیق نسبت به دکتر مصدق، مُنصفانه می نویسد:

«انحلال مجلس - البته - به موجب تفسیر اصل ۴۸ قانون اساسی در اختیار شاه بود، اما مصدق نمی خواست آن تفسیر را به رسمیت بشناسد و حاضر نبود چنین تقاضائی را از شاه بکند و می دانست که در صورت تقاضا هم، شاه آن را نخواهد پذیرفت. بنابراین، تنها راه انحلال مجلس، توسل به فراندوم بود، اما فراندوم در ایران سابقه نداشت و برخی از اعضاء فراکسیون نهضت ملی آن را نمی پسندیدند. مهندس حسینی در یادداشت مورخ ۱۹ تیرماه [۳۲] از پارسا و مُعظمی و رضوی و سنجابی نام می برد که با فراندوم (برای انحلال مجلس) مخالف بودند و در ۲۰ تیرماه، یادداشت می کند که خود، همراه نقوی نزد مصدق رفته و او را از فراندوم برای تعطیل مجلس برحذر داشته است» (موحد، ج ۲، صص ۷۶۲-۷۶۳).

دکتر سنجابی در این باره می گوید:

«پس از انتخاب مکی به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس، نزد مصدق رفتم و او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم. [مصدق] به من گفت: آقا! ما باید این مجلس را ببندیم ... این مجلس مخالف ماست و نمی گذارد که ما کار بکنیم، ما باید مجلس را با رأی عامه ببندیم ... بنده (سنجابی) گفتم:

جناب دکترا! من با این نظر شما مخالف هستم، شما امروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید ... من با بستن مجلس مخالفم و دلایلم را هم مفصلاً خدمت تان عرض می کنم ... افکار عمومی را شما دارید ولی **افکار عمومی امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد**. این افکار عمومی، زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است: اختلافات در میان ما افتاده، دو سال بیشتر است که مسئله نفت حل نشده، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده، توده ای ها نیرو و قدرت گرفته اند، **همه این ها باعث تشویش مردم شده است** ... شما (اگر) مجلس را ببینید، در غیاب آن، ممکن است با دو وضع مواجه شوید: یکی اینکه **فرمان عزل شما از طرف شاه صادر شود**، دیگر اینکه با یک کودتا مواجه شوید، آن وقت چه می کنید؟ (مصدق) گفت: شاه فرمان عزل مرا نمی تواند بدهد و **بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمی کنیم**، اما امکان کودتا؛ قدرت حکومت در دست ماست و خودمان از آن جلوگیری می کنیم ...» (متینی، صص ۲۵۳-۲۵۴، به نقل از: سنجابی، صص ۱۳۴-۱۳۶).

مصدق در پاسخ مخالفت دکتر سنجابی با بستن مجلس به وی گفت:

- « **معلوم می شود که جناب عالی امروز صبح، چرس کشیده اید!** »

دکتر صدیقی (وزیر کشور مصدق) نیز درباره غیرقانونی بودن فراندوم گفت:

«گره کردم و به او (مصدق) گفتم: هر چه شما بگوئید ما اجرا می کنیم، اما فراندوم (برای انحلال مجلس) کار درستی نیست.» (متینی، صص ۲۵۲-۲۵۳، به نقل از نراقی، ص ۱۹۲)

دکتر معظّمی، رئیس مجلس (منتخب هواداران دکتر مصدق) نیز در اعتراض به تصمیم فراندوم جهت انحلال مجلس، از ریاست مجلس استعفاء کرد. خلیل ملکی، محمود نریمان، داریوش فروهر و دیگران نیز با انحلال مجلس و انجام فراندوم به مخالفت پرداختند اما به قول دکتر کریم سنجابی:

- «مصدق به آحدی گوش نمی داد.»

بخش چهاردهم:

خلیل ملکی:

- «**آقا! این آقای دکتر مصدق می خواهد با ما چه کار کند؟!!**»

* به جرأت می توان گفت که در صورت استعفای شخصیت های ممتاز جبههء ملی - در اعتراض عملی به تصمیم غیرقانونی مصدق و عدم انحلال مجلس - قطعاً از وقوع رویدادهای ناگوار ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۲۱ نیز جلوگیری می شد.

* تظاهرات حزب توده در سالگرد ۲۰ تیر، عظمت، توانمندی و قدرت تشکیلاتی این حزب و ضعف و بی‌نوائی جبههء ملی را آشکار ساخت.

«ما معتقدیم که مصدق اینک دست به بزرگترین قمار خویش زده است که یا برندهء همه چیز یا بازندهء همه چیز می گردد. ما باور داریم که مصدق با روحیهء کنونی‌اش، هرج و مرج و انقلاب را - به راحتی - بر آنچه که به مفهوم «تسلیم به انگلیس» تلقی می کند، ترجیح می‌دهد ... ما نمی توانیم این احتمال را که وی دست به یک اقدام نسنجیدهء غیرقابل برگشت نزند، ندیده بگیریم ... ما عقیده داریم که مصدق بیشتر از پیش به اقدامات ضدانگلیسی و ضد بیگانه به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجهء مردم از نقاط ضعف دولت خود، روی آورد.» (گزارش هندرسون، سفیر آمریکا در ایران، بتاريخ ۱۵ ژانویه ۱۹۵۲ = ۲۵ دی ماه ۱۳۳۱، تلگراف شماره 888.10/1-1552)

این گزارش هندرسون (که با مصدق رابطه‌ای بسیار نزدیک و صمیمانه داشت) روان سیاسی و روحیهء ناسازگار دکتر مصدق در مقابله با رویدادهای آینده را - به روشنی- نشان می‌دهد:

- عمده کردن اختلافات با شاه برای کسب هر چه بیشتر قدرت نظامی و تسلط بر نیروهای ارتش توسط دکتر مصدق و تظاهرات ۹ اسفند ۱۳۳۱،

- ردّ آخرین پیشنهادات مناسب یا ممکن دولت های آمریکا و انگلیس دربارهء حل اختلافات مربوط به مسئلهء نفت (در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱)،

- ردّ پیشنهاد شاه برای کناره‌گیری مصدق و انتخاب شخص دیگری (مانند الهیار صالح یا حسین مکی) توسط مصدق،

- تعقیب قضائی سرلشگر زاهدی و دکتر بقائی به اتهام واهی شرکت در قتل سرلشگر افشار توس و شکنجه و آزار دستگیر شدگان جهت اعتراف گرفتن و متحصن شدن این دو در صحن مجلس شورای ملی،

- چاپ محرمانه و غیرقانونی ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس اضافی توسط دکتر مصدق و بیم از استیضاح نمایندگان مجلس خصوصاً توسط حسین مکی،

- و سرانجام: تصمیم ناگهانی مصدق برای انحلال مجلس - که نمایندگانش تحت تدبیر و نظارت مأموران مصدق انتخاب شده بودند و خود وی ۸۰٪ این نمایندگان را «نمایندگان واقعی مردم» نامیده بود- با توجه به اینکه فقط چند ماه به پایان دوره هفدهم مجلس باقی مانده بود، ... همه و همه، نمونه‌هایی از سقوط مصدق به ورطه «هرج و مرج و انقلاب» و «اقدام نسنجیده غیرقابل برگشت ... به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجه مردم از نقاط ضعف دولت مصدق» است که هندرسون - چند ماه قبل - آنها را پیش بینی کرده بود!

سالگرد ۳۰ تیر و حضور گسترده و توانمند حزب توده و شعارهای رادیکال این حزب علیه سلطنت و «امپریالیسم آمریکا و ایادی آن»، شاید موجب دلگرمی مصدق در ادامه بازی با «کارت حزب توده» در مذاکره با آمریکا، و نیز شاید موجب پشتگرمی وی برای «اقدامات نسنجیده و غیرقابل برگشت» (از جمله، انحلال مجلس) گردیده بود. در هر حال، سالگرد ۳۰ تیر و تظاهرات حزب توده، عظمت، توانمندی و قدرت تشکیلاتی این حزب و ضعف و بی‌نوائی جبهه ملی را آشکار ساخت بطوری که خلیل ملکی در ناپاوری و ناتوانی از این تظاهرات عظیم به دکتر سنجابی گفت:

- «آقا! دیگر چه برای ما باقی مانده؟ توده‌ای‌ها امروز آبروی ما را برده‌اند. این آقای دکتر مصدق می‌خواهد با ما چه کار کند؟». (امیدها و ناامیدی‌ها، سنجابی، ص ۱۲۸)

* * *

تصمیم به انحلال مجلس شورای ملی و انجام فراندوم بقول هندرسون، «بزرگترین قمار» ی بود که دکتر مصدق با انجام آن، همه چیز را باخت. نتایج و کم و کیف انجام این به اصطلاح «فراندوم» (با وجود مخالفت‌های اکثر یاران نزدیک مصدق) - در واقع - سرشت و سرنوشت رویدادهای منجر به ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ را رقم زد.

سئوال این است که با وجود مخالفت‌های آشکار شخصیت‌های ممتاز نهضت ملی (مانند دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر سنجابی، خلیل ملکی، فروهر، معظمی، پارسا، حسینی و دیگران) با انحلال مجلس و انجام به اصطلاح فراندوم، چرا آنان با تشکیل یک «جبهه امتناع» از دولت مصدق استعفاء ندادند؟ و یا با اقدامی یکپارچه و مشترک، مصدق را مقید به قبول و تمکین اعتراضات درست خویش، نمودند؟

پاسخ به این سئوال را باید در سلطه آن «روح توده‌ای» جستجو کرد که خلیل ملکی درباره جنبش‌های یوپولیستی و توتالیتاریستی به آن اشاره کرده بود: در چنین جنبش‌هایی «افراد باهوش و با قضاوت صحیح، در (روح توده‌ای)، شخصیت خود را از دست می‌دهند ... هر کس، وقتی که در توده، منحل شود، یک احمق از آنها ساخته می‌شود» (نامه‌ها، صص ۱۲۰ و ۳۵۴)

من - البته- خلیل ملکی را از این تعلل و یا امتناع دیگر رهبران نهضت ملی - در اعتراض یکپارچه به دکتر مصدق- مستثنی می کنم چرا که وی پس از انشعاب از حزب توده و حزب زحمتکشان، در زیر بمباران توهین‌ها و تبلیغات این دو حزب، هنوز کمر راست نکرده بود، با اینحال - چنانکه دیدیم - بیش از دیگران، ملکی بود که نسبت به تحولات ناگوار آینده به مصدق، هشدار می‌داد:

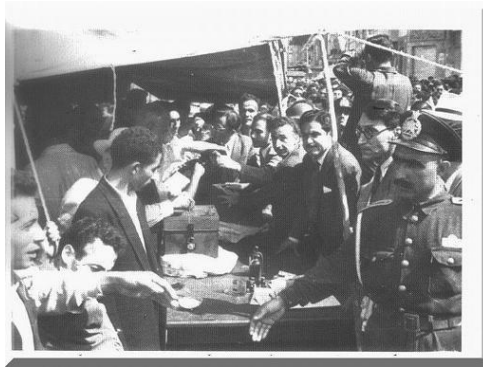
- «آقای دکتر مصدق! این راهی که شما می روید به جهنم است».

به جرأت می توان گفت که در صورت استعفای شخصیت های ممتاز جبهه ملی یا اعتراض بازدارنده آنان به تصمیم دکتر مصدق و عدم انحلال مجلس- از وقوع رویدادهای ناگوار ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ نیز جلوگیری می شد.

* * *

یکی دیگر از ویژگی‌های جنبش های یوپولیستی در «جامعه توده‌وار» (Société de Masse) ایجاد «از خودبیگانگی» (Aliénation) و احساس «جنون جمعی» در میان توده هاست. موج تظاهرات جنون آمیز و ابراز احساسات گریه آلود در ستایش از «عظمت»، «آگاهی شگرف» و «حقانیت تاریخی پیشوا»، از خودبیگانگی و بی حسّی اخلاقی توده ها و حتّی روشنفکران را تشدید می کند. هنگامی که «پیشوا» دست به تجاوزات آشکار به حقوق اساسی می‌زند و حتّی چارچوب‌های پذیرفته شده اسمی را نیز زیر پا می‌گذارد، چیزی باید وجود داشته باشد تا تصمیمات پیشوا را **توجیه** کند یا جلوی بروز خشم مردم را بگیرد و آن را بسوی دیگری سوق دهد(۱). در جنبشی که دکتر محمد مصدق رهبر آن بود، این «چیز»، غالباً «دست انگلیسی ها» و «عوامل بیگانه» نامیده می شد.

به هر حال، در شرایطی هیجانی، شتابزده و غیرقانونی، با حمایت گسترده سازمان‌ها و سندیکا‌های حزب توده در ۱۲ مرداد ۳۲، مصدق، رفراندوم برای انحلال مجلس را به شیوه‌ای غیردموکراتیک برگزار کرد، شیوه ای که در هیچیک از نظام های پارلمانی جهان سابقه نداشت. خبرنگار روزنامه معتبر Le Monde (چاپ پاریس) از تهران درباره چگونگی انجام رفراندوم برای انحلال مجلس با تیتراژ «**اخذ آرای موافق و مخالف انحلال مجلس، در ۲ مرکز مختلف، انجام شد!**» گزارش داد:



رفراندوم انحلال مجلس:

دو صندوق جداگانه برای موافقان و مخالفان!

این عکس، موافقان رفراندوم و چگونگی اخذ آراء را نشان می دهد.

« ... به نظر می رسد که یک توافق ضمنی بین حزب توده و جبهه ملی برقرار شده است، به این شکل که طرفداران جبهه ملی در میدان سپه و طرفداران حزب توده در ایستگاه (راه آهن) آراء خود را به صندوق بریزند. تمام سفارتخانه ها بسته اند و حدود سه هزار نیروی نظامی از ۴ نقطه محل اخذ رأی و نقاط استراتژیک تهران محافظت می کنند ... گروه های وابسته به حزب توده خیلی عظیم تر هستند و طول صف های آنان به چند صد متر بالغ می شود. شعارها و پلاکاردهای جبهه ملی حاکی از اعلام حمایت از دکتر مصدق و درخواست انحلال مجلس است، در حالیکه شعارهای حزب توده - اساساً - علیه مجلس است و درخواست تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر رژیم فعلی است. نحوه اخذ رأی، مخفی نیست زیرا نه فقط یک محل جداگانه برای کسانی که می خواهند رأی منفی بدهند در نظر گرفته شده بلکه هر یک از شرکت کنندگان در این رفراندوم باید ورقه ای را پُر کنند که اسم و آدرس خود را روی آن بنویسند.

محلّی که برای اخذ رأی طرفداران مجلس در نظر گرفته شده، مقابل مجلس است و روی یک پلاکارد بزرگ این جمله بچشم می خورد.

- «کسانی که اینجا رأی می دهند، طرفدار انحلال مجلس هستند»

تا ساعت ۹ به وقت محلّی، فقط سه نفر برای اعلام رأی «نه» در این صندوق حضور یافتند و از این سه نفر، تعداد زیادی عکس گرفته شد و از آنها فیلمبرداری شد و مورد اهانت و آزار قرار گرفتند.

دیشب (یکشنبه) حوادثی در منزل آیت الله کاشانی رخ داد. وی به تمام «مسلمانان حقیقی» توصیه کرده تا این فراندوم را تحریم کنند. طرفداران مصدق بطری‌های بنزین آتش را بطرف منزل آیت‌الله کاشانی پرتاب می‌کردند و نزاعی در اطراف منزل ایشان در گرفت که یک نفر کشته و نزدیک به صد نفر مجروح شدند و امروز صبح گروه‌های مسلح، منزل آیت‌الله کاشانی را محاصره کرده و ورود به منزل ایشان - حتی برای نزدیکان و بستگان وی - را ممنوع کرده بودند، آیت‌الله کاشانی مجدداً فراندوم برای انحلال مجلس را تحریم کرد و اعلام نمود که هر رأی که مصدق در این فراندوم زیر حمایت سرنیزه‌ها و تانک‌ها بگیرد، موجب بطلان هر قرارداد بین‌المللی است که در آینده منعقد نماید» (۲)

گزارشگر لوموند در گزارش بعدی خود خبر داد:

«... طرفداران دکتر مصدق در تهران برنده شدند. بر طبق خبر رادیو تهران، بیش از صد هزار نفر به طرفداری از دکتر مصدق رأی به انحلال مجلس و فقط ۶۷ نفر رأی مخالف دادند و این نتایج، مربوط به تهران است که حدود یک میلیون نفر جمعیت دارد...»

روزنامه معروف واشنگتن پست (چاپ آمریکا) نیز نوشت:

«چیزی به سقوط دولت دکتر مصدق توسط مجلس باقی نمانده بود که وی (مصدق) پیشدستی کرد و مجلس را منحل نمود.»

ماتیسون (Mattison) (کاردار سفارت آمریکا در ایران) چند روز پس از انجام فراندوم گزارش داد:

۱- «با پایان یافتن فراندوم، مصدق مجلس را - که پس از مطبوعات به عنوان آخرین پایگاه و تریبون مخالفان محسوب می‌شد - از میان برمی‌دارد. این عمل به روشنی ماهیت رژیم وی را مشخص می‌سازد که به موازات افزایش مخالفان و نارضایتی‌ها، مصدق به سوی سلطه جوئی پیش رفته و با بکارگیری بسیج مردم، به حفظ قدرت خود کوشیده است و می‌خواهد نفوذ شاه را از میان بردارد و ...»

۲- در حالی که به روشنی به نظر می‌رسد مصدق به سوی حکومت خودکامه فردی روی آورده، همزمان با آن، با ضعف‌های داخلی متعددی روبرو گردیده که می‌تواند کار وی را بطور فزاینده‌ای دشوارتر سازد. ادامهء توسل مصدق به بسیج مردم کوچه و بازار که به فراندوم انجامید **تدبیر خطرناکی است که ممکن است به طرف خود وی کمانه کند.** مصدق در حالیکه ریاست رژیمی خودکامه را در دست دارد، فاقد هر نوع سازمان توانمند و مقتدر جدا از نیروهای مسلح می‌باشد. **نخست وزیر ممکن است بخواهد از تشکیلات سازمان یافته، حزب توده برای جبران نسبی این کمبود استفاده کند. روشن است که مصدق می‌خواهد با انجام مانور محتاطانه‌ای، از پشتیبانی حزب توده استفاده نماید، یک نمونهء کوچک، حاکی از آن است که مصدق بطور پنهانی اجازه داده تا حداقل چهل گذرنامه برای**

اعضاء حزب توده جهت شرکت در کنگرهء جوانان در شهر بخارست، صادر گردد...» (۱۲ اوت ۱۹۵۲ = ۲۱ مرداد ۳۲، تلگراف 788.00/8-1253)

زیرنویس‌ها:

۱- علی میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، صص ۱۴۵-۱۴۶. در این باره نگاه کنید به بحث درخشان هانا آرنه در کتاب زیر:

Hannah Arendt: Le systeme totalitaire, chapitre 2, Paris, 1972

2- Le Monde, 4 aout, 1953, P 12

بخش پانزدهم (۱):

طرح کودتا و فرمان عزل مصدق (۱)

* به قول همهء محققان معتبر: «شاه تا آخرین لحظه، اقدامی جدی در اجرای طرح کودتا علیه مصدق انجام نداد».

* دو رویداد بسیار مهم، زمینه را به زیان طرح کودتا و به نفع پیشنهاد شاه - مینی بر برکناری مصدق از طریق قانونی- تقویت کرد.

* مصدق - بعنوان یک «پیشوا» و کسی که در مبارزه با دولت انگلیس «قهرمان ملل شرق» نامیده شده بود - نمی خواست که آسان تسلیم شرایط شود و چه بسا که همانند همهء قهرمانان، می خواست تا با غرور و عظمت طلبی، در جدال با دشمنی بزرگ تر از خویش (نه سرلشگر زاهدی) تسلیم گردد.

اینک ما، در آستانه رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ قرار داریم، رویدادهایی که پس از گذشت ۵۰ سال، سایه سنگین آن‌ها، هنوز نیز بر روان و فرهنگ سیاسی ما احساس می‌شود و چه بسا در تصمیم‌ها و موضع‌گیری‌های روشنفکران و رهبران سیاسی ما تأثیری قاطع داشته و دارد.

چنانکه در بخش هشتم دیدیم، شاه تا آستانه مرداد ماه ۳۲ ادامهء حکومت مصدق را به هرگونه انتخاب یا انتصاب شخص دیگری ترجیح می‌داد و اساساً **خواهان برکناری مصدق از طریق پارلمان یا به شیوه قانونی بود.** چند ماه پیش از ۲۸ مرداد ۳۲، تغییرات عمیق در پشتیبانی از مصدق و شکاف و انشعاب در میان رهبران جبههء ملی باعث شده بود تا عناصر اصلی جبههء ملی بتدریج به صف مخالفان مصدق بپیوندند بطوری که عبدالحسین حائری زاده (از نخستین پیشگامان و بنیانگذاران جبههء ملی) در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲، در نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل، دکتر مصدق را به پایمال کردن اعلامیهء حقوق بشر متهم نمود که «هیچگونه آزادی عمل و عقیده‌ای برای هیچ کس باقی نگذاشته و در سایه قدرت پلیسی و نظامی، مخالفین خود را زندانی و مطبوعات آزاد را توقیف کرده است» (روزنامهء اطلاعات، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲). فروریزی نیروهای جبههء ملی، فرصت مناسبی برای قدرت نمائی حزب توده بود، تظاهرات عظیم و توانمند حزب توده در سالگرد ۳۰ تیر، این حزب را به مثابه قوی‌ترین، متشکل‌ترین و گسترده‌ترین سازمان سیاسی ایران نشان داده بود.

دولت آیزنهاور- در تقابل با سیاست‌های دولت انگلیس- هنوز معتقد به حمایت از مصدق بود بطوریکه در آغاز زمامداری خود تصمیم داشت تا با اعطای یک وام یکصد میلیون دلاری به مصدق، دولت وی را از بحران و سقوط، رهائی بخشد، اما ردّ آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس، انشعاب‌ها و تفرقه‌های گسترده در بین نیروهای جبههء ملی و خصوصاً قدرت نمائی‌های روزافزون حزب توده و مماشات دکتر مصدق با این حزب غیرقانونی، باعث گردید تا دولت آمریکا در هراس از استیلاى «وحشت سرخ بر ایران»، سرانجام به مواضع دولت انگلیس نزدیک شود و «عملیات چکمه» (Operation Boot) را مورد توجه قرار دهد.

بر اساس گزارش «وود هاوس (Woodhouse)، طراح انگلیسی «عملیات چکمه»: «تا ژوئیه ۱۹۵۳ (تیرماه ۱۳۳۲) نه تنها دولت آمریکا بلکه دولت انگلیس نیز برای سرنگونی دولت مصدق دچار شک و تردید بود تا اینکه با بیماری «ایدن» (Eden) وزیر خارجهء انگلیس، چرچیل بعنوان مسنول و ناظر طرح، دستور آغاز «عملیات چکمه» را صادر کرد (ماجراجوئی‌های مخاطره آمیز، وودهاوس، صص ۱۲۶-۱۲۵، متن انگلیسی)

در مذاکرات متعدد بین هیأت انگلیسی (به ریاست وودهاوس) با جان فوستر دالس (Jahn Foster Dulles) وزیر خارجهء جدید آمریکا، و برادرش، آلن دالس (Allen Dulles) رئیس جدید سازمان سیا، سرانجام دولت آمریکا نظر انگلیسی‌ها مبنی بر **خطر استیلاى حزب توده** (با صدها عضو و هوادار در ارکان ارتش ایران) را پذیرفت و ضمن تصویب طرح «ت.پ. آژاکس» (بجای طرح عملیات چکمه)، کرمیت روزولت را فرماندهی عملیات برگزید و در واقع، دولت انگلیس را در حاشیه این عملیات قرار داد. بدین ترتیب: هدف

اساسی طرح «ت. پ. آژاکس»، **پاکسازی ایران از حزب توده** بود و پیشوند «T.P» اشاره اختصاری به حزب توده (Tudeh Party) و AJAX نیز نام یک ماده پاک کننده خانگی بود که هنوز نیز رایج و معروف است. با اینحال - چنانکه گفتیم- اجرای طرح آمریکا و انگلیس با یک مشکل اساسی روبرو بود: **مخالفت شاه با کودتا!**

با توجه به اینکه عملیات «ت. پ. آژاکس» اولین تجربه سازمان نوپای سیا در یک کشور خارجی بود، ما در نقد طرح عملیات «ت. پ. آژاکس» (بخش هفتم) نشان داده ایم که **این طرح، بیشتر به یک ماجراجویی سیاسی و عملیات ساده لوحانه و خیالپردازانه شبیه بوده تا به یک طرح واقعی و نظامی و بهمین دلیل، بقول طراحان عملیات: «در آغاز عملیات، معلوم شد که همه چیز به اِشکال برخورد کرده است».** (ویلبر، تاریخچه عملیات سری سیا برای سرنگونی مصدق، متن انگلیسی، ضمیمه ب، ص ۱۰).

از این گذشته، مخالفت آشکار و پایدار شاه با طرح کودتا، عملاً طرح آمریکا و انگلیس را با بُن بست روبرو ساخته بود بطوریکه به قول همه محققان معتبر (مانند گازیورسکی، فخرالدین عظیمی، محمد علی موحد و دیگران): **«شاه تا آخرین لحظه، اقدامی جدی در اجرای طرح کودتا علیه مصدق انجام نداد.»** و حتی ملاقات خصوصی ژنرال شوارتسکف و کرمیت روزولت با شاه نیز در جلب موافقت وی بی نتیجه ماند بطوریکه «مسئولین کودتا تصمیم گرفتند تا کودتا را بدون موافقت شاه انجام دهند یا شاه را بطور غیرداوطلبانه با اقدام (کودتا) مرتبط کنند تا به همان نتیجه ای برسند که شاه گویا در عملیات، مشارکت فعال داشته است» (ویلبر، بخش ۷، ص ۴۴).

محمدعلی موحد نیز - به درستی- می نویسد:

«شاه، حتی در آن ایام که تیرگی روابط او و مصدق به بالاترین درجه رسیده بود، با روی کار آوردن زاهدی از راه کودتای نظامی مخالفت می نمود و حل مسئله نفت را به دست مصدق، ترجیح می داد. شاه به هیچ وجه دل خوشی از دکتر مصدق نداشت و برای برکناری او دقیقه شماری می کرد، اما، چنین می اندیشید که با اقدام به کودتا، یک بار که رسم شد، تاج و تخت او همواره در معرض تهدید قرار خواهد گرفت» (موحد، ج ۲، ص ۹۵۵).

در این میان دو رویداد بسیار مهم، زمینه را به زیان طرح کودتا و به نفع پیشنهاد شاه - مبنی بر برکناری مصدق از طریق قانونی - تقویت کرد:

۱- چاپ غیرقانونی ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس محرمانه توسط دکتر مصدق و احتمال استیضاح وی توسط نمایندگان مجلس (خصوصاً حسین مکی).

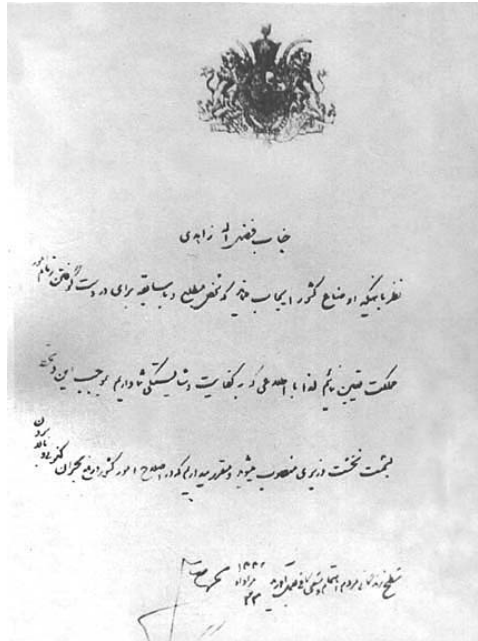
۲- انجام رفراندوم نمایشی و انحلال مجلس توسط دکتر مصدق با وجود مخالفت بسیاری از یاران نزدیک او.

اصل ۴۶ متمم قانون اساسی صراحت داشت که «**عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است**» و روشن است که این اصل - اساساً - ناظر بر عزل و نصب وزراء در غیاب مجلس بود. عزل وزیران توسط شاه، ضمن اینکه در متمم قانون اساسی پیش بینی شده بود، مسیوق به سابقه نیز بود بطوریکه در زمان احمد شاه قاجار- که مورد احترام عمیق دکتر مصدق بود - در فاصله تعطیل مجلس سوم و افتتاح مجلس چهارم، ۱۴ بار فرمان نخست وزیری بنام ۱۲ تن صادر شد که مورد تأیید و احترام مصدق نیز بود (نگاه کنید به: عاقلی، صص ۱۰۸-۱۵۴؛ متینی، ص ۲۶۳).

نمونه دیگر: **درخواست دکتر مصدق از محمدرضا شاه و تحصن وی و یارانش در دربار برای عزل** ساعد مراغه ای در غیاب مجلس بسال ۱۳۲۸ بود. مصدق در نامه ای به وزیر دربار (عبدالحسین هژیر) تأکید کرده بود که: «**غرض عمده از تحصن این بود که در این دوره فترت - که تعیین نخست وزیر محتاج به تمایل مجلس نیست، [اعلیحضرت] دولتی را روی کار بیاورند که وجهه نظر خود را فقط حفظ مصالح سلطنت و ملت قرار دهد...**» (شمشیری، صص ۴۹-۵۰، به نقل از روزنامه شاهد، شماره ۲۸، مورخ ۲۷ مهرماه ۱۳۲۸).

انحلال مجلس، بهترین فرصت قانونی را برای شاه فراهم ساخت تا طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، ضمن عزل مصدق از نخست وزیری، سرلشگر زاهدی را به جای وی منصوب نماید. ۲ روز پس از انجام رفراندوم، آیزنهاور نیز پیروزی مصدق در این رفراندوم را «**مرهون کمک حزب کمونیست ایران**» دانست و آن را برای آمریکا، «**شوم و خطرناک**» نامیده بود (موحد، ج ۲، صص ۷۷۶-۷۷۷).

بنابراین: با توجه به مخالفت های پایدار شاه با کودتا و با توجه به انحلال مجلس توسط مصدق، سرانجام، عملیات سازمان سیا، به برکناری قانونی و مسالمت آمیز مصدق توسط شاه، تغییر یافت و بر این اساس، شاه ضمن امضاء فرمان عزل مصدق، در فرمان دیگری، سرلشگر زاهدی را به نخست وزیری منصوب کرد.



فرمان انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست وزیری

در شنبه شب ۲۴ مرداد ماه، سرهنگ نصیری (فرمانده گارد شاهنشاهی در کاخ سعدآباد) پس از سخنرانی برای افسران گارد سلطنتی، به باغشاه رفته و ضمن سخنرانی، افسران را از عزل مصدق و نخست وزیری سرلشگر زاهدی آگاه ساخت و سپس در نیمه شب - در حمایت ۴-۵ افسر و گروهی سرباز، برای ابلاغ فرمان عزل مصدق بسوی اقامتگاه وی می رود ولی به علت حجم تدابیر و تدارکات امنیتی در اطراف خانه مصدق، نصیری - بی آنکه بتواند وارد اقامتگاه مصدق شود - فرمان عزل را توسط فرمانده انتظامات اقامتگاه، به مصدق تسلیم می کند. دکتر مصدق پس از ملاحظه فرمان عزل خود، در یک جمله، رسید فرمان شاه را اعلام می کند: «**دستخط اعلیحضرت همایونی رسید**»، اما ناگهان سرهنگ نصیری توسط گارد محافظ دکتر مصدق توقیف می شود و این در شرایطی بود که بدستور نخست وزیر جدید (سرلشگر زاهدی) عده ای از افسران، دکتر فاطمی (سخنگوی پرشور دولت مصدق)، مهندس زیرک زاده و مهندس حق شناس را در خانه های شان دستگیر و به کاخ سعدآباد منتقل می کنند، اما برخورد با سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق) - برای تحویل گرفتن پست ستاد ارتش- به علت عزیمت وی از خانه به سوی اقامتگاه دکتر مصدق و ستاد ارتش بی نتیجه ماند.



سرهنگ نصیری فرمان عزل مصدق را به خبرنگاران نشان می دهد

مصدق می توانست با قبول فرمان عزل خود از طرف شاه، بر بحران های سیاسی - اجتماعی موجود، نقطهء پایان بگذارد، اما گویی که او با شعار «**جنگ! جنگ تا پیروزی**» می خواست به هدف های خویش نائل شود. بقول هندرسون: «او هرج و مرج و انقلاب را بر آنچه که تسلیم به انگلیس تلقی می کرد، ترجیح می داد» و یا شاید - همانگونه که مصدق گفته بود - با اعتقاد به «الهام غیبی و توصیه آن شخص نورانی در ملی کردن صنعت نفت»، می خواست تا مرز شهادت طلبی و ایثار، پیش رود.

« با این که صلاح و صرفهء شخصی من در این بود که آن [فرمان عزل] را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم، نظر به این که کناره جوئی من از کار سبب می شد **هدف ملت ایران** از بین برود، استقامت کردم و آن [فرمان عزل] را اجرا نمودم» (خاطرات و تأملات، ص ۲۹۳)

توقیف سرهنگ نصیری و امتناع دکتر مصدق از اجرای فرمان شاه و دستگیری دکتر حسین فاطمی - که با سرلشگر زاهدی دشمنی دیرینه داشت - عملاً رونید **انتقال یا جابجائی مسالمت آمیز قدرت** از دکتر مصدق به سرلشگر زاهدی را مختل ساخت.

دکتر مصدق - که قبلاً برای تعقیب و دستگیری سرلشگر زاهدی، بسیار کوشیده بود - اینک او را در هیأت نخست وزیری می دید که چه بسا برای تخلفاتش (از جمله چاپ ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس محرمانه) وی را به محاکمه می کشید، و این امر در گمان مصدق، بریاد رفتن آن «وجاهت ملی» و اعتباری بود که مصدق حدود نیم قرن برای آن تلاش کرده بود.

از این گذشته، مصدق- بعنوان یک «پیشوا» و کسی که در مبارزه با دولت انگلیس «**قهرمان ملل شرق**» نامیده شده بود - نمی خواست که آسان، تسلیم شرایط شود و چه بسا که همانند همهء قهرمانان، می خواست تا با غرور و عظمت طلبی، در جدال با دشمنی بزرگ تر از خویش (نه سرلشگر زاهدی) تسلیم گردد، به عبارت دیگر: دکتر مصدق که در ۵۰ سال زندگی سیاسی خود شخصیت های

برجسته ای مانند قوام السلطنه را «مات» کرده بود، اینک نمی خواست که به وزیر کشور سابق خود - سرلشگر زاهدی- بیازد. آخرین سخنان مصدق بهنگام محاصره - در ۲۸ مرداد ۳۲ - بسیار پرمعنا است:

«دکتر صدیقی تعریف می کرد وقتی خانهء دکتر مصدق را غارت کردند، وی به اتفاق دکتر مصدق و دکتر شایگان می روند از دیوار بالا، روی پشت بام همسایه در گوشه ای می نشینند. دکتر شایگان می گوید: «بد شد!» مصدق یک مرتبه از جا می پرد و می گوید: چی بد شد؟ بایستیم این ارادل و اوباش ما را در مجلس ساقط کنند؟ در حالی که حالا دو آبرفدرت ما را ساقط کردند، خیلی هم خوب شد، چی چی بد شد؟!» (متینی، صص ۳۷۴-۳۷۵، به نقل از: نراقی، صص ۱۹۱-۱۹۲).

این ها مسائل انسانی، روانشناختی و شخصیتی هستند که بد یا خوب، در آن دل شب و در شرایطی که بسیاری از یاران مصدق از او جدا شده بودند، می توانستند در روح و روان دکتر مصدق تأثیر داشته باشند.

در هر حال، دکتر مصدق - برخلاف اصل ۶۱ متمم قانون اساسی- (۱)، ضمن پنهان کردن فرمان عزل خویش از وزیران کابینه اش یا بی آنکه کمترین سخنی در این باره ابراز نماید، در بامداد ۲۵ مرداد ۳۲ در اقدامی عصبی و شتابزده، از طریق رادیو تهران حوادث شب گذشته را «کودتای نافرجام نظامی افسران گارد شاهنشاهی» اعلام کرد. (۲)

زیرنویس ها:

- ۱- اصل ۶۱ متمم قانون اساسی: «وزرا، علاوه بر اینکه به تنهایی مسئول مشاغل مختصه وزارت خود هستند، به هیأت اتفاق نیز در کلیات امور، در مقابل مجلسین، مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند».
- ۲- برای آگاهی از اعلامیه دولت مصدق در بامداد ۲۵ مرداد ۳۲ نگاه کنید به: موحد، ج ۲، صص ۸۰۹-۸۱۰

بخش پانزدهم (۲):

طرح کودتا و فرمان عزل مصدق (۲)

* دکتر مصدق، قبلاً - بارها - اندیشه و اراده خود - مبنی بر ردّ فرمان عزل خویش - را ابراز کرده بود.

* ده ها افسر عضو حزب توده در درون ارتش، در واقع، چشم و گوش دکتر مصدق علیه هرگونه کودتا و تحرّکات نظامی بودند!

* بر اساس اسناد سازمان سیا: کودتاچیان، فاقد کمترین تدارکات لازم برای اجرای کودتا بودند و بهمین جهت؛ در آغاز عملیات، معلوم شد که « همه چیز با اشکال مواجه شده است»!

ابلاغ فرمان عزل مصدق در نیمه شب ۲۵ مرداد ۳۲ توسط سرهنگ نصیری - آنهم به همراه ۴-۵ افسر و گروهی سرباز- باعث بحث ها و گمانه زنی های فراوانی درباره «وقوع کودتا» و تردید در «اصالت فرمان عزل» گردیده که دکتر مصدق نیز - در محکمهء نظامی - به آن اشاره کرده است. در این باره می توان دو مسئله را - بطور جداگانه - مورد بررسی قرار داد:

۱- ۱. ابلاغ فرمان عزل مصدق در نیمه شب

۲- ۲. وقوع کودتا

الف: آرایش نیروهای نظامی دکتر مصدق

ب: آرایش نیروهای نظامی کودتاچیان

۱- فرمان عزل دکتر مصدق:

محمدرضا شاه می نویسد: «در ۲۲ مرداد سال ۱۳۳۲، احکام انفصال مصدق از مقام نخست وزیری و انتصاب سرلشگر زاهدی بجای وی را امضاء کردم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را به سرهنگ نعمت الله نصیری - فرمانده گارد شاهنشاهی- محول نمودم. شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت، پیش آمده بود، حکایت «سه تفنگدار» آلكساندر دوما را بیاد من می آورد، با این تفاوت که داستان دوما، افسانه ای بیش نیست ولی ماجرای سرهنگ نصیری یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر است.

پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر به کاخ سعدآباد رسید، ابتداء عازم ابلاغ فرمان من به سرلشگر زاهدی گردید. باید این نکته را یادآور شوم که زاهدی از طرفداران نزدیک مصدق و زمانی وزیر داخله دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری رزم آراء، سیمت ریاست کل شهربانی را داشته و در انتخاب مجدد مصدق به نمایندگی مجلس، کوشش ها کرده بود. زاهدی در آن موقع در نزدیکی های تهران [مخفی] بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش، کسی از محل اقامت وی - که هرروزه آن را عوض می کرد - اطلاع نداشت، زیرا او بی پروا از عملیات بی رویه مصدق انتقاد کرده بود و یکبار دستگیر شده و پس از آزادی، چون تأمین جانی نداشت، در مجلس متحصن گردیده بود. پس از ترک تحصن، ناگزیر بود در خفا بسر برد.

سرهنگ نصیری با کمک واسطه های مختلف به سرلشگر زاهدی دسترسی یافته و فرمان مرا به وی ابلاغ نمود **زاهدی به سرهنگ نصیری دستور داده بود که حتی الامکان، فرمان را بدون واسطه به شخص مصدق ابلاغ کند و رسید دریافت دارد تا نتواند بعداً وصول آنرا منکر شود.** ضمناً خود من نیز قبلاً به نصیری تأکید کرده بودم مراقب باشد که هیچگونه آسیبی به مصدق وارد نیاید». (مأموریت برای وطنم، ص ۱۷۹)

این توصیه یا سفارش شاه - در توجه به سلامتی مصدق و آسیب نرساندن به وی - حقیقتی بوده که ما قبلاً نیز شاهد آن بودیم بطوریکه در ملاقات و گفتگو با سفیر آمریکا در ایران، شاه ضمن ردّ کودتا علیه مصدق، به هندرسون تأکید کرده بود:

« ... زندانی کردن مصدق یا حتی مرگ او به دست بلواییان تهران، از مصدق یک شهید خواهد ساخت و سرچشمه دردسره های جدی در آینده خواهد شد» (گزارش هندرسون، بتاريخ ۱۴ مه ۱۹۵۳ = ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۲، شماره تلگراف 1953-5/788.00)

بدین ترتیب، فرمان عزل مصدق - که در تاریخ ۲۲ مرداد امضاء شده بود - به علت اختفاء سرلشگر زاهدی و عدم دسترسی به وی، دو روز بعد به او ابلاغ می شود و سپس - برای جلوگیری از اتلاف وقت بیشتر، در همان شب ۲۴ مرداد، سرهنگ نصیری جهت ابلاغ فرمان شاه، به خانه دکتر مصدق روانه می شود. **ابلاغ فرمان شاه توسط شخص سرهنگ نصیری، مسلماً به این علت بوده تا اعتبار، اهمیت و اصالت فرمان شاه به مصدق یادآوری شود** چرا که در آن هنگام - با توجه به سفر تابستانه شاه به «کلاردشت» (رامسر) - سرهنگ نصیری - بعنوان رئیس گارد سلطنتی - بیش از هر شخص دیگری به شاه، نزدیک و با او در ارتباط بود. از این گذشته،

- با توجه به قطع رفت و آمد رجال سیاسی مخالف مصدق در نزد شاه (طبق توافقنامه ۵ بهمن ۱۳۳۱)،

- با توجه به قطع کامل رابطه مصدق با شاه پس از واقعه نهم اسفند،

- و با توجه به فقدان ارتباط سران مهم جبههء ملی با مصدق،

به نظر می رسد که ابلاغ فرمان عزل مصدق در طول روز - بار دیگر - باعث بسیج بلواییان و موجب آشوب ها و آشفتهگی ها گردد.

این گمان، زمانی تقویت می شود که بیاد آوریم دکتر مصدق چندین روز پیش از عزل خویش، در گفتگو با حسین مکی و کریم سنجابی، **اندیشه و ارادهء خود مبنی بر ردّ فرمان عزل خود را ابراز کرده بود.** به روایت حسین مکی:

« وقتی [از نزد شاه] برگشتم نزد مصدق، به او گفتم: آقای دکتر مصدق! این شخص [شاه] تا حالا مثل موم در دست شما بوده و هر چه گفتید انجام داده ... حالا چرا بودجهء دربار را زدید؟ ... کاری نکنید که برود و با خارجی ها سازش کند و با یک کودتا شما را سرنگون کند ... [مصدق] گفت: «**آن کسی که بتواند کودتا کند، من با لگد او را بیرون می کنم**»، همین مطلب را به دکتر معظمی (رئیس مجلس) و همین طور به دُکائی و یکی از وکلای دورهء چهاردهم و هفدهم هم گفته بود. آن وکیل به مصدق گفته بود: آقا! احمد شاه [در تعطیلی بین مجلس سوم و چهارم] پنج رئیس الوزراء را عوض کرد ... این [محمدرضا شاه] که دیگر از او بدتر نیست. شما اگر مجلس را منحل کنید، مُسلم بدانید که شما به سرنوشت رومانوف [خاندان سلطنتی روسیه] دچار خواهید شد. خلاصه، مصدق اینقدر مغرور بود». (مکی، ج ۱، صص ۱۹۶-۱۹۷؛ متینی، ص ۳۴۸)

کریم سنجابی (حقوقدان و وزیر فرهنگ کابینهء مصدق) نیز به او یادآور شده بود:

- « ... اگر شما مجلس را ببندید، در غیاب آن، ممکن است با دو وضع مواجه شوید: یکی این که فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود، دیگر این که با یک کودتا مواجه شوید، آن وقت چه می کنید؟

[مصدق] گفت: «**شاه، فرمان عزل مرا نمی تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمی کنیم ...**».

سنجابی - بعنوان یک حقوقدان برجسته - در پاسخ به این سؤال که آیا مطابق قانون اساسی، در غیاب مجلسین، شاه حق صدور فرمان عزل نخست وزیر را دارد؟ پاسخ می دهد: [شاه حق صدور عزل نخست وزیر را] دارد! (سنجابی، صص ۱۳۴-۱۳۶؛ متینی، ص ۳۵۴)

بدین ترتیب استنباط می شود که فرمان عزل مصدق، حتی اگر در وسط روز نیز به وی ابلاغ می شد، با امتناع و عدم اطاعت دکتر مصدق روبرو می گردید.

۲- وقوع کودتا

در روزهای ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ و ۲۴ مرداد، اخبار و شایعات گسترده ای مبنی بر احتمال «وقوع کودتا» در نشریات و روزنامه های هوادار مصدق - و خصوصاً در نشریات مختلف حزب توده - منتشر شده بود بطوریکه روزنامه «بسوی آینده» (وابسته به حزب توده) ضمن هشدار وقوع کودتا، حتی اسامی فرماندهان و افسران کودتاگر را به تفصیل منتشر کرده بود. دکتر مصدق نیز در این باره می گوید:

«در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد، عده ای از اشخاصی که به منزل من می آمدند اظهار می نمودند که: دربار در خیال کودتاست. **روز دوشنبه ۲۲ مرداد، اخبار کودتا به حدّ ایشاع رسیده بود.**» (مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، ص ۱۳۱).

دکتر مصدق با گفتگو با کریم سنجابی مبنی بر امکان وقوع کودتا گفته بود:

- «**اما، امکان کودتا!، قدرت حکومت در دست ماست و خودمان از آن [کودتا] جلوگیری می کنیم**» (سنجابی، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ مینوی، ص ۲۵۴).

الف - آرایش نیروهای نظامی دکتر مصدق:

بیشتر حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق، تحت حکومت نظامی و مراقبت های شدید امنیتی گذشت. دکتر مصدق - بعنوان فرمانده ارتش و وزیر دفاع - تمام نیروهای ارتشی و انتظامی و شهرداری و ژاندارمری را در اختیار داشت و رئیس ستاد ارتش (سرتیپ ریاحی) نیز منتخب دکتر مصدق و هوادار و وفادار وی بود، در چنان شرایطی، از روزهای پیش، اقامتگاه دکتر مصدق با امکانات دفاعی و امنیتی، شدیداً محافظت می شد. از این گذشته، **ده ها افسر عضو حزب توده در درون ارتش، در واقع، چشم و گوش دکتر مصدق علیه هرگونه کودتا و تحرکات نظامی بودند.** (نگاه کنید به روایت بابک امیرخسروی، صص ۵۲۴-۵۳۴).

به روایت دکتر مصدق:

- « من از رئیس ستاد ارتش [سرتیپ ریاحی] پرسیدم که در این باب [کودتا] چه اقدامی می کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند؟ ایشان باز جواب دادند: **تمام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست ...** چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد سؤال کردم که وضعیت خانه من در چه حالی است؟ ایشان گفتند: **به هیچ وجه جای نگرانی نیست.** شب ها در اول بعضی از خیابان ها که منتهی به خانه من می شد، **کامیون در عرض جاده می گذارند** که اگر جمعیت ها رو به خانه من بیایند، دوچرخه سواران مواظب، به قوای انتظامیه اطلاع دهند [تا] آنها حاضر شوند و از خانه من دفاع نمایند ... من به ایشان [سرتیپ ریاحی] گفتم که گذاردن کامیون در اول خیابان هائی که منتهی به منزل من می شوند، کار مفیدی نیست، اگر کودتائی صورت گیرد، تا قوه امدادی به خانه من برسد، عوامل کودتا آمده و کار خود را

تمام کرده اند. این [شب ۲۵ مرداد] از آن شب هایی نیست که شما به خانه من تانک نفرستید. این از آن شب هایی نیست که اگر تانک نفرستید، مردم از صدای تانک، ناراضی شوند. **بنابراین لازم است در جلوی خانه من به قدر کافی تانک و قوه دفاعیه بگذارید** که در صورت بروز کودتا، از من و خانه من دفاع کنند. آقای سرتیپ ریاحی با این نظر موافقت کردند و **دستور فرستادن تانک را دادند که خود من [مصدق] تانک ها را در منزل حس کردم.** (مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۱۳۰-۱۳۳).

در چنان شرایط دفاعی، طبیعی بود که اتومبیل حامل سرهنگ نصیری و ۴-۵ افسر و کامیون سربازان همراه وی، نتوانند از میان تانک ها و ماشین ها و کامیون های مستقر در عرض خیابان های مُشرف به اقامتگاه مصدق - بگذرند. لذا، اتومبیل حامل سرهنگ نصیری و ۴-۵ افسر همراه وی **در فاصله ای دور از خانه دکتر مصدق**، توسط افسر نگهبان اقامتگاه دکتر مصدق (سرهنگ ممتاز) متوقف می شود و سرهنگ نصیری پس از توضیح داشتن نامه ای از طرف اعلیحضرت، فرمان را به سرهنگ دفتری (از بستگان دکتر مصدق و رئیس انتظامات اقامتگاه وی) تسلیم می کند (۱). لحظاتی بعد، سرهنگ دفتری، رسید فرمان شاه را به خط دکتر مصدق به سرهنگ نصیری تحویل می دهد اما ناگهان و بطور غیرمنتظره، سرهنگ نصیری بازداشت می شود و افسران و سربازانی که در فاصله دور، منتظر بازگشت سرهنگ نصیری بودند، از محل، پراکنده و متواری می گردند.

ب - آرایش نیروی کودتاجیان:

ما ضمن ردّ لاف و گزاف های کرمیت روزولت (فرمانده اصلی عملیات کودتا) در کتاب «ضد کودتا»، در بررسی گزارش ویلبر (Wilber)، یکی از مسئولین اصلی طرح کودتا (بخش هفتم مقاله) دیدیم:

۱- سازمان سیا در آن زمان برای کمک به طرح ت.پ.آژاکس، هیچ عامل نظامی در ایران نداشت و سرهنگ بازنشسته، عباس فرزنانگان (افسر سابق مخابرات) نیز پیش از آن، در هیچ عملیات نظامی شرکت نکرده بود و در مورد وقایع پیش رو، هیچ نمی دانست (تاریخچه عملیات سرّی سیا برای سرنگونی مصدق، متن انگلیسی، پیوست د، صفحه ۳)

۲- بر اساس طرح کودتا، **سرلشگر زاهدی، فاقد هرگونه طرح دقیق یا سازمان و نفرت نظامی بود** و هیچیک از افسران مذکور در طرح کودتا را نمی شناخت و لذا «**نمی شد روی سرلشگر زاهدی، حساب کرد**» (پیوست د، ص ۳)

۲- سرلشگر زاهدی تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد، در یک خانه امنیتی، مخفی بود (بخش ۸، صفحه ۶۹).

۴- برخلاف پیش بینی های طرح - که شاه را **کانون مجوری عملیات** می دانست، در سراسر عملیات، شاه از همکاری با طراحان کودتا خودداری کرد بطوریکه «فشار بی امان بر شاه» یا «کودتا بدون اطلاع یا موافقت شاه» ضرورت یافت (بخش ۵، پیوست ب، صفحه ۲؛ بخش ۱۰، صفحه ۸۸).

۵- برخلاف پیش بینی های طرح، هیچیک از علمای معروف مذهبی (بروجردی و کاشانی) به درخواست طراحان کودتا، پاسخ مثبت ندادند. (بخش ۱۰، صفحه ۹۱).

۶- و سرانجام، در آغاز عملیات، معلوم شد که «**همه چیز با اشکال مواجه شده است**» (بخش ۷، صفحه ۴۴)

با آنچه که گفته ایم؛ واقعه شب ۲۵ مرداد را با هیچ معیاری نمی توان «**کودتا**» نامید چرا که: «کودتا، سرنگونی قدرت سیاسی حاکم از راه های **غیرقانونی** و توسط **مداخله قهرآمیز ارتش است**» و دیدیم که در این شب، نه کوششی غیرقانونی صورت گرفته بود و نه از مداخله قهرآمیز ارتش خبری بود! ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در ایران) در ۹ و ۱۰ بامداد و ۳ بعد از ظهر ۲۵ مرداد ۳۲ به وزارت امور خارجه آمریکا چنین گزارش داد:

« در ساعت ۷ صبح، رادیو تهران اعلام نمود که دیشب کودتائی علیه دولت مصدق صورت گرفته که دولت [مصدق] با موفقیت آن را خنثی نموده است. اطلاعاتی که همزمان به سفارت رسید مؤید این واقعیت است که دولت [مصدق] اوضاع را در اختیار دارد ... شایعات رایج که از منابع گوناگون به سفارت رسیده، حاکی از آن است که **کودتای ادعا شده، از سوی دولت [مصدق] هدایت شده است**. استدلال پشت سر این برداشت عمومی اینست که این عمل به مصدق، بهانه لازم را برای دست زدن به اقدام علیه شاه می دهد».

ماتیسون افزود:

« در اواخر ساعات صبح امروز [۱۶ - اوت = ۲۵ مرداد ۳۲] خبرنگاران آسوشیتدپرس و نیویورک تایمز به درخواست پسر تیمسار زاهدی برای مصاحبه به تپه های شمال تهران رفتند. فضل الله زاهدی حضور نداشت، ولی پسر او فرمان امضاء شده از سوی شاه را به خبرنگاران ارائه داد و فتوکپی هائی از آن را میان خبرنگاران پخش کرد».

ماتیسون، پس از ذکر محتوای فرمان شاه در انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست وزیری تأکید کرد:

«مترجم سفارت [علی پاشا صالح، برادر الهیار صالح؟] که به علّت کار و مشاغل قبلی، به خوبی امضاء شاه را می شناخت، هنگامی که فتوکپی فرمان را دید، **صحت و اصالت امضاء شاه را تأیید نمود.**»

پس از دستگیری نصیری و اعلام خبر «وقوع کودتا» از رادیو تهران، شاه به همراه ملکه ثریا از رامسر به بغداد پرواز کرد و از آنجا به رُم عزیمت نمود. شاه به محض ورود به بغداد، در ساعت ۹/۵ شب ۲۵ مرداد، در ملاقات با «برتون یری» (Burton Berry) سفیر آمریکا اظهار داشت:

«... در هفته های اخیر، وی [شاه] بیش از پیش فکر می کرده که بایستی علیه مصدّق دست به اقدام بزند زیرا مصدّق در نقض قانون اساسی گستاخ تر شده بود. بنابراین، وقتی که دو هفته پیش به وی [شاه] پیشنهاد شد که هدایت یک کودتای نظامی را بر عهده بگیرد پذیرفت با این وصف **با مطالعه بیشتر، تصمیم گرفت دست به اقدامی زَنَد که در چارچوب اختیارات وی در قانون اساسی باشد نه مبادرت به یک کودتا،** بدین سبب تصمیم گرفت تا سرلشگر زاهدی را به عنوان نخست وزیر به جای مصدّق منصوب نماید...». (تلگراف ۱۷ - اوت ۱۹۵۳، به شماره 788.00/8-1753)

خبرگزاری رویتر گزارش داد:

«پادشاه ایران فقط موقعی حاضر است به ایران مراجعت کند که مصدّق از او متابعت کند و امور کشور را به سرلشگر فضل الله زاهدی - که از طرف شاه به نخست وزیری منصوب شده است - واگذار نماید. پادشاه ایران استعفاء نداده و قصد استعفا دادن هم ندارد. محافل مُطّلع در بغداد اظهار می کنند که سرلشگر زاهدی، کودتا نکرده بلکه فقط فرمان عزل دکتر مصدّق را - که شاه ایران چهار روز قبل صادر کرده بود - به او ابلاغ نموده است» (مؤّحد، ج ۲، ص ۸۱۷).

در ۱۸ اوت (۲۷ مرداد ۳۲) دکتر مصدّق در پاسخ به پرسش هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) درباره فرمان شاه مبنی بر عزل وی؛ تأکید کرد که: «هیچگاه چنین فرمانی را ندیده و **اگر هم دیده بود، هیچ تفاوتی نمی کرد.** موضع وی (مصدّق) از مدّت ها پیش این بوده که اختیارات شاه تنها ماهیت تشریفاتی داشته و شاه حق نداشت به مسئولیت شخصی خود، فرمان صادر کند و دستور تغییر دولت را بدهد... درحالیکه دیدیم که در فاصله تعطیلی مجلس سوم و چهارم، احمدشاه قاجار (پادشاه محبوب دکتر مصدّق) ۱۴ بار، فرمان نخست وزیری بنام ۱۲ تن صادر کرده بود و نیز شخص مصدّق - با تحصّن در دربار، از **محمدرضا شاه، خواستار عزل ساعد مراغه ای در غیاب مجلس بسال ۱۳۲۸ شده بود!**

از این گذشته، مصدق در کتاب «خاطرات و تأملات» (ص ۲۹۳)، ضمن اعتراف به دیدن و دریافت فرمان عزل خود، تأکید کرده است که بخاطر «هدف ملت ایران» ... استقامت کردم و فرمان عزل را اجراء نمودم».

محمدعلی موحد - با علاقه و احترام عمیق به دکتر مصدق - می نویسد:

« این مطالب را دکتر مصدق در مقام تأکید به گناه شاه در امضای دستخط عزل، به قلم آورده است، اما رعایت انصاف را باید گفت که شاه، صدور فرمان عزل را وقتی پذیرفت که کاملاً روشن بود که او - بخواهد یا نخواهد - آمریکا و بریتانیا تصمیم قطعی به رهائی از دست مصدق گرفته اند و آن را به انجام خواهند رسانید. در مرور بر گزارش های رسمی دیدیم که تصمیم بر آن بود که نقشهء کودتا حتی بدون اطلاع شاه به اجراء گذاشته شود». (موحد، ج ۲، ص ۸۷۱).

زیرنویس:

۱- این سرهنگ دفتری با سرتیپ محمد دفتری (خواهرزادهء دکتر مصدق که در ۲۸ مرداد در کنار نیروهای مخالف مصدق قرار گرفت)، تفاوت دارد.

بخش شانزدهم (۱):

۲۸ مرداد ۳۲؛ کودتا؟ یا خیزش خودجوش مردم؟ (۱)

* مقالهء تند و سخنرانی توهین آمیز دکتر حسین فاطمی علیه شاه در روز ۲۵ مرداد ۳۲ و پخش آن از رادیو تهران، تخریب مجسمه های رضا شاه و محمد رضا شاه و شعارهای حزب توده - مبنی بر «برچیده باد سلطنت! پیروز باد جمهوری دموکراتیک» - باعث ترس و نگرانی شدید کسبه، پیشه وران و مردم عادی تهران گردید، و اینهمه، فضای روانی جامعه و سربازان را علیه مصدق و به نفع شاه و بازگشت او، تغییر داد.

*** شعبان جعفری از حمایت و احترام بسیاری از رهبران جبههء ملی برخوردار بود و تا غروب ۲۸ مرداد در زندان بسر می بُرد!**

دکتر حسین فاطمی و علامت سنوال!

محمد علی موحّد در کتاب پُراج خویش، زیر عنوان «فاطمی و علامت سنوال»، می نویسد: «مطلب قابل تأملِ دیگر در «تاریخچهء عملیات سیا»، زیرنویس، راجع به دکتر حسین فاطمی است. ما در شرح زمینه سازی ها برای کودتا آورده بودیم: «قرار شد یک نفر از سازمان اطلاعات انگلیس و یکی دیگر از سیا به دیدن خواهر شاه، اشرف - که در فرانسه بود - برود و او را به تهران بفرستند تا برادر [شاه] را از رسمیت و اعتبار کامل اقدامات [کرمیت] روزولت مطمئن سازد».

«... چنین پیش بینی شده بود که اسدالله رشیدیان به فرانسه برود و در دیداری از اشرف، ترتیب ملاقات او را با مأموران بریتانیا و آمریکا بدهد. اما گرفتن اجازهء خروج از کشور [برای رشیدیان] در آن روزها کار آسانی نبود. **این مشکل را دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجهء دکتر مصدّق حل کرد** و خود، اجازهء خروج و رواید ورود رشیدیان را در اختیار او گذاشت. گزارشگر سیا پس از این حکایت، در زیرنویس اضافه می کند که حسین فاطمی در نزد سیا به عنوان عضوی مشکوک شناخته می شد که گاه و بی گاه آمادهء تماس با انگلیسی ها بود و دلش می خواست در صورت سقوط مصدّق، جایگاهی در میان مخالفان او و هواخواهان بریتانیا داشته باشد. زیرنویس سیا تأکید می کند که حسین فاطمی، رشیدیان را می شناخت و می دانست که او عامل انگلیسی هاست ... این البته، نکتهء درخور تأملی است. برادران رشیدیان به اتفاق سرلشکر حجازی در مهرماه ۱۳۳۱ به اتهام توطئهء کودتا دستگیر شدند و درست در همان ایام بود که دکتر حسین فاطمی از سفری که برای معالجه در اروپا داشت به ایران بازگشته و به وزارت خارجه منصوب شده بود» (موحّد، ج ۲، صص ۹۶۷-۹۶۸).

به گزارش هندرسون:

«در تاریخ ۳۰ فروردین و ۴ اردیبهشت ۳۲ دکتر حسین فاطمی دو بار با شاه ملاقات کرد و سپس مضمون گفتگوهایش را در ۲۶ آوریل ۱۹۵۳ (= ۶ اردیبهشت ۳۲) با هندرسون در میان گذاشت. فاطمی در ملاقات نخست، به شاه گفته بود که او در طول ۱۲ سال سلطنت، با دخالتِ خود، مانع کار دولت ها بوده است و اینک باید روش خود را تغییر دهد و از دخالت در امور دولت دست بردارد. **اگر شاه بخواهد با مصدّق درآیند، عاقبت ناگواری در انتظارش خواهد بود. اگر کودتائی رخ دهد به پیروزی نهضت ملی خواهد انجامید و شاه - یک باره - از صحنه بیرون رانده خواهد شد.** شاه باید از اصرار خود در کنترل نیروهای مسلّح، دست بردارد و از نظر درآمد نیز باید به بودجه ای که دولت برای وی تعیین می کند قناعت

کند و نیز باید به نشان همکاری و حُسن نیت با دولت، علاء را (از وزارت دربار) برکنار سازد. **در غیر این صورت، [شاه] نه از فاطمی و نه از دیگر اعضاء نهضت ملی انتظاری جهت وفاداری به او نباید داشته باشد ...**»

ما به «دشمنی دیرینه سرلشکر زاهدی و دکتر حسین فاطمی» اشاره کردیم و اینک اضافه می‌کنیم که در اوایل سال ۱۳۳۰، پس از حمله و اشغال خانه «ریچارد سدان» (Richard Seddan) - نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران - که گویا دارای مصونیت سیاسی بود - و کشف اسناد و مدارک شرکت نفت انگلیس که به «**اسناد خانه سدان**» معروف شد، روزنامه «باختر امروز» دکتر فاطمی، مدعی شد: «در اسناد «خانه سدان»، رابطه پاره‌ای از اشخاص سرشناس و بعضی جراید (مخالف مصدق) با شرکت نفت به ثبوت رسیده است که بزودی اسامی آنان اعلام خواهد شد» رادیو تهران نیز با پخش مطالب تحریک آمیزی در این باره، فضائی از تهدید و ارباب علیه شخصیت‌ها و نمایندگان مخالف مصدق، ایجاد کرده بود. (۱)

به روایت سپهبد کمال (رئیس شهربانی مصدق):

- « شبی در رادیو، وزیر امور خارجه - دکتر حسین فاطمی- گفت: «**یک گونی سند** از ارتباط زاهدی با سفارت انگلیس و شرکت نفت بدست آمده» چون در آن موقع، من رئیس شهربانی بودم، ناچار به مراقبت شدید از سرلشکر زاهدی شدم تا آن که زاهدی نامه تهدید و توهین آمیز به من نوشت. از این جهت، من برای اینکه جوابی به سرلشکر زاهدی بدهم، از دکتر فاطمی در مورد مدارک کشف شده بر علیه زاهدی سؤال کردم [دکتر فاطمی] در جواب فرمودند: «**حرف، بادِ هواست! مدرک نمی خواهد! ...**» معلوم شد که اصلاً مدرکی [علیه سرلشکر زاهدی] نبوده ... «(خاطرات سپهبد کمال، چاپ تهران، ۱۳۶۱ به نقل از: خاطرات اردشیر زاهدی، صص ۱۶۲ - ۱۶۳).

دکتر فاطمی، وزیر خارجه و سخنگوی دولت مصدق، در سرمقاله «باختر امروز» (در ۲۵ مرداد ۳۲) به شدت به شاه حمله کرد و محمد رضا شاه را «**قبله‌گاه هر چه دزد، هر چه بی ناموس، هر چه واخورده اجتماع و تنها تکیه گاه خارجیان و نقطه اتکای سفارت انگلیس**» خواند ... در عصر روز ۲۵ مرداد ۳۲ نیز در میتینگ جبهه ملی و احزاب و اتحادیه های هوادار مصدق در بهارستان، فاطمی «از جنایات دربار پهلوی» و «فرزند عامل قرارداد (نفت)» یاد کرد و در «باختر امروز» (روز ۲۶ مرداد) نیز خطاب به شاه نوشت:

- « برو! ای خائن! ... برو! ای اسیر اراده اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان سی ساله پهلوی را تکمیل کردی ... من همیشه گفته‌ام که حق این بود که پیش از بستن کنسولگری‌های [انگلیس] و سفارت فخریمه در تهران، آن مرکز ننگ و رسوائی [دربار شاه] کوبیده شود و در خانه مجری اراده اجنبی‌ها را گل

بگیرند» (برای آگاهی از سرمقاله‌های تندِ باختر امروز، نگاه کنید به: زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، نصرالله شیفته، صص ۳۲۱-۳۲۷).

جالب است که در هیچیک از مقالات و سخنرانی‌های دکتر حسین فاطمی و دیگر سران نهضت ملی از ۲۵ تا ۲۸ مرداد، هیچ سخنی از توطئه یا کودتای دولت آمریکا نبود!

این شعارها و دشنام‌ها، یادآور دشنام‌های حزب توده در آن زمان بود. در ۱۸ مرداد ماه - پس از انجام فراندوم - رهبری حزب توده در اعلامیه‌ای، به دکتر مصدق توصیه کرده بود:

« باید با یک حمله مردانه، قلعه فرتوتِ دربار را گشود و پرچم فرمانروائی ملت را بر فراز آن استوار کرد» (روزنامه شجاعت (بسوی آینده)، شماره ۱۰، بتاريخ ۱۸ مرداد ۳۲، به نقل از: گذشته، چراغ راه آینده است، ص ۶۲۷)

و گویا، در شور و التهاب این دشنام‌ها بود که بدستور دکتر مصدق (با وجود مخالفت‌های کریم سنجابی و خلیل ملکی و دیگران) مجسمه‌های شاه را پائین کشیدند، کاخ‌های سلطنتی را با حضور فاطمی، مهر و موم کردند و نام شاه را از سرود شاهنشاهی و نیز از دعای شامگاه و صبحگاه سربازخانه‌ها حذف نمودند. دکتر فاطمی به سفراء، وزرای مختار و کارداران در خارج، اعلام کرد که «شاه از سلطنت، مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد». (عاملی، ج ۱، ص ۳۵۰).

- آیا دکتر فاطمی با رهبران حزب توده رابطه داشت؟

- پس از سقوط مصدق و رویداد ۲۸ مرداد، چرا دکتر حسین فاطمی توسط حزب توده، ابتداء در مخفیگاه شخص کیانوری و سپس در خانه یکی از افسران وابسته به حزب توده، مخفی گردید؟

- آیا جبهه ملی، آنقدر بی پناهگاه و بی پایگاه بود که در آن شرایط حسّاس، نمی‌توانست مهم‌ترین چهره دولت دکتر مصدق را پنهان کند؟

- همچنانکه در اسناد سازمان سیا و وزارت امورخارجه آمریکا آمده، آیا فاطمی در صدد اتحاد بین نیروهای مصدقی و حزب توده برای مقابله با غرب بود؟

حسین مکی ضمن شرح روابط دوستانه اش با دکتر فاطمی و علل اختلافش با وی، تأکید می‌کند: در ساعت ۱۰ صبح ۲۸ مرداد - در اطاق مصدق - دکتر فاطمی پیشنهاد می‌کند که به ستاد ارتش دستور داده شود تا اسلحه در اختیار توده‌ای‌ها بگذارند ... پس از کشف شبکه‌های حزب توده، معلوم شد که دکتر فاطمی با توده‌ای‌ها همکاری داشته است. این امر، و اختفای فاطمی در مخفیگاه حزب توده، عامل تشدید کننده اعدام وی بود. (نگاه کنید به: مکی، صص ۴۱۱ - ۴۲۱).

به گزارش سازمان سیا: در وقایع ۲۵ مرداد و فرار شاه به بغداد، دکتر فاطمی در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کرد که: «شورش‌های جدی علیه شاه، در بغداد بوقوع پیوسته است» ... «**خبری که کاملاً دروغ بود**» (تاریخچه عملیات سیا، بخش ۷، ص ۶۲).

بی تردید اینگونه دشنام‌ها، پرونده سازی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها، از عوامل مؤثر در بازداشت دکتر فاطمی در شب ۲۵ مرداد و سپس در دستگیری و اعدام وی پس از ۲۸ مرداد ۳۲، بوده اند.

بخش نامتعارف و نامعمول مقاله پُردشنام دکتر حسین فاطمی از رادیو تهران و تکرار آن در طول روز ۲۵ مرداد و سپس، فضای عصبی و اعتراضی هواداران مصدق و خصوصاً نیروهای حزب توده در تخریب مجسمه های رضا شاه و محمد رضا شاه و پائین کشیدن عکس‌های شاه و افراد خاندان سلطنتی از ادارات و مغازه ها و حتی کوشش در تعویض نام خیابان‌ها، همراه با شعارهای حزب توده مبنی بر «**برچیده باد سلطنت!** **پیروزباد جمهوری دموکراتیک**» (۲) باعث ترس و نگرانی شدید کسبه، پیشه‌وران و مردم عادی تهران گردید و در ذهن بسیاری از مردم، حضور نیروهای ارتش سرخ (در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴) را زنده کرد. از طرف دیگر، بافت سنتی ارتش، مبتنی بر **حس شاهدوستی** بود و شعار «**خدا، شاه، میهن**» در ساختار عاطفی سربازان، درجه داران و نیروهای انتظامی، جایگاه مهمی داشت. در ذهن بسیاری از سربازان و درجه‌دارانی که از روستاها و شهرهای دور آمده بودند، شاه مظهر اتحاد و یکپارچگی کشور بشمار می‌رفت و از احترام و تقدس معنوی برخوردار بود و لذا، حذف نام شاه در دعای صبحگاهی و حذف سرود شاهنشاهی در مراسم پادگان‌ها، عاطفه و احساسات سنتی سربازان و درجه داران و بسیاری دیگر از نیروهای ارتشی و انتظامی را، جریحه دار ساخت و این، مسئله‌ای بود که در آن شرایط حساس، هم مصدق و هم یاران پرشور و جوان وی (خصوصاً دکتر حسین فاطمی) از درک آن غافل بودند. چنان شعارها و اقدامات تند، مردم عادی را متقاعد کرده بود که هدف دکتر مصدق، نابود کردن سلطنت است نه پیکار با دولت انگلیس برای حل مسئله نفت. چنان شعارها و اقدامات تندی، در واقع، تیرهایی بودند که **بقول ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در ایران) می‌توانست به سوی خود دکتر مصدق، کمانه کنند**، هم از این روست که از شامگاه ۲۷ مرداد، فضای روانی جامعه، علیه مصدق و به نفع شاه و بازگشت او، تغییر یافت ...

با توجه به تفرقه و پراکندگی نیروهای جبهه ملی - که در آن هنگام، عموماً به صف مخالفان مصدق پیوسته بودند - حس نهفته شاهدوستی مردم کوچه و بازار، آن «**حلقه مفقوده**» ای بود که در ۲۸ مرداد ۳۲، زنجیره طبقات و افشار مختلف را بهم پیوند داد و باعث سقوط مصدق گردید.

افسانه شعبان جعفری

جنبش های پوپولیستی، نه تنها برای توده ها و روشنفکران، بلکه برای «اراذل و اوباش» نیز جاذبه بسیار دارند، هم از این روست که در اینگونه جنبش ها، «اراذل و اوباش» با «حضور همیشه در صحنه» زمینه سازان قدرت حکومت می شوند.

پدیده «لوطی» و «مشتی» محصول جوامع عقب مانده سنتی است. این افراد، محصول فقر فرهنگی، بی ثباتی های سیاسی و فقدان امنیت اجتماعی در جوامع سنتی و پدرسالار می باشند.

قدرت بدنی چشمگیر و در عین حال، حمایت از مظلومان، بیوه زنان و بینوایان، وجود نوعی «سختی»، «صفا» و «مردانگی» و اعتقاد به «شاه مردان، علی»، به «لوطی» ها و «مشتی» ها چنان «وقار» می بخشد که باعث حرمت آنان در میان طبقات فرودست جامعه می شوند، همین خصلت ها و خصوصیات است که لوطی ها و مشتی ها را از لُمین ها و لُمپنیسم جدا می سازند (۱)

در آشوب ها و آشفتگی های سیاسی - اجتماعی، «لوطی» ها و «مشتی» ها - با شبکه ای از «نوجه» ها - میدان داران عرصه اجتماع می شوند و به ارباب و تهدید و ضرب و شتم مخالفان می پردازند اما با استقرار ثبات و آرامش نسبی، سرانجام، مقهور یا مجذوب قدرت حاکمه می گردند و با کسب اقتدار یا اختیاراتی در محلات خویش، از مزایای حکومتی نیز برخوردار می شوند.

بطوریکه در بخش پنجم گفته ایم: بدنبال واقعه ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و مضر و مجروح شدن بسیاری توسط عوامل شعبان جعفری و حمله آنان به روزنامه های مخالف مصدق، در جلسه یکشنبه ۱۷ آذرماه، مجلس شورای ملی، تعدادی از نمایندگان، دولت مصدق را مورد انتقادات شدید قرار دادند و جمال امامی، نامه استخدام شعبان جعفری در اداره شهرداری را برای نمایندگان مجلس قرائت کرد که بر اساس آن، شعبان جعفری «با ماهی سه هزار ریال حقوق از اعتبار محرمانه»، در خدمت شهرداری دولت دکتر مصدق بوده و در ضرب و شتم مخالفان مصدق، نقشی فعال داشته است.

شعبان جعفری در آن دوران از احترام و حمایت بسیاری از سران جبهه ملی برخوردار بود بطوریکه در مراسم «گلریزان» (افتتاح باشگاه «شعبان جعفری»، بسیاری از سران و رهبران جبهه ملی نیز حضور داشتند و سخنرانی کرده بودند. روزنامه باختر امروز (دکتر حسین فاطمی) در این باره در شماره ۹۱۴، شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۳۱ گزارش داد:

باختر امروز

خبرهای ورزشی

جشن در باشگاه ورزشی
از ساعت هفت تا ده، چهارشنبه ظهر در باشگاه آبرومندی و ورزشگاه شعبان جعفری (خیابان شاهپور - مقابل کوچه کربلایی عباسعلی - جنب سینما جهان) برپا بود که بیش از پنجاه نمایندگان مجلس شورای ملی و عده زیادی از رجال و محترمین و روزنامه نگاران در این جلسه حضور داشتند.



کاشانی زاده باشگاه کربلایی کاشانی در این مراسم حضور داشت، سپیده جهانپای و مهدی و قس کریمت علی گنور و مدیران باشگاه های ورزشی پایتخت نیز حضور داشتند. ضمن سخنرانی از دکتر مصدق و آقای کاشانی از طرف ورزشکاران و حضار تجلیل خاصی بعمل آمد و کودکان ۷ ساله ای سخنرانی کوتاهی ایراد داد و نیز فریاد زنده باد مصدق را با صدای بلند فریاد زدند و در پایان سخنرانی عده خانم و دانشمندان و مهندسان و معتمدین و مصلحان سخنرانی بسیار خوبی در باره ورزش و تندرستی و ورزشکاران ایراد دادند و در پایان ساعت ۱۰ این جشن ورزشی که در نوع خود جالب توجه بود پایان یافت و نمایندگان مجلس شورای ملی مخصوصاً دکتر کاشانی - حائری زاده - مثنار - دکتر معتمدی - مهندس حسینی از این عطفات باشگاه شعبان جعفری اظهار تندرستی نمودند و امیدوار بودند که در روزی باشگاه آبرومندی و ورزشگاه شعبان جعفری که در ضلع شمال شرقی این باشگاه توسعه یابد.

باختر امروز (دکتر حسین فاطمی): شماره ۹۱۴، شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۳۱

« از ساعت هفت تا ده بعد از ظهر چهارشنبه، جشن آبرومندی در ورزشگاه شعبان جعفری (خیابان شاهپور، مقابل کوچه کربلایی عباسعلی، جنب سینما جهان) برپا بود که بیش از چهل نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی و عده زیادی از رجال و محترمین و روزنامه نگاران در این جلسه حضور داشتند.

کاشانی زاده به نمایندگی از آیت الله کاشانی در این مراسم حضور داشت. سپیده جهانپای و صدری - رئیس تربیت بدنی - و مدیران باشگاه های ورزشی پایتخت نیز حضور داشتند. ضمن سخنرانی، از دکتر مصدق و آیت الله کاشانی از طرف ورزشکاران و حضار، تجلیل خاصی بعمل آمد و کودکان ۷ ساله ای سخنرانی کوتاهی ایراد داد و نیز با فریاد «زنده باد مصدق» به سخنرانی خود خاتمه داد. سپس مراسم ورزشی بی سابقه شروع شد و بعد، **مهندس حسینی** سخنرانی مہیجی درباره ورزش و تندرستی و تشویق ورزشکاران بعمل آورد و مقارن ساعت ۱۰، این جشن ورزشی که در نوع خود جالب توجه بود، پایان یافت و **نمایندگان جبهه ملی - بخصوص دکتر شایگان، حائری زاده، مثنار، دکتر معتمدی و مهندس حسینی -** از این پیشرفت باشگاه شعبان جعفری، اظهار قدردانی نموده و امیدوار بودند که بزودی، باشگاه آبرومندی به کمک ورزش دوستان تشکیل که خدمات ورزشی این باشگاه توسعه یابد.» (شعبان جعفری، در گفتگو با هما سرشار، صص ۱۱۸ - ۱۱۹).

با چنان جایگاهی، شعبان جعفری به هنگام مبارزات ملی کردن صنعت نفت، در تظاهرات جبهه ملی حضور فعال داشته و عکس‌هایی از مصدق و کاشانی را حمل می‌کرده است.

شعبان جعفری در آغاز جوانی به فدائیان اسلام نواب صفوی نزدیک بود و در سال های ۳۰-۳۲ از مریدان آیت الله کاشانی بشمار می رفت، اما با اختلافات جبهه ملی و جدا شدن کاشانی از دکتر مصدق، شعبان جعفری نیز به صف مخالفان مصدق پیوست. او در تظاهرات ۹ اسفند ۱۳۳۱ به جرم حمله به خانه دکتر مصدق، دستگیر و تا عصر ۲۸ مرداد ۳۲ بازداشت و زندانی بوده است، بر اساس سند سازمان سیا:

در حوالی عصر ۲۸ مرداد، «ایستگاه رادیو تهران بدست سلطنت طلبان افتاد و کارمندان سفارت [آمریکا] با این خبر، دچار شادی و شغف گردیدند. قرار شد که در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر سرلشکر زاهدی از پناهگاه خویش خارج شود و در نیش خیابانی خاص با سرلشکر گیلانشاه، ملاقات کند و از آنجا به سوی ایستگاه رادیو تهران روانه شوند تا سرلشکر زاهدی پیام خود به ملت ایران را ایراد نماید ... در ساعت ۵/۲۵ دقیقه بعد از ظهر، زاهدی از رادیو تهران سخن گفت.» (تاریخچه عملیات سیا ...، بخش ۸، صص ۷۲-۷۳، متن انگلیسی).

دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور دکتر مصدق) در هنگامه ۲۸ مرداد از خیابان های مهم تهران دیدن نموده، چگونگی تصرف ستاد ارتش، ایستگاه رادیو و محاصره و تصرف اقامتگاه دکتر مصدق را - لحظه به لحظه - گزارش کرده است و - چنانکه خواهیم دید - گزارش او با گزارش هندرسون (سفیر آمریکا) مطابقت دارد. دکتر صدیقی می نویسد:

« ... چند دقیقه از ساعت پانزده گذشته بود، دیدم جمعی [در اطاق مصدق]، همه در حال انتظار و فکر نشسته اند. آقای نخست وزیر پرسیدند: چه خبر دارید؟ گفتم: اوضاع [شهر] خوب نیست، ولی ناامید نباید بود. آقای دکتر حسین فاطمی گفتند: چه باید کرد؟ گفتم: لابد دستورهای لازم از طرف جناب آقای نخست وزیر داده شده، ولی فعلاً آنچه بر هر چیز، مقدم است، حفظ مرکز بی سیم و رادیو است ... بعد به اتاقی که هیأت وزیران در آن تشکیل می شد رفتم ... آقای دکتر حسین فاطمی روی صندلی، رو به روی مهندس حسینی نشسته بود. من پهلوئی او نشستم. چون هر دو، ناهار نخورده بودیم ... یک لقمه خوردیم. لقمه دوم را که به دهن گذاشتیم، صدای هیاهو و جنجال در رادیوی اتاق مجاور شنیده شد ... معلوم شد مخالفین، اداره رادیو را اشغال کرده اند.

حدود ساعت شانزده، رادیو را باز کردیم، احمد فرامرزی نطق می کرد. گفتم: آنچه من از ساعت ۱۱ [صبح] از آن می ترسیدم و در فکر آن بودم و به آقای نخست وزیر هم تلفن کردم و نباید بشود، شده است و قطعاً اوضاع شهرستان ها هم مختل خواهد شد.

مقارن ساعت هفده: آقای مهندس رضوی برای آنکه سربازان مخالف، تیراندازی را موقوف کنند، ملحفه روی تختخواب آقای نخست وزیر را برداشت و بیرون بُرد و به سربازان داخل حیاط داد که آن را [به علامت تسلیم] روی بام نصب کنند ... (غلامرضا نجاتی، ج ۲، ص ۱۲۶ - ۱۳۰).

به روایت شعبان جعفری:

«بعد از ظهر ۲۸ مرداد، زاهدی ما رو [از زندان] خواست، ما رفتیم اونجا. گفت: «برین نذارین مردم شلوغ کُنن دیگه» این بود که ما به حساب راه افتادیم ... **ولی به خونهء مصدّق نرفتیم، خونه اش تو دعوای بین مردم و سرهنگ ممتاز [مسئول دفاع از خانهء مصدّق] و اینا، داغون شده بود»** (شعبان جعفری، ص ۱۶۵)

بدین ترتیب، ملاقات زاهدی با شعبان جعفری می‌بایستی **بعد از ساعت ۶ یا ۷ بعد از ظهر ۲۸ مرداد** و پس از استقرار سرلشکر زاهدی در مرکز شهرپایانی صورت گرفته باشد، و این، زمانی بود که از **سقوط دولت مصدّق، ساعت‌ها گذشته بود**. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نقش شعبان جعفری در وقایع ۲۸ مرداد، نقشی حاشیه‌ای و کمرنگ بوده است.

زیرنویس:

- ۱- برای آگاهی از این ماجرا - که یادآور واقعهء «حمله به سفارت آمریکا در تهران» و «تسخیر لانهء جاسوسی» است، نگاه کنید به: اسرار خانهء سدان، اسماعیل رائین، همچنین نگاه کنید به: موحد، ج ۱، صص ۱۷۶-۱۷۷؛ مصدّق؛ سال‌های مبارزه و قدرت، غلامرضا نجاتی، ج ۱، صص ۳۱۸-۳۲۲.
- ۲- نگاه کنید به: روزنامهء شجاعت (بسوی آینده)، شمارهء ۱۸، ۲۷ مرداد ۳۲، به نقل از: گذشته، چراغ راه آینده است، ص ۶۵۹.
- ۳- برای بحثی دربارهء «لوطی» ها و نقش شان در دوران قاجار نگاه کنید به مقالهء درخشان و . م. فلور: تاریخ و گسترهء ادبیات، شمارهء ۱، ۱۳۶۲، صص ۷ - ۲۸ .

بخش شانزدهم (۲):

۲۸ مرداد ۳۲؛ کودتا؟ یا خیزش خودجوش مردم؟ (۲)

* اسناد سرّی وزارت امورخارجه، آمریکا و گزارش مأموران سازمان سیا در تهران، شواهد اصلی هستند که نابوری و شگفتی آمریکائی ها را از وقایعی که در روز ۲۸ مرداد ۲۲ در برابر دیدگان شان می گذشت، نشان می دهند.

* این اسناد، بر افسانه سرانی ها و گزافه بافی های کرمیت روزولت (که خیزش خودجوش مردم تهران را به حساب «عوامل خود» منظور کرده)، قلم بطلان می کشند.

* گزارش سفارت آمریکا از تهران در روز ۲۸ مرداد : « یک شورش غیرمنتظره و نیرومند علیه دکتر مصدّق در جریان است ... نه تنها اطرافیان مصدّق، بلکه شاهی ها هم از این پیروزی آسان و سریع - که تا حدودی زیادی خودجوش است - شگفت زده اند.»

- آیا در ۲۸ مرداد ۲۲، طرحی برای کودتا علیه دولت مصدّق وجود داشت؟

- اگر آری! پس چرا دکتر مصدّق - با وجود اصرار دکتر حسین فاطمی و دیگر یارانش- در برابر کودتا، هیچ مقاومتی نکرد؟

- اگر نه! چه علل یا عواملی باعث سقوط دولت مصدّق گردید؟

- آیا فلسفه سیاسی دکتر مصدّق - چنانکه می گویند - مبتنی بر لیبرالیسم یا لیبرال - دموکراسی بود؟

- با آغاز حکومت مصدّق، کمک های مالی آمریکا به ایران از ۵۰۰ هزار دلار به ۲۲ میلیون دلار افزایش یافت. آنچنان که اگر کمک های مالی آمریکا نمی بود، دولت دکتر مصدّق - چه بسا - بسیار زودتر سقوط می کرد. نیاز مالی دولت دکتر مصدّق به این کمک های مالی، آنقدر بود که حتی یک روز قبل از ۲۸ مرداد ۲۲، مصدّق (در ملاقات با هندرسون) خواستار یک وام ۱۰ میلیون دلاری دیگر از آمریکا شده بود، بنابراین: چگونه است که آمریکا تا روزی که به دولت دکتر مصدّق کمک های مالی و تسلیحاتی می کرد، به قول دکتر مصدّق «نزدیک ترین و بهترین دوست ایران» بشمار می رفت، اما با قطع کمک های مالی آمریکا، وقوع رویدادهای ۲۸ مرداد و سقوط دولت مصدّق، آمریکا به «امپریالیسم جهانخوار» بدل شده است؟!

- و سرانجام: «اگر ۲۸ مرداد نبود»، آیا دکتر مصدق - با توجه به ساختار سیاسی - فرهنگی و محدودیت های تاریخی جامعه، قادر به استقرار آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی در ایران بود؟

این ها سئوالاتی است که شیفتگان دکتر مصدق و مخالفان وی را - پس از گذشت ۵۰ سال - هنوز درگیر خود ساخته و بحث هائی را بوجود آورده که عموماً آلوده به تهمت و توهین و تکرار است و از این رو؛ داشتن درکی روشن از رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد را - خصوصاً برای نسل جوان و دانشجویان ما - دشوار ساخته است. این تهمت ها و توهین ها، نشانهء دیگری از **عصیبت تاریخی**، توسعه نیافتگی ذهنی و طفولیت فکری «مردان سیاسی» ما است که تاریخ و رویدادهای گذشته را نه «چراغ» ی برای راه آینده، بلکه چونان «چماق» ی برای توهین، ارباب اخلاقی و سرکوب آزادی اندیشه و تحقیق بکار می گیرند!

بطوریکه پیشتر گفتیم: خوشبختانه در سال های اخیر، محققانی مانند مارک گازیوروسکی (Mark Gasiorowski)، مالکولم برن (Malcolm Byrne)، استفن دوریل (Stephen Dorril)، دکتر فخرالدین عطیمی و دیگران به ضعف ها و اشتباهات دکتر مصدق و خصوصاً به «نقش کلیدی ایرانیان که به صورتی روزافزون در مقابل دکتر مصدق صف آرائی کردند» اشاره نموده اند.

امروزه، اسناد سرّی وزارت امورخارجهء آمریکا (در آرشیو ملّی آمریکا) و نیز انتشار گزارش سرّی سازمان سیا دربارهء چگونگی سرنگونی حکومت دکتر مصدق، افسانه سازی ها و لاف و گزاف های کرمیت روزولت (مسئول اصلی عملیات سازمان سیا در ایران) را آشکار ساخته بطوریکه گفته های وی در کتاب «ضدکودتا» (Contercoup) که تظاهرات خودجوش مردم در ۲۸ مرداد را به حساب عوامل خود واریز کرده، حتی برای دوستانان صدیق دکتر مصدق نیز ارزش و اعتباری ندارد. (۱) تعارض این اسناد با آنچه که کرمیت روزولت مدعی آنست، نشان از شیوهء رایجی دارد که در بسیاری موارد، افراد - بمنظور بزرگنمایی عملکرد خود و بالا بردن سطح عملیات خویش در راه انجام مسئولیت ها و مأموریت های محوله - بدان مبادرت می کنند تا بدین ترتیب موفقیت حاصله را یکسره، نتیجهء درایت، ابتکار و خلاقیت خویش وانمود کنند. گاه، این شیوهء بزرگنمایی، آنچنان پیش می رود که با مستندات قطعی، تعارض یافته و به افسانه یا به «عملیات محیرالعقول» پهلو می زند.

انتشار اسناد وزارت امورخارجهء آمریکا و نیز - خصوصاً- گزارش عملیات سازمان سیا در سرنگونی دولت مصدق، ما را به کم و کیف رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ آشنا می کند. این اسناد و مدارک اگر با روایت های شاهدان حاضر در صحنه، جمع شوند، می توانند تصویری واقعی از چگونگی رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد و چگونگی سقوط دولت مصدق بدست دهند. در این باره، ما این اسناد و روایت ها را به ۵ بخش تقسیم می کنیم:

۲- گزارش مجریان و طراحان کودتا (سازمان سیا) از حوادث ۲۸ مرداد

۳- گزارش دقیق و لحظه به لحظه دکتر غلامحسین صدیقی (وزیر کشور دولت مصدق) از حوادث ۲۸ مرداد

۴- روایت یکی از کادرهای فعال حزب توده در صحنه ۲۸ مرداد

۵- روایت یکی از اعضای حزب زحمتکشان (دکتر بقائی) حاضر در رویدادهای ۲۸ مرداد.

فصل مشترک همه این روایات ۵ گانه مختلف، تأکید آنها بر خیزش خودبخودی مردم تهران در روز ۲۸ مرداد است بطوریکه هم سلطنت طلبان، هم هواداران مصدق و هم طراحان کودتا را غافلگیر و شگفت زده کرده بود و گویا در برابر این خیزش مردمی بود که مصدق - بعنوان یک سیاستمدار مردم دوست - از مقابله با آن خودداری کرده بود!

* * *



۲۸ مرداد: تصرف ایستگاه رادیو توسط مردم

گفتیم که به دنبال امتناع دکتر مصدق از پذیرش فرمان عزل و اعلام رادیویی آن بعنوان «کودتای نافرجام گارد شاهنشاهی» در بامداد ۲۵ مرداد، و سپس مقالات تند و سخنرانی های توهین آمیز دکتر حسین فاطمی نسبت به شاه و پخش آن مقالات و اخبار از طریق رادیو، و در نتیجه: آگاهی مردم تهران از «رفتن شاه» و خصوصاً شعارهای ضدسلطنتی حزب توده و اقدامات تند و تحریک آمیز اعضای این حزب در تخریب مجسمه های رضا شاه و محمد رضا شاه و به زیر کشیدن عکس های خاندان سلطنتی از مغازه ها و ادارات دولتی، و نیز اقدام آنان به تعویض نام خیابان ها، همه و همه، باعث نگرانی و هراس بازاریان، پیشه وران و مردم کوچه و بازار و نیروهای مذهبی (به رهبری آیت الله کاشانی) گردید. از طرف دیگر: حذف نام شاه از دعای صبحگاهی و ممنوع کردن سرود شاهنشاهی در مراسم پادگان ها، احساسات سنتی شاهدوستی بسیاری از سربازان، درجه داران و نیروهای ارتشی و انتظامی را جریحه دار ساخت. مجموعه این عوامل، باعث گردید تا از شامگاه ۲۷ مرداد، فضای روانی جامعه، به نفع شاه و بازگشت او به ایران، تغییر یابد.

اسناد سرّی وزارت خارجه، آمریکا در رابطه با ۲۸ مرداد ۳۲

اسناد سرّی وزارت امورخارجه آمریکا (در آرشیو ملّی آمریکا) شاهدان اصیلی هستند که ناباوری و شگفتی مأموران سیا را از وقایعی که در برابر دیدگان شان می گذشت، به روشنی نشان می دهند این اسناد، شامل گزارش های ساعت به ساعت سفارت آمریکا از تهران به واشنگتن درباره وقایع ۲۸ مرداد می باشند که تعدادی از آن ها، نمونه وار، در اختیار خوانندگان قرار می گیرند. تا آنجا که نگارنده می داند، در میان محققان و مترجمان ایرانی، این اسناد برای نخستین بار توسط آقای بابک امیرخسروی و دوستانش گردآوری، ترجمه و منتشر شده اند، از این رو، به احترام حقیقت جوئی ایشان و بعنوان رعایت «تقدّم فضل»، این اسناد بسیار مهم و روشنگر را - با تغییرات کوچکی در ویرایش بعضی کلمات و عبارات - از کتاب «نظر از درون به نقش حزب توده ایران» (صفحات ۷۲۵-۷۳۵) نقل می کنیم. اهمیت این اسناد زمانی دو چندان می شود که بدانیم این اسناد از طرف **یک کادر جوان و فعال حزب توده در روز ۲۸ مرداد ۳۲** و سپس یکی از اعضای برجسته کمیته مرکزی حزب توده (از مخالفان خط و مشی کیانوری) و از دوستان صدیق دکتر مصدّق، انتشار یافته اند.

حقیقت جوئی آقای امیرخسروی، مصداق روشن سخن آن فرزانه معروف است که در هجوم تهمت های «مدعیان آزادی و دموکراسی»، گفت:

- «زندگی، کوتاه ست اما حقیقت، دورتر می رود و بیشتر عمر می کند، بگذار تا حقیقت را بگویم!».

- ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، تلگراف شماره 788.00/8-1953

از: تهران به: وزیر خارجه

اندکی پس از ساعت یازده، سفارت اطلاع یافت که مقرّ روزنامه های باختر امروز و شورش و حزب ایران به آتش کشیده شده اند. دانشجویان دانشکده افسری نیز علیه دولت دست به اعتصاب زده اند.

تظاهرات هواداران شاه در حوالی مجلس از سوی بازاریان وابسته به کاشانی و سایر رهبران دینی کم اهمیت تر، حمایت می گردد. جمعیت قابل ملاحظه ای از طرفداران شاه هم اکنون بسوی بازار در حرکت اند.

هیچگونه گزارشی در مورد اینکه نیروهای انتظامی در پیشگیری و یا ممانعت از تظاهرکنندگان طرفدار شاه دخالت کرده باشند نرسیده است.

هندرسون

- ساعت ۲ بعدازظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، تلگراف شماره 788.00/88-1953

از: تهران به: وزیر خارجه

گزارش رسیده است که جمعیتی در حدود ۳۰۰۰ نفر که خواستار بازگشت شاه هستند در حوالی خانهء مصدق مورد حمله و تیراندازی نیروهای انتظامی قرار گرفته اند. اقدامات قبلی در پراکنده کردن این جمعیت موجب شده است که عده ای از سربازان به آنها بپیوندند. این جمعیت بار دیگر در برابر ستاد ارتش به هم پیوستند و مجدداً هدف تیراندازی قرار گرفتند. در برابر وزارت خارجه نیز زد و خورد در جریان است.

طرز برخورد نیروهای انتظامی هنوز حاکی از دو دل بودن آنهاست، اما تعداد نظامیان و افسرانی که منفرداً به هواداران شاه می پیوندند در حال ازدیاد است. کامیون هائی حامل سربازان در سطح شهر دیده شده اند که در حال عبور فریاد می زنند «زنده باد شاه». یک کامیون، مجسمهء از جا کنده شده رضاشاه را حمل می کرد در حالی که جمعیتی آنها تعقیب می نمود و بنظر می رسید که می خواهند آنها را مجدداً نصب کنند. تمام انتشارات غیرتوده ای هوادار حکومت (مصدق) متلاشی و به آتش کشیده شده اند. در میان اینها می توان از روزنامه های نیروی سوم و شهbaz که متمایل به حزب توده هستند، نام برد.

جمعیت زیادی در حوالی ادارهء رادیو دیده می شود. ظاهراً آنها مصمم هستند که ادارهء رادیو را اشغال کنند. جادهء شرق شمیران (جاده قدیم) که به ایستگاه رادیو منتهی می شود از طرف هواداران شاه مسدوده شده است.

سفارت هنوز نتوانسته است تشکیلات و برنامه ای برای این فعالیت کشف کند.* اما بنظر می رسد که جمعیت برای هدفهای معینی جمع شده اند.

هندرسون

*- گزارش های سفیر هندرسون به وزارت خارجه آمریکا، بالاترین تکذیب بر ادعاهای واهی کرمیت روزولت در کتاب «ضد کودتا» است که تظاهرات و عملیات ۲۸ مرداد را به حساب و اشارهء عوامل خود واریز می کند.

چگونه باورکردنی است که او کودتایی را تدارک ببیند که سفیر آمریکا از آن تا این حدّ بی خبر باشد؟ می دانیم که هندرسون از شرکت کنندگان نشست ۴ تیرماه ۱۳۳۲ در واشنگتن است که گزارش و موضع او در تصمیم دولت آمریکا درباره کودتای نظامی تعیین کننده بوده است. (بابک امیرخسروی)

- ساعت ۴ بعداز ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) تلگراف شماره 788.00/8-1953

از: تهران به: وزیر خارجه

(وزارت) پست و تلگراف و مرکز تبلیغات، اشغال شده اند. طبق گزارشهای رسیده، به شهرستان ها نیز تلگراف می شود تا آنها نیز تشویق شوند تظاهرات مشابه ای در هواداری از شاه انجام دهند.

کارمندان سفارت، کامیونهای متعدّد حامل نظامیان و غیرنظامیان را به همراه ۶ تانک در خیابانها دیده اند که عکس هایی از شاه را حمل می کرده اند.

رادیوی تهران پس از اشغال، برای مدت کوتاهی تنها به پخش موسیقی از پیش ضبط شده پرداخت و سپس در سکوت فرو رفت.

تیمسار دفتری [خواهرزاده دکتر مصدّق] از قرار گزارش رسیده به فرماندهی نظامی تهران و ریاست پلیس منصوب شده است. از قرار معلوم، تیمسار دفتری سعی می کند از گارد گمرک که قبلاً از طرف مصدّق به ریاست آن منصوب شده بود استعفا کند. این مطلب را مرکز استراق سمع سفارت از مخابرات تلفنی بدست آورده است.

هندرسون

- ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) تلگراف شماره 788.00/8-1953

از: تهران به: وزیر خارجه

طبق گزارشات مختلف، از جمله گزارش اعضاء سفارت و سایر مقامات رسمی آمریکایی، در شهر حالت یک تعطیلی عمومی حکمفرماست. تمام وسائل نقلیه، چراغ های خود را به نشانه پیروزی شاه، روشن کرده اند. مردم در پیاده روها برای افراد شخصی که در کامیونهای سربازان بنفع

شاه تظاهرات می کنند، دست می زنند و آنان را مورد حمایت و تشویق قرار می دهند. تئاتر سعدی که اغلب مرکز رفت و آمد توده ای هاست به آتش کشیده شده است. با آنکه هواداران شاه موفق به پیروزی هایی شده اند، خانه مصدق و مرکز ستاد ارتش هنوز در دست هواداران مصدق است.

هندرسون

- ساعت ۷ بعدازظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) تلگراف شماره 788.00/8-1953

از: تهران به: وزیر خارجه

به لندن تحت شماره ۱۴ و به رُم، تحت شماره ۹ تکرار گردید.

وزارت خارجه، لطفاً این گزارش و سایر تلگراف های مورد نظر را برای مسکو هم تکرار کنید.

طی روز، تظاهرات به نفع شاه در تمام شهر تهران گسترش یافته است. کامیونهای پُر از تظاهرکنندگان در حالی که مورد استقبال عابرین پیاده قرار می گیرند در سطح شهر در گردش اند. از قرار، اکثریت خردکننده مشهود سلطنت طلب، گروههای چپ گرا را مرعوب و مجبور به سکوت کرده است. انتشارات غیرتوده ای، اما هوادار حکومت (مصدق) متلاشی و به آتش کشیده شده اند. رادیوی تهران توسط چندین هزار نفر از طرفداران زاهدی اشغال شده است. در برنامه بعد از ظهر، زاهدی طی نطق کوتاهی، مسئولیت نخست وزیری را که از طرف شاه به او سپرده شده است قبول کرد. رادیو همچنان اعلام کرد که شاه بلادرنگ به کشور بازخواهد گشت.

عملکرد نیروهای انتظامی که درابتداء نامعلوم به نظر می رسید، به تدریج - با پیوستن تدریجی سربازان، افسران و نیروهای پلیس به تظاهرکنندگان هوادار شاه - روشن شده است. تعداد زیادی از کامیون های مملو از سربازان و حداقل ۶ تانک در صفوف تظاهرکنندگان به نفع شاه در خیابانها دیده شده اند.

خانه مصدق، طبق گزارش رسیده در ساعت ۵ بعد از ظهر مورد حمله قرار گرفته است. صدای تیراندازی گاه به سفارت نیز می رسد. میراشرافی از رادیوی تهران اعلام کرد که فاطمی به دست مردم تکه تکه شده است. هم چنین طبق گزارش های رسیده، سنجابی کشته و یا مجروح شده است. این اظهارات فعلاً باید با احتیاط تلقی شوند. ستاد ارتش که قبلاً با تهاجم ناکام روبرو شده بود هنوز در دست هواداران مصدق می باشد. مرکز پلیس نیز هنوز در دست مصدقی هاست. تیمسار دفتری از قرار معلوم از طرف مصدق به فرماندهی حکومت نظامی و ریاست پلیس تهران منصوب شده است. تا آنجا که گزارش رسیده است هنوز هیچ لشکر و یا تیپی رسماً به شاه نییوسته، اما سربازان، افسران و چندین تانک به طور انفرادی از زاهدی

پشتیبانی می کنند. سرهنگ بختیار از قرار معلوم برای حمایت از زاهدی از کرمانشاه به سوی تهران در حرکت است.

شاید وزارت خارجه از سفارت در رُم بخواهد که این اطلاعات را به شاه برساند.

هندرسون

- ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) تلگراف شماره 788.00/8-1953

از: تهران به: وزیر خارجه

اطلاعات موثق حاکی از آن است که نیروهای وابسته به زاهدی ستاد ارتش و سایر ادارات امنیتی را در کنترل دارند. خانه مصدق که در محاصره قرار داشت، اشغال و توسط هواداران شاه غارت شده است، اما هنوز اطلاع دقیقی درباره مخفیگاه مصدق در دست نیست.

رادیوی تهران اطلاع داده است که حکومت نظامی تهران، رفت و آمد را از ساعت ۸ شب تا ۵ صبح ممنوع اعلام کرده و از مردم خواسته است که برای برقراری نظم با ارتش همکاری کنند.

اکنون تایید شده است که تیمسار دفتری حاکم نظامی زاهدی است. بنابراین یا گزارش قبلی سفارت (شماره ۱۹-۴۰۰ اوت) اشتباه بوده است و یا تیمسار دفتری در آخرین دقیق تغییر موضع داده است.

هندرسون

- سند شماره ۳۴۹، از کتابخانه آیزنهاور، مراسلات آیزنهاور، دوسیه ویت مان Whitmon، یادداشت توسط جانشین ریاست سیا، کابل (Cabell) به رئیس جمهور، واشنگتن

تاریخ ندارد. *

* (توضیح بابک امیرخسروی: از مضمون این گزارش پیداست که در غوغای روز ۲۸ مرداد ارسال شده است. ویژگی این تلگرام در این است که تنها خبری است که از طریق «سیا» مخابره می شود و با توجه به مضمون آن، به نظر می رسد که این، همان تلگرافی باشد که (کرمیت روزولت در کتاب «ضدکودتا» با باد در

غیغ چنین یاد می کند: «پیام ۱۸ اوت شما رسید. خوشحالم که به اطلاع برسانم ر. ن. زیگلر (اسم مستعار زاهدی) به سلامت، و ساوی (اسم مستعار شاه) با پیروزی به ایران باز می گردد».

محرمانه

«یک شورش غیرمنتظره و نیرومند مردم و نظامیان علیه نخست وزیر مصدق باعث شده است که شهر تهران تقریباً بکلی به تصرف نیروهای موافق شاه و نخست وزیر انتصابی وی یعنی زاهدی درآید.

گزارش های رسیده مبنی بر این است که مصدق و رئیس ستاد ارتش وی، سرتیپ ریاحی هنوز در مقرهای فرماندهی خود پنهان شده اند، ولی بی خبر و بدون ارتباط هستند، چون وسایل ارتباطی در دست نیروهای سلطنت طلب است. بیشتر شهر تحت کنترل نیروهای شاهی است، هر چند گزارش می رسد که اینجا و آنجا شماری از طرفداران مصدق در خیابانها هستند. نیروهای سلطنت طلب از همه رسانه های گروهی برای ترغیب مردم و ارتش به طرفداری از شاه برخوردار می باشند.

اخبار رادیو مبنی بر آنست که **استان استراتژیک آذربایجان در دست شاهی ها است**. ولی رادیو اصفهان در یک بخش که صدای آن ضبط شد، خود را همچنان وفادار مصدق اعلام کرده است، در این اوضاع آشفته، بنظر می رسد که لحن و متن همهء اعلامیه ها ضد کمونیستی است. **از توده ای ها هیچگونه فعالیت و واکنشی در این ساعات خطر مشاهده نمی شود**. اگر شاهی ها برای چیره شدن و قبضه کردن اوضاع عمل کنند، مسلماً توده ای ها نیرومندترین و قهرآمیزترین مخالفان آنها خواهند بود.

منابع ما، گزارشات مطبوعات و رادیوها را - مبنی بر اینکه کنترل شهر تهران در دست شاهی هاست و زاهدی به شهر برگشته و در فراخوان رادیویی به مردم قول اصلاحات اقتصادی و اجتماعی داده است - تأیید کرده اند. منابع خبری ما گزارش می دهند که خیابان های تهران، مملو از انبوه مردمی است که در تظاهرات خود خواستار بازگشت شاه می باشند.

امضاء سی. پی. کابل

زیرنویس:

۱- ظاهراً تیتز کتاب روزولت (ضد کودتا)، الهام بخش کسانی شده تا شتابزده، مدعی شوند که «مصدق علیه شاه کودتا کرده است» !!!

بخش شانزدهم (۲)

۲۸ مرداد ۳۲؛ کودتا؟ یا خیزش خودجوش مردم؟ (۲)

* سند وزارت امور خارجه، آمریکا: «مردم از دشنام ها و حرف های رکیک وزیر خارجه (دکتر فاطمی) و سردبیران روزنامه ها در حمله به شاه، احساس تنفر و انزجار کردند».

* اشتباه بزرگ شاه و دولت زاهدی در محاکمه، ناروای دکتر مصدق و تأثیرات عمیق آن بر روان سیاسی و حافظه ملی ایرانیان و خصوصاً تبلیغات گسترده و دیرپای حزب توده (که با وقوع ۲۸ مرداد، امید ایجاد «ایرانستان» وابسته به شوروی را بر باد رفته می دید)، همه و همه، محکومیت تاریخی ۲۸ مرداد را - بعنوان یک «کودتا» - بر حافظه تاریخی جامعه، ما تثبیت کرد. از این زمان - بار دیگر - «تاریخ» به «تقویم» بدل گردید و «عقل نقاد» به «عقل نقال»، سقوط کرد و اندیشه، سیاسی، به آئین ها و عزاداری های مذهبی تبدیل شد.

* پس از گذشت ۵۰ سال، ۲۸ مرداد را (به هر نامی که بنامیم) بعنوان یک «گذشته» باید تبدیل به «تاریخ» کنیم و مانند ملت های اسپانیا، شیلی و آفریقای جنوبی، با بلندنظری و نگاه به آینده، بکوشیم تا بر گذشته، عصبی و ناشاد خویش، فائق آئیم.

* هم رضا شاه و محمد رضا شاه، هم قوام السلطنه و دکتر مصدق، در بلندپروازی های مغرورانه، خویش، ایران را سربلند و آزاد و آباد می خواستند، هر چند که سرانجام، هر یک -

چونان عقابى بلندپرواز - در فضاى تنگ محدودیت ها و ضعف ها و اشتباهات، پَر سوختند و پَر زدند.

* * *

سند بسیار مهمِ دیگر، گزارش تلگراف محرمانه شماره ۳۴۸ است که هندرسون در ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲ به وزارت خارجه آمریکا مخابره کرده است.

اگر لحن و جنبه های جانبدارانه گزارش سفیر آمریکا را - که تا حدی قابل فهم است- نادیده انگاریم، گزارش، حاوی مطالب شایان توجهی از رَوَندِ وقایع ۲۸ مرداد می باشد. و **گواهی است بر شگفت زدگی آن ها از پیروزی آسان بدست آمده. هندرسون تأکید دارد: «نه تنها اطرافیان دولت مصدق، بلکه شاهى ها هم از این پیروزی آسان و سریع که تا حدودی زیاد خودجوش صورت گرفته، در شگفت اند».** این گزارش در عین حال به کند و کاو عواملی می پردازد که از دیدگاه او در تکوین چنین جریانى مؤثر افتادند ... اینک متن کامل سند:

- سند شماره ۳۴۸ - تلگراف شماره 788.00/8-2053

از: سفیر آمریکا در ایران (هندرسون) به وزارت خارجه

تهران ۲۰ اوت ۱۹۵۲ (۲۹ مرداد ۱۳۳۲) - بوقت ظهر. محرمانه

۱- هنوز رود است که بتوانیم جزئیات دقیق جریانات ۳۶ ساعت گذشته را گزارش کنیم. با این همه، در اینجا کوشش می شود تا طرح اولیه ای از عمده ترین نکات واقعه، طبق اطلاعات موجود در دسترس، ارائه گردد.

۲- در عصر ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) به نظر می رسید که بین هواداران حزب کمونیست توده و دولت مصدق نفاق و نزاع درگرفته است. ظاهراً هواداران حزب توده بدون کسب اجازه از دولت مصدق شروع به تظاهرات خیابانى و عملیات خشونت آمیز می کنند؛ مصدق دستور می دهد که تظاهرات، موقوف و خیابان ها از تظاهرکنندگان خالی شود. برای اولین بار در چند ماه گذشته، زد و خوردی جدی بین نیروهای انتظامی و توده ای ها صورت گرفت.



تهران: مردم در روز ۲۸ مرداد ۳۲

۳- صبح روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) هواداران شاه به منظور نشان دادن تداوم احساسات موافق به نفع او در کشور، شروع به تظاهرات می کنند. تظاهرکنندگان در مقیاس کوچکی از بازار به راه می افتند. ولی این شعله اولیه، بطور شگفت انگیزی گسترش یافت و بزودی به آتش خرمین سوز عظیمی تبدیل می شود که در طول روز، تمام تهران را فرا می گیرد. نیروهای انتظامی که برای پراکندن مردم فرستاده می شوند، از فرمان حمله به جمعیت سر باز می زنند و حتی بعضی از آنها به تظاهرکنندگان می پیوندند و بعضی دیگر هم منفعل می مانند. همین که جمعیت در نقاط مختلف شهر، انبوه تر می شود، دستجات شروع به حمله به ادارات روزنامه هائی می کنند که در چند روز گذشته، دشنام های رکیک و سخیفانه، نثار شاه کرده بودند. روزنامه های طرفدار مصدق و ارگان های طرفدار حزب کمونیست توده از آن جمله بودند.

یکی از نقاط حساس استراتژیک که به تصرف جمعیت در می آید، ساختمان مرکزی پست و تلگراف بود که از آنجا پیام های تهییج کننده به اطراف کشور در همه جا پخش می شد.

از مرکز شهر، انبوه جمعیت هیجان زده، هر چه ماشین و کامیون بود در اختیار می گیرند و به شمال شهر می شتابند و رادیو تهران را محاصره می کنند. کارکنان سفارتخانه در طی این جریان فرصت خوبی داشتند که از نزدیک نوع تظاهرکنندگان را بسنجند. اینها بیشتر غیرنظامی بودند که در میان شان تعدادی از نیروهای انتظامی مسلح نیز مشاهده می شدند. ولی بهر حال به نظر می رسید که رهبری جمعیت دست شخصی ها است نه نیروهای نظامی. در ضمن، شرکت کنندگان هم از نوع معمول چاقوکش و عربده جو که معمولاً در تظاهرات اخیر مشاهده می شد، نبودند. به نظر می رسید که اینها از اقشار و طبقات مختلف و مرکب از کارگر و کارمند و دکاندار و کاسب و دانشجو باشند و روحیه جمعیت، سرشار از یک عزم و شادی است. هر چند این حالت ولنگاری مانع از این نشد که اینجا و آنجا قهر و خشونت اعمال نشود. اقلاً دو نفر به قتل رسیدند. مدافعین رادیو نتوانستند آنرا از

کار بیندازند و در اوایل بعد از ظهر که رادیو بدست تظاهرکنندگان افتاد، مرتب به نفع جمعیت و برای نگهداشت روحیه آنها پیام های تهییج کننده می فرستاد.



۴- حمله، تظاهرکنندگان به خانه نخست وزیر، اوایل صبح شروع می شود که توسط گارد

[اقامتگاه مصدق] پدافند شده و چند تن کشته می شوند. اواخر روز - با وجود عملیات دفاعی محافظان - خانه نخست وزیر توسط جمعیت، تسخیر و تخریب می شود. ظاهراً نخست وزیر (مصدق) از این غائله به سلامت جسته، گریخته و پنهان شده است، هنوز شب نشده بود که ستاد ارتش بدست دولت زاهدی می افتد و سرلشگر باتمانقلیچ، خود را رئیس ستاد اعلام می کند و به کار مشغول می شود. در همان زمان، سرلشگر زاهدی پشت میز دفتر نخست وزیر نشست که هیچگاه مورد استفاده مصدق قرار نگرفته بود.

۵- تا شبانگاه، نگرانی زیادی در مورد موضعی که فرماندهان گردانهای ارتش در حومه شهر اتخاذ خواهند کرد وجود داشت. بعضی می ترسیدند که این یگان های ارتشی به فرمان سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد مصدق) بسوی شهر سرازیر شوند و شهر را شبانه دوباره به نفع مصدق اشغال کنند. همچنین پیچ و زمزمه هست که وقتی شاهی ها از جنب و جوش افتادند، توده ای ها می خواهند ضرب شست خودشان را نشان بدهند. اما به نظر می رسد همین که باتمانقلیچ ریاست ستاد ارتش را بر عهده گرفت، یگان های ارتش در اطراف تهران یکی بعد از دیگری سر به فرمان او گذاشته اند. و بالاخره صدور دستورات برای خالی کردن خیابانها و ممنوعیت رفت و آمد از ساعت ۸ شب به بعد امکان پذیر گردید. از ساعت ۸ شب گذشته، دستورات انتظامی اکیداً به مورد اجرا گذاشته شد. طرح دستگیری رهبران حزب توده در صبح امروز بناکامی انجامیده و بنظر می رسد که این، در نتیجه ناشی گری پلیس بوده است. شایع است که توده ای ها در تدارک حمله متقابل هستند. نیروهای انتظامی برای مقابله با چنین حرکت احتمالی بسیج می شوند. فرجام این برخورد و مبارزه مسلماً برای نظم شهر و آینده ایران دارای اهمیت فوق العاده است.

۶- در حال حاضر اخبار موثقی از شهرستان ها در دست نیست ولی گزارشات غیرموثقی حاکی از آن است که بیشتر ایران در زیر کنترل دولت جدید است. گزارشی مبنی بر مقاومت در اصفهان رسیده. راجع به این مطلب در تلگرافات آینده، اطلاعات ارائه خواهد شد.

۷- نه تنها اعضاء دولت مصدق، بلکه شاهى ها هم از این موفقیت آسان و سریع که تا حدود زیادى خودجوش صورت گرفته، در شگفت هستند. در میان عواملی که به باور ما در این جریان مؤثر بودند می توان موارد زیرین را برشمرد:

الف- مردم ایران از هر طبقه ای، در برابر وقاحتی که نیروهای ضدشاهی نشان داده بودند مُشمز شده بودند. مثلاً وقتی که دستجات اوباش با پرچم های سرخ ظاهر شدند و شعارهای کمونیستی سردادند و به تخریب و پائین کشیدن مجسمه های شاه و پدرش پرداختند و در و پنجرهء خانه ها و دکاکین مردم را به بهانهء پاره کردن عکس شاه، خرد نمودند، مردم منزجر شدند.

همچنین، مردم از دشنام ها و حرف های رکیک وزیر خارجه، دکتر فاطمی و سردبیران روزنامه ها در حمله به شاه، احساس تنفر و انزجار کردند.

ب- بعلاوه، به نظر می رسید که مردم ایران از طبقات مختلف، از سازش موقت بین مصدق و توده ای ها نگران شده بودند. مردم با دیدن تظاهرات هزاران هزار توده ای - که آنها را گماشتهء شوروی ها محسوب می کنند - و ریختن انبوه آنها به خیابان ها و گفتن «مرده باد شاه» یا از شعار «مرگ بر غرب و آمریکا» ی آنان، دچار وحشت شده بودند. سیاست حزب توده، این باور را در مردم بوجود آورده بود که باید بین مصدق و اتحاد شوروی از یکسو و شاه و دنیای غرب از سوی دیگر، یکی را انتخاب کنند.

ج - مردم ایران، دیگر از سختی ها و فشارهای دو سال اخیر، فرسوده شده بودند و دلشان می خواست که دورهء تازه و بی دردسری فرا رسد تا نفس راحتی بکشند و فرصت بهبود زندگی خودشان را پیدا کنند. بسیاری از مردم، دیگر از اینکه بتوانند تحت دولت مصدق زندگی شان را سر و سامان دهند ناامید شده بودند.

د- اختلاف و تفرقه بین دولت مصدق و حزب توده در عصر ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) باعث شد تا این دو نیروی ضد شاه نتوانند با یکدیگر همکاری مؤثری کنند و در برابر تظاهرکنندگان طرفدار شاه مقاومت نمایند. توده ای ها تمام روز در صحنه آفتابی نشدند. شاید رهبران حزب یقین داشتند که در طی روز، هر آن ممکن است مصدق از آنها درخواست کمک کند. ولی وقتی تظاهرات طرفداران شاه حسابی به راه افتاد، دیگر، مصدق و دولت او در موقعیتی نبودند که بتوانند حتی چنین تقاضای همیاری و کمکی را بکنند.

د - بیشتر نظامیان و بسیاری از مردم، قلباً به شاه وفادارند، زیرا با این باور بزرگ شده اند که شاه، نماد اتحاد ملی و ثبات کشور است. مخصوصاً ارتش بی اندازه دوستدار آمریکاست. بعلت ترس از همسایه نیرومند شمالی [روس ها] و تا اندازه ای هم بدلیل کمک های نظامی آمریکا به ایران در سالهای اخیر، و هم بخاطر کمک های TCI (اصل چهار)، در بین ایرانیان غیرنظامی، وجهه خوبی برای آمریکا فراهم شده بود.

بسیاری از ایرانیان نظامی و غیرنظامی بالاخره متقاعد شده بودند که این سیاست های مصدق بود که سدّ راه همکاری نزدیک ایران و آمریکا گردیده و فقط تحت رهبری شاه است که این همکاری می تواند تداوم یابد.

۸- همچنانکه اشاره شد، هر چند جمعیت در مواردی، وحشیانه رفتار می کردند، ولی بطور کلی، فارغ البال بنظر می رسیدند. به خارجیان تعرض نمی کردند، بجز تظاهرات مختصری در برابر سفارت شوروی و تخریب اداره مطبوعاتی شوروی ها، کسی فریاد «پانکی به خانه ات برگرد!» را نمی شنید و هیچ امریکائی سنگباران نشد. فقط اداره «اصل چهار» تهران - که نزدیک خانه مصدق بود و مصدق اندک زمانی در تظاهرات ۲۸ فوریه (۹ اسفند گذشته) به آنجا پناهنده شده بود - قدری آسیب دید، شاید به این تصور که مصدق دوباره در آنجا پنهان شده است! تا آنجا که اطلاع یافته ایم هیچ امریکائی یا خارجی در تظاهرات دیروز آسیب ندیده است.

انبوه جمعیت در همه جا دستور می دادند که مردم، چراغ ماشین های شان را - بعنوان طرفداری از شاه - روشن کنند و عکس های شاه را به شیشه خودروها نصب نمایند. جمعیت، اتومبیل وابسته دریائی ما را متوقف کردند و دستور دادند که عکس شاه را به شیشه ماشین بچسباند. او یک اسکناس با عکس شاه را درآورد و به شیشه چسباند، که مردم دست زدند و خندیدند.

امضاء: هندرسون

- از: تهران به: وزیر خارجه، ۲۱ اوت ۱۹۵۲ (۲۰ مرداد ۳۲) ساعت ۱ بعد از ظهر

به: وزارتخانه فرستاده شد، تحت شماره ۴۳۴ تلگراف شماره 788.00/8-2153

به لندن تحت شماره ۱۱۵

به بغداد تحت شماره ۱۲

۱- روز ۲۰ اوت (۲۹ مرداد) در تهران و ظاهراً در تمام شهرستانها با جو نسبتاً آرامی آغاز شد. مردم کشور ظاهراً به خود قبولانده اند که دعوای بین شاه و مصدق بالاخره فرجام یافته و عموماً از نتیجه آن خشنودند. با این احوال، در بین محافل آگاه تر، هنوز تا اندازه ای نگرانی احساس می شود. آنان می گویند اگر چه دولت زاهدی تقریباً به سراسر مملکت چیره است، مشکل بتوان باور کرد که توده ای ها آرام بنشینند و ضربه متقابل نزنند. تا زمانی که توده ای ها - با آن انضباط سخت تشکیلاتی و رهبرانی که در تاکتیک های انقلابی و اصول تبلیغاتی، کارگشته هستند - وجود دارند، نباید این دشمن خطرناک را دست کم گرفت. نقشه هائی که قرار بود برای توقیف رهبران سرشناس حزب توده در اول وقت دیروز اجراء شود بجائی نرسید. رئیس بخش سیاسی شهرستانی که در مورد این عدم کارائی در دستگیری، مورد مؤاخذه قرار گرفته، ادعا کرده است که این رهبران، زیر زمین رفته و مخفی شده اند، با اینهمه، این بدگمانی وجود دارد که شاید او هم مانند بسیاری از صاحب منصبان ایرانی دیگر، ترجیح داده تا رأساً وارد عملیاتی نشود که باعث شود نام او در لیست سپاه حزب توده قرار گیرد. این واهمه و ترس - که کسانی که از حمایت همسایه قدرتمند شمالی برخوردارند، بر طبق قانون جاذبه سیاسی، بالأخره ممکن است قدرت را بدست گیرند- غالباً از کارائی دستوراتی که برای قلع و قمع عناصر مخرب کمونیست صادر شده، کاسته و کار را مشکل کرده است.

۲- عامل دیگری که به استمرار حس نگرانی کمک می کند اینست که خطرناک ترین رهبران ملی گرا هنوز آزادند. مصدق، فاطمی، شایگان، حسینی و دیگران ممکن است هم اکنون با رهبران حزب توده مشغول توطئه باشند. حقیقت این است که فاطمی - با اینکه شایعه مرگ او در روز ۱۹ اوت به گوش رسیده بود - هنوز زنده است، و زنده بودن او مخصوصاً باعث نگرانی است. زیرا او جزء زیرک ترین و خطرناک ترین کسانی است که گرد مصدق بودند. **اعتقاد ما این است که فاطمی اگر برای انتقام کشی هم شده، در ایجاد اتحاد بین ملیون و حزب توده برای مقابله با غرب، تردیدی بخود راه نخواهد داد...**

[توضیح: خوانندگان ارجمند، ادامه این اسناد و گزارش های ۵ گانه و نیز، مباحث دیگر را در کتاب «دکتر محمد مصدق؛ آسیب شناسی یک شکست» و یا در سایت اینترنتی نویسنده، ملاحظه خواهند کرد.]

نتیجه اینکه:

با وجود طرح عملیات «ت. پ. آزاکس» در سرنگونی دولت دکتر مصدق،

با توجه به مخالفت پایدار شاه با کودتا و اعتقاد وی به برکناری قانونی مصدق و در نتیجه؛ صدور فرمان

عزل او،

و با توجه به امتناع دکتر مصدق از قبول و اجرای فرمان عزل خویش، و سپس عصبیت‌ها و اقدامات تند بعضی از یاران دکتر مصدق (خصوصاً دکتر حسین فاطمی) از بامداد ۲۵ مرداد، جامعه ایران در یک بلاتکلیفی، آشفتگی، ناامیدی و خصوصاً ترس از سلطه کمونیست‌ها (حزب توده)، در ۲۸ مرداد ۳۲ سرانجام، دکتر مصدق را رها کرد و خواستار بازگشت شاه گردید، به عبارت دیگر: بی تفاوتی عظیم مردم یا مخالفت آشکار آنان با مصدق در روز ۲۸ مرداد را نوعی رفراندوم یا **رای عدم کفایت مردم** به دولت دکتر مصدق می‌توان دانست.

همچنانکه پیشتر گفته ایم: حس نرفته شاهدوستی مردم کوچه و بازار و احساسات سنتی سربازان و بسیاری از درجه داران و ارتشیان نسبت به شاه، آن «حلقه مفقوده» ای بود که در ۲۸ مرداد ۳۲، زنجیره طبقات و اقشار مختلف اجتماعی را بهم پیوند داد و باعث بروز رویدادهای شگفت‌انگیز در سقوط مصدق گردید، «حلقه مفقوده» ای که در آن شرایط عصبی و عصیان، نه مصدق و نه یاران نزدیک او، قادر به دیدن یا درک آن نبودند.

عدم مقاومت دکتر مصدق یا مقابله قهرآمیز وی با خیزش مردم - با وجود اصرارها و پافشاری‌های دکتر حسین فاطمی و دیگر یاران مصدق - نشانه درایت، دوراندیشی و حس مردم دوستی دکتر مصدق بود که نمی‌خواست ایران را در یک **جنگ داخلی**، نصیب حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی سازد. انتصاب ناگهانی و غیرمنتظره سرتیپ محمد دفتری (خواهر زاده دکتر مصدق) به فرمانداری نظامی تهران در **روز ۲۸ مرداد**، با وجود مخالفت‌های شدید دکتر فاطمی و دیگر یاران دکتر مصدق و تأکید آنان به وابستگی سرتیپ دفتری به «عوامل کودتا» و نقش سرتیپ دفتری در پاکسازی خیابان‌ها از تظاهر کنندگان حزب توده نیز نشانه دیگری از این عدم مقاومت و دوراندیشی دکتر مصدق بود. این درایت و دوراندیشی، خدمت دیگری است در کارنامه سیاسی دکتر مصدق که کمتر از خدمت بزرگ او در ملی کردن صنعت نفت ایران، نیست.

* * *

شکست نامنتظر، آسان و شگفت‌انگیز مصدق، و تبلیغات گسترده و دیرپای حزب توده (که با وقوع ۲۸ مرداد، امید ایجاد «ایرانستان» وابسته به شوروی را بر باد رفته می‌دید)، خصوصاً اشتباه بزرگ شاه و دولت زاهدی در محاکمه ناروای دکتر مصدق و استفاده هنرمندانه مصدق از تریبون این محکمه نظامی و تأثیرات عمیق آن بر روان سیاسی و حافظه ملی ایرانیان ... همه و همه، محکومیت تاریخی ۲۸ مرداد را - بعنوان یک «کودتا» - بر حافظه تاریخی جامعه ما تثبیت کرد. از این زمان - بار دیگر - «تاریخ» به «تقوم» بدل گردید و «عقل نقاد» به «عقل نقال»، سقوط کرد و اندیشه سیاسی، به آئین‌ها و عزاداری‌های مذهبی تبدیل شد و بقول فروغ فرخزاد:

«مرداب‌های الکل»

انبوه بی تحرک روشنفکران را

به ژرفنای خویش کشیدند

در دیدگانِ آینه‌ها گوئی

حرکات و رنگ‌ها و تصاویر

وارونه منعکس می‌گشت

دیگر کسی به عشق نیاندیشید

و هیچکس، دیگر به هیچ چیز

نیاندیشید.»

دکتر محمد علی موحد (با وجود ارادت و احترام فوق‌العاده نسبت به دکتر مصدق) می‌نویسد:

«اینک پس از گذشت سالیان دراز - که شور و التهاب شگفت‌آن روزها فراموش گشته است - در یک نگرش منطقی و واقع‌بینانه، به نظر می‌رسد که دکتر مصدق در تیرماه ۱۳۳۱، بهترین موقع، و هم بهترین دستاویز را برای کنارجوئی انتخاب کرده بود. در آن زمان، هنوز سرطان نفاق و شقاق پنجه در پیکر نهضت ملی ایران، محکم نکرده بود. هنوز حرمت و اعتبار دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی لطمه نخورده بود. در آن شرایط، هر راه حلی برای مسئله نفت در برابر جانشین مصدق می‌گذاشتند، مسلماً از آنچه در آخر کار ایران را مجبور به قبول آن کردند، بهتر بود» (موحد، ج ۱، ص ۵۰۸)

آسیب‌شناسی شکست دکتر محمد مصدق، آسیب‌شناسی تاریخ و فرهنگ ما و تحلیلی است بر چرایی شکست تاریخی ما در **مهندسی اجتماعی** (به تعبیر پوپر) و خصوصاً در استقرار آزادی و جامعه مدنی. به عبارت دیگر: کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، کارنامه توانائی‌ها، ضعف‌ها، عصبیت‌ها و اشتباهات همه ماست چرا که دکتر محمد مصدق - بعنوان یکی از بزرگترین و برجسته‌ترین مردان سیاسی ایران معاصر - بازتاب و بالیده جامعه‌ای است که در آن، از «**رهبری**» تا «**رهبری**»، از «**سرباز**» تا «**فداکار وطن**» تا «**سرباز خطاکار وطن**» راهی نیست. هم از این روست که چهره‌های برجسته‌ای چون قوام السلطنه، سید حسن تقی‌زاده، خلیل ملکی، حسین مکی و دیگران در ضمیر مشکوک مان جایی ندارند.

**

پس از گذشت ۵۰ سال، «۲۸ مرداد ۳۲» را (به هر نامی که بنامیم) بعنوان یک «گذشته»، باید تبدیل به «تاریخ» کرد و آن را «موضوع» مطالعات و تحقیقات منصفانه قرار داد. از یاد نبریم که ملت هائی چون اسپانیائی ها، شیلیائی ها و آفریقای جنوبی ها، تاریخ معاصرشان بسیار بسیار خونبارتر و ناشادتر از تاریخ معاصر ماست، اما آنان - با بلندنظری، آگاهی و اغماض (و نه فراموشی) و با نگاه به آینده - کوشیدند تا بر گذشتهء عصبی و ناشاد خویش فائق آیند و تاریخ شان را، عامل همبستگی، آشتی و تفاهم ملّی سازند. اریک اشناک - یکی از رهبران معروف حزب سوسیالیست شیلی در زمان آینده - می گوید: «حزب من در پیدایش کودتای نظامی پینوشه - که ما از آن آسیب های فراوان دیدیم- از بازیگران اصلی بوده و از این بابت، پوزشی به ملت خویش بدهکاریم».

داشتن شجاعت اخلاقی در نگاه فروتنانه به گذشته و دستیابی به تفاهم ملّی - یا تاریخ ملّی، می تواند سقفی برای ایجاد جامعهء مدنی بشمار آید، چرا که جامعهء مدنی، تبلور یک جامعهء ملّی است و جامعهء ملّی نیز تبلور داشتن تفاهم ملّی پیرامون یک سری ارزش ها (از جمله بر روی حوادث و شخصیت های مهم تاریخی) است.

هم رضا شاه و محمد رضاشاه، هم قوام السلطنه و دکتر مصدّق، در بلندپروازی های مغرورانهء خویش، ایران را سربلند و آزاد و آباد می خواستند، هر چند که سرانجام، هر یک - چونان عقابى بلند پرواز- در فضای تنگ محدودیت ها و ضعف ها و اشتباهات، بر سوختند و «پر پر» زدند.

آیندگان به تکرار دوبارهء اشتباهات ما نخواهند پرداخت به این شرط که امروز، ما - اکنونیان- گذشته و حال را از چنگ تفسیرهای انحصاری یا ایدئولوژیک آزاد کنیم. برای داشتن فردائی روشن و مشترک، امروز، باید تاریخی ملّی و مشترک داشته باشیم. (۱)

* * *

در پایان، از دوستان عزیزم: دکتر مینا راد (که این مقالات را پیش از انتشار خوانده و نظرات ارزشمندی ابراز کرده اند)، آلیس آواکمیان، مهین آزادفر، عباس احمدی، مسعود لقمان، تورج جوادی (برای یاری های ارزشمندشان در تایپ و نشر اینترنتی این مقالات) و نیز از دوست شاعر و هنرمندم (محمد مهدی مرادی) بخاطر طرح روی جلد کتاب، صمیمانه سپاسگزاری می کنم.

زیرنویس:

پایان

توضیح و یادآوری:

خوانندگان ارجمند، بخش های دیگر این بحث و بررسی را در کتاب در دست انتشار نویسنده خواهند خواند و امیدوارم که دوستان عالیقدر و خصوصاً دوستان زنده یاد دکتر محمد مصدق، پس از مطالعه متن کامل کتاب - یا ترجمه انگلیسی آن - بدور از عصبیت ها و احساسات، با انتقادات ارزشمند خود، به غنای تحقیق حاضر، کمک و یاری نمایند. از همه عزیزانی که در انتشار بخش هایی از این تحقیق کوچک، همت کرده اند، صمیمانه سپاسگزاری می کنم.

علی میرفطروس



تارنمای دکتر علی میرفطروس:

www.mirfetros.com



تارنگار روزنامه:

www.rouznamak.blogfa.com